

# سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰



از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

# سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اثنین موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہر در لین غسرب کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛  
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندھار، غزنی، وردک، میدان و کابل برای حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال فعالیت مینماید ؛  
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندز. اتحادیه در همه ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.  
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ  
در جوزجان : شیرغان ، بندر سرپل .  
در کندھار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)  
در هرات : شهر نوجاده شهنزاده تیلفون (۲۱۲۲) همه روزه موتراهای اتحادیه هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام ، باموتراهای آرام - مسترچ .

# هرات کاروان ترانسپورت

## نیازمند

### سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شرمیر

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لا رصوح و شستنیامید



۲

ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلاک ۱۳۷ متصرفتک دوستی  
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

# آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد  
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

## گفروشی سنبل

### بشنو! تپش با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش  
شده انتقال دهید  
ادرس را به خاطر بسپارید:  
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوجه گفروشی

## قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز  
مجلات و سایر جراید گسترده را به  
دسترس شما قرار میدهد  
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد  
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها  
به نازلترین قیمت تقدیم  
میدارد  
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبیب  
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز  
دایر و شاگردان مکتب، کارت  
ها و اسناد را توسط ماشین پرس  
پزشک بنساید، همچنان انواع  
مجلات و جراید روز را بدسترس  
مشتریان محترم قرار میدهد  
ادرس: جنوب تانک تیل مروس  
میدان

## HOSTESS

## هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از  
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید  
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.  
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما  
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

### استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیمت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹  
رکاب ۲۳۶۲۹

## قرطاسیه فروشی ما

قرطاسیه فروش ذبیح الله  
قرطاسیه شاگردان مکتب را به  
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان  
هر نوع کت های هنرمندان  
داخلی و خارجی را از قرطاسیه  
فروش ذبیح الله بدست آورد  
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل  
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروش سید احمد شاه  
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع  
کتاب و کتابچه، انواع قلم های  
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس  
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت  
های مناسب و ضمانت بخش  
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶  
ادرس: منزل اول فرهنگساز  
بزرگ انغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید  
انواع قرطاسیه مورد نیاز  
مجلات و جراید را برای ضرورت  
مندان تهیه و تقدیم میدارد  
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش  
مجلات: سباون - جوانان  
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب  
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عوموس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه  
عرضه میدارد  
ادرس: چوک شهرکدز

## قرطاسیه فروش سید کاسمیه

وحید الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پوش میکند، همچنان قرطاسیه  
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد  
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

## وحید الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید  
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای  
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو  
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

## زیتون

تصحیح ضروری:  
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود  
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود



# با مردم خانواده ها



و آتیه های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاوون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیاتی های معین وجود دارد.

جدا دارد که از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وعده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاوون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاوون یکبار دیگر از کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاسی گزاره می نماید.

سیاوون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاران و علاقه مندان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوتوسل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاوون چمدن کابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلمان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنر و ادبی مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسندگان، مترجمان و ژور - نالیستان همکار ما اند بسیاری خواننده هاگان ماخواری نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا پیوسته آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده هاگان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاوون را همچنان خوب خوب و موفق تر از همیشه پیش ببریم که درین راسته دگاری دوستداران و خواننده هاگان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متأسفانه بهرغم تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده هاگان فرستاده شده هرچند عده ای کله هایس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خالص داشته و دارد.

در فاصله - وسال نشرات سیاوون برای خواننده هاگان افتخانی در دایم مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاوون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاوون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر است که به خواننده هاگان خود گزارش بدیم، سیاوون در دوسال



سیاوون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاوون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعدا د گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده هاگان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتن و به زودی خواننده هاگان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده هاگان میباشد.

سیاوون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری که در آدرش همه هاگان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

# محضرته محمد اکبر نیکمرغه میلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي  
چه د حضرت رسول کريم (ص) د  
میلاد کي ميلاد يادگار هر کال به د پير  
د زينت او برتښن صورت لمانځل  
کښي پخوله دي په پورته د انوسون  
په بله کومه خبره وي چه دغه  
يادگار د نړي په گوټ گوټ کس  
پواصي د برتونو په خرافاتو پيد  
منشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-  
گرام په ترتيبولو او د بېر نوټو  
په درولو ياد علماءو په تقريرونو  
لمانځل کښي پيښي له دي چه  
د رسول (ص) د تعليماتو په سوه  
پروکي رڼا اوږد انگره زونونو  
د زونونو توپرت ته ورسږي او يا  
زموږ د نفسانيت په زياتيرو نوکس  
راښکيل شوي هېڅ ته په خپلواکه  
سره د يو پلا آزادي ساخستلو  
نصيه په برخه شي .

د هغی خوشحالی ښکاره کول  
چه په هغی کي د روح سکون  
له وي هغه خو هغه بي مفهومي  
او بي معنی اشعارو سله ريدي  
چه په هغسوکي د ژوندانه وينه  
او هېڅ نېسي نېاني نه ليدل  
کښي هغه خبري او تقريرونه  
چه د زړه له تل نه راونه ونيان په  
زړونو او روح کي تاثيرونه کړي  
هغه ټول بي معنی اوس اشهره  
تلمیحي وياوي او خبري دي .  
د ميلاد نيسي (ص) د جشن ل  
لمانځلو څخه تر هغه وخته پوري  
فايده لاس ته نشي راتلاي ترڅو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت  
په مقصد معان يوه نکره او پواصي  
د بعثت د مقصد په پوهيدو او  
خبريدو هم څه فايد لاس ته  
نشي راتلاي، ترڅو چه دغه خبري  
تش تلمیحي او په منلو وساتلو پوري  
تړلي وي اوزموږ د ننگلا ر-  
رهنا ونه گرزول شي .  
حضرت رسالت (ص) په پير و  
واضحو الفاظوکي د خپل بعثت  
مقصد د حسنه اخلاقو د تلمیحي  
ورکول بيان کړي . باک قرآن رسول  
کريم د (خلق عظيم) په لقب  
سره ياد کړي او د رسول کريم (ص)  
قول يي . تاسو ايمده کړيدي .  
اخلاقيات د فلسفيا نه خبر نشو  
مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شپوه  
ده . د رسول (ص) سنت لک دي د  
پيغمبر (ص) په علم او وحد (ص) په  
قول او فعل وينا او کولوکي هېڅ فرق  
نه وي او دغه د انبياو د عصمت  
معنی او مفهوم دي او مومن هم  
هغه دي چه د رسول (ص) پيروي  
کوي معنی په اصول او کولوکي پيښ  
کم توپير او بېلوالی نه ټلوي .  
چيري چه توپير او بېلوالی پيدا  
شي هلته ايمان په نفاق اسلام  
په گڼو حق په باطل اولم په  
جهل تبد پليسي .

عالم هغه ندي چه ټپه تقريرونه  
کوي، عالم هغه دي چه د هغه  
عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو  
معیار و گزوي، مومن هغه ندي چه  
پواصي په ژبه د خپل ايمان اعلان  
اوپيان کوي بلکه مومن هغه دي  
چه د هغه علم د هغه په وينوکي  
داسي گڼل شي او د وران وکسري  
چه د هغه د علم په خلاف د بدل  
هېڅ عمل د مينځ ته راتللو امکان  
موجود نه وي .  
که چيري زموږ په زړونوکي د  
ايمان د نور کومه رڼا پاتې وي، نشو  
موږ بايد د خپل نفس په مقابل  
کي خپل د رڼغ غوره کړو او وگورو  
چه موږ خپل ژوي والی ختم -  
الرسول سره ساتلی شو او که  
خړنگه ؟ که چيري موږ کي په  
رشتيا سره لږ څه اخلاص او مينه  
پاتي وي نو موږ بايد دي تسه  
مخبر شو چه موږ دغه څه د پاسه  
پوزواو خلور سوو کولوکي د رسول  
کريم (ص) تعليمات ترڅه  
ند ازي مسخ کړي او د حق لسه  
لپاري څومره لږي شوي يو .  
مذ هب په تشواو بي عمله نمرود

تقريرونو، مشاعرو او شعرونو  
با ندي ژوندي نشي پاتي کيد ي  
سپا سي شعرونه پواصي لسه  
سپاست سره ښه ښکار نشي وي .  
مذ هب کي له علم سره ژوند پيدا  
کښي د نفس له تزکي شپه پرته  
ژوندانه کي نوي هيلی پيدا کښي  
حقيقي مينی او انسانيت څخه د  
انسانی صفاتو نښي ژوند مينځ  
ته راغی .  
که چيري موږ په صاد قانه صورت  
د رسول کريم (ص) د بعثت يادگار  
لمانځل غواړو نو موږ بايد په دي  
معان پوه کړو چه د رسول (ص) د  
بعثت څخه مقصد څه شي دي  
د هغه د ياد شوي حسنه اخلاقو  
معیار څه اوزموږ د زمانی مسايل  
څه شي دي او د هغود حل کيدو  
په لارکي هغه خړنگه گټور ثابتي  
خړنگه چه د رڼغ او ناروغتيا  
علاج يي د صحيح تشخيص کيدو  
څخه هېڅکله ممکن ندي، نو هغه  
شان ترڅو چه موږ د خپلو

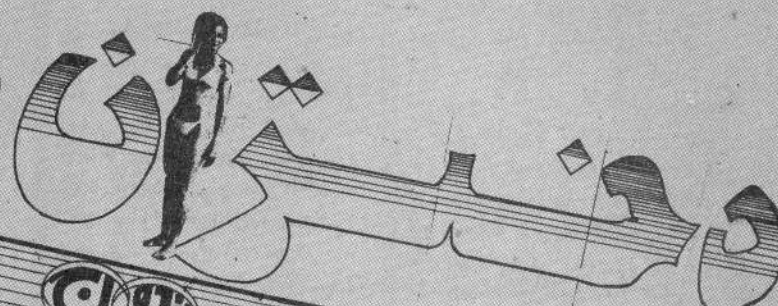
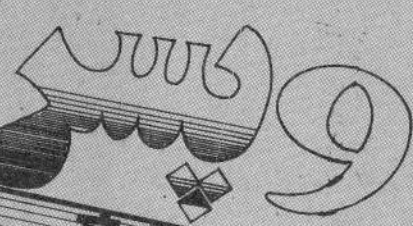
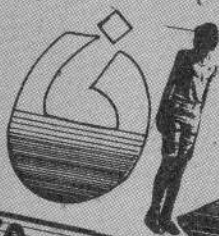
د کایناتو پرتولو لند واوچو یو  
 شان نازل شوي چه هغه انسان  
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې  
 لمس دعوت ورکوي چه هغه د  
 خدای د عدل او حکمت یې ساري  
 خزانه ده همدغه شان خدای  
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د  
 زد کړې لپاره نه کمید ونکی تند وور  
 به برخه کړې ترخوچه هغه د علم  
 د بحر دین سر او سامانه ساحل له  
 لید ونه ونه پارسی - رښتینی علم  
 د دین علم دي او نور ټول علوم  
 د هغه خانگی دي او ټول علوم  
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام  
 کې پاتې وي ترخوچه هغه خپل  
 اهل سره ټینګه رابطه ساتي کوم  
 وخت چه د هغه رابطه له دین  
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیږله  
 دي چه هغه ګټور نشي پاتې کېدي  
 د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي  
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب  
 څخه بیلېږي دغه وخت کې هغه  
 د ځلکړو د غلطولو اوس لاري کولو  
 لپاره پکار لویږي همدغه شان  
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب  
 څخه بیل شي دغه وخت د ظلم  
 وژني، تباهي او بدي سامان  
 برابروي کوم وخت چه سیاست له  
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت  
 کې څخه د عدل مساوات او  
 انسانیت د وژني موجب ګرزي او  
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه  
 له مذ هب څخه فاصله نیسي نو  
 دغه وخت کې هغه د بصیرت او  
 سمی لیدني په ځای انسان په  
 هغو تورو تیارو کې سر ګرد اړوي چه  
 له هغو څخه بهرته د صحیح او  
 سلامت راوتلوا مکان هېڅ نه لیدل  
 کېږي بېلوه دي حساب یواځې -  
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې  
 څخه مطلب ندي، بلکه ایمان هغه  
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی  
 ته رسېږي چه هغه د علم له ګداز  
 څخه راوړي، بوله همدې کبله  
 اسلام یواځې د عقایدوله مجمو  
 هی څخه مطلب ندي بلکه هغه د  
 علومو سرچینه ده او د علم څخه  
 مطلب نه شحرت دي اونه اقتدار  
 اونه دولت اود ارایي، بلکه له علم  
 څخه مطلب عمل دي، رحمنه  
 لفظاً تر څخه مراد او مطلب هغه عمل  
 دي چه به رښتینی علم باندې بنا  
 او شروع شوي وي، علم یون هغس  
 عمل دي او عمل یو جسمانی فعل  
 پاتې به (۱۰۰) مخ کې

وویل: قولوا لا اله الا الله دغه  
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -  
 ستی تعلم هم ورکه څیرې خدای  
 تعالیٰ (ج) منی، نولمري بتان  
 ما څکړې هغه د هغې بت وي او که  
 مان وي د هغه لمري جزو لاله  
 تنقیدي او د هغه برخه یسی  
 تعمیری دي غیرله الله مه منی او  
 بالله منی کوم وخت چه خلکو  
 خدای ومانه هغوي وویل چه  
 خدای عادل دي د الهی د عدل  
 عقیده یواځې عقیده د عقیدې  
 لپاره نده بلکه د علم د اثبات  
 او تکمیل د تاد و پوره لید دي  
 لپاره چه هغه انسان د عدل او  
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره  
 تیاروي چه هغه د کایناتو د نظام  
 کې پته دي او ترخوچه هغه د علم  
 یقین ترمنزل پورې ونه رسېږي  
 ترهغه وخته پورې الله تعالیٰ  
 باندې ایمان د هغه د یقین  
 منزل کې پاتې کېږي پرایمان باندې  
 د یقین اویا ورکولو اهمیت دادي  
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله  
 هغه د بل هېڅ نظام باندې کېدي  
 نشي دلته یقین په شک تېد بیل  
 شو، هلته په ثبات کې ترزل مینځ  
 ته راځي، منافقینو سره له هرڅه  
 تر څخه دغه وټو هغوي ته شک  
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی  
 عدل څخه له انکار څیره محانته  
 غوره کړم وروسته له هغه پرابیلو  
 د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار  
 واراضی او بېرله هغه د جبر  
 عقیده منیځ ته راغله، نفاق پسا  
 اسلام کې محکمه پدې کار او څر -  
 اب عمل دي چه هغه مسلمانان  
 له سمی لاری کړي اوله اسلامس  
 عمل نه ګر حواته نژدې کوي منا -  
 فق له کار څه نه محکمه پدې چه  
 همدغه اسلام د دعوت اریبه نامه  
 سره د مذ هب د بد نامی سبب  
 ګرزي، اسلامس عقاید هېڅکله د  
 جهل او توهم پرستی او منافق -  
 الفطرت خواته د ایمان راوړ لیسو  
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د  
 او اساس دي او د حیات اوزو -  
 ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه  
 شان اسلام د خدای د عقیدې د  
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي  
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو  
 دعوت اویلنه ورکوي - قرآن محکمه

تعالیٰ چه تصویریه د پرومذ افسوس  
 او قومونوکی دغه شان روانی  
 خود هغوي د خدای څخه تصور  
 د هغو د نفسانیت پیدا وړ دي او  
 همداشان یواځې د هغوي په  
 نفسانیت د تمکین د رڼه اوسبب  
 ګرځیدلی شي .  
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ  
 چه کوم تصویر وړاندې کړې هغه  
 د هغوي له بعثت سره پوره  
 سازګار دي یعنی هغوي د حیوا -  
 نیت او نفسانیت د جبر و داپستلو  
 وروسته اخلاقی هسکو څوکو  
 خواته بیایي، زموږ په د ورکسې  
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو  
 تینو درجوه چه رسیدلی که  
 د هغو جایزه واخستلی شي نو د  
 اسلامي تعلیماتو حقیقت هغه  
 شان واضح او ښکاره کېږي چه  
 پخواله هغه هېڅکله شوي نه و .  
 د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو  
 سرچینه یې عقیده د توب د پاره یې  
 عقیده د توب معنی په کایناتو کې د  
 حکمت او عدل له نظام څخه انکار  
 دي، کوم وخت چه انسان د قدرت  
 له قانون څخه انکار وکړي، نو د  
 علم بنیاد مترزل کېږي، کوم وخت  
 چه د حکمت له نظام څخه انکار  
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه  
 د عدل عنصر او مغز هم ختمېږي  
 کوم وخت چه چېرې اصول نه وي  
 نو هلته د قانون هم نښه نښانه  
 نه وي او د اواضح خبره ده چه  
 هغه عمایي کې چه یقیني او د -  
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -  
 لی ژوند انکوم مقصد هم له وي .  
 که چېرې له ژوندانه څخه د -  
 حکمت کوم اصول نه وي او د عدل  
 نظام نه وي بوله ژوندانه څخه  
 یې د نا امیدي، حیوانیت،  
 نفسانیت، شخړ او جګړ و بل څه  
 پاتې کېږي، هغه د افراد ولسه  
 منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه  
 فلسفه جوړېدلی شي او نه کومه  
 قاعده او دستور او ضابطه، اخلاقو  
 باندې هرڅه حسابیدي یا وچور -  
 یدي شي، په همدې سبب رسول  
 کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص  
 ونکړ و تر هغو پورې د هغو علاج  
 هم ممکن ندي - د هغه ریښو  
 علاج د پرینه اوړکېدې شي چی  
 د خپل رنځ د حال او احوال  
 بیان وکړي مگر د هغه ریښو  
 علاج هېڅکله کېدې نشي چه د  
 خپل رنځ او درد څخه منکر اود  
 صحتمندیدي هوکړي، د پاکتر  
 تشخیص په حقیقت کې د سر څو  
 معلومیدل دي، بېلوه داسی حال  
 کې چه جسمی ریښو د علاج یې له  
 تشخیص څخه امکان لري نو  
 همدغه شان د روحانی امر او  
 علاج یې له تشخیص او معلومید و  
 څخه څرنگه ممکن کېدې شي بېلوه  
 همدغه شان د قوم او وطنوالو په  
 روحی ریښو ایمان پوه کول او د -  
 هغه د علاج د لارو چارو لټولو په  
 کار کې رشتیا اقدام کول یو لوي  
 او ضروري کار دي، ښکته زموږ  
 دانسانی او اوسنی درې د ري  
 او پریښایي زموږ له بی علمس  
 نه هغی جمود او اخلاقی ضعف -  
 څخه سرچینه نیسي او ښ سبا موږ  
 په هغی کې داسی راګرځو شوي یو  
 چه پخوا له دي هېڅکله داسی  
 شوي نه و . که چېرې د رسول کریم  
 (ص) له بعثت څخه مقصد د نبوا خلاقو  
 تعلم ورکول دي نو دغه مقصد  
 ته د رسیدو لپاره باید بعد هیڅ  
 تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر  
 او تشریح ورکولو څخه کار واخستل  
 شي او که چېرې موږ داسی وکړو  
 نو د عقاید او د دین په اصولو کې  
 په داسی شي پاتې نشي چه موږ  
 پرې پوه نشو .  
 د مذ هب اساس د اللہ پر تصور  
 باندې دي او زموږ د دین  
 خصوصیت دادي چه د اللہ  
 تصور په هغه شان سره کووچه  
 زموږ د علمس اواصلی ژوند باندې  
 معین او ثابت شي او د غد حقیق  
 او باطل معیار دي، د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی

از زبان

Conte

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-  
لته طب تحصیلاتم رابه پایان  
برسانم ومنحیت بک داکترخوب  
جهت بهبود وضع صحتی مردم  
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی  
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک  
دخترانفان باسر بلندی وانتخار  
زنده گی کم از دخترانیکه  
بجووده های که شایسته بک دختر  
انفان نیستند هستند بدم  
میاید.

# دوروی بدم می‌آید

ماید رابع بکافر کارمنده  
پوهنتون کابل:

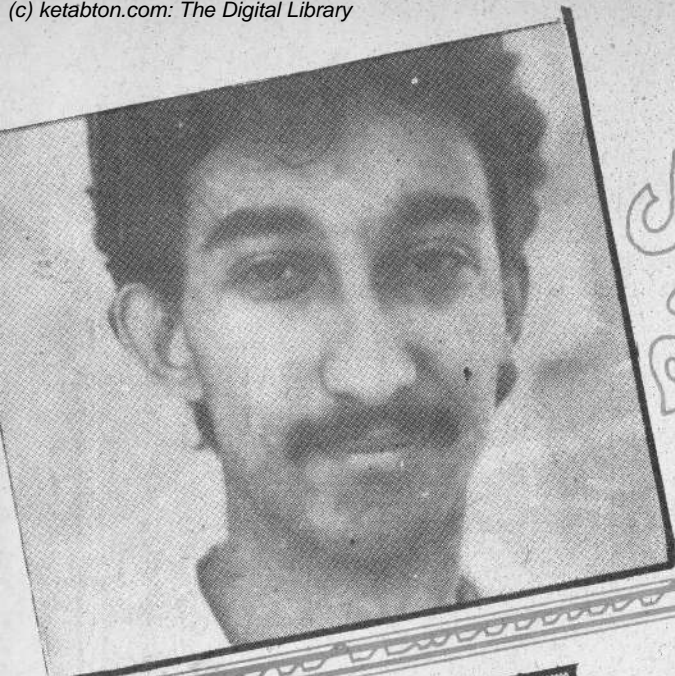


## کرد به مردم باید خدمت

ازخارج میاید وخسته میاید  
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان  
خستگی شان رازا بر باد ببرند.  
در اخیر باید اضافه نمایم که  
از واسطه سخت بیزام وسیماری  
از مسافرین دوری آن اند تا  
واسطه بی نمایند که اموال مان  
بدون چک از پیش ما تهر شود  
آن ها باید این قدر بد اند که  
چک نمودن وظیفه ما است.

زرتکار احمد زئی کارمند گسرك  
میدان هوایی کابل:  
وظیفه لم رابع علاقه مندی پیش  
سپید گوشش می نمایم تا مسافرین  
از من راضی باشند، از کسانیکه در  
وقت چک بکهای شان خالص  
می نمایند خوشم نی آید آن ها  
باید بدانند که چک نمودن بکها  
وظیفه ما است و مادر مقابل  
مسئولیت دارم.  
همیش گوشیده ام مسافریکه





# اول باید تحصیل

## راهنمای کرد

گردم  
ازمصلحتی که وقت شان رابه  
خوش گذرانی ویی اعتنا  
به د روس میگذارند بدم میباید  
همچنان از آن ها خواهشمندم  
تا برای آموختن برو نده نه برای  
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم  
رشته رادیوتخنیک شهروینیز  
اتحاد شوروی :  
آرزو دارم که رشته انتخاب  
شده لم رابه پایان برسانم چراکه  
از دوران مکتب علاتمند به همین  
رشته بوده ام و امید وار روزی -  
بعوض مندانه ه ه طه خد ساز



# خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم

داشته باشم که دان ، دوستانم  
همیشه در کارهام مدد و رهنمای  
خوب باشند از دوستی ظاهری  
بعضی ها خوشم نیاید و حتی  
از آن هامتفم زیوانها ظاهر  
ویاطن شان یکی نیست ، یگانه  
آرزوم خدمت به هموطنان  
رنجد بده ام است .

نوربا احمدی - محصل فرهنگیه  
پورنالین :  
میخواهم از ناکولته اول نمره  
فارغ شم به حیت یک پورنالست  
خوب برای هموطنانم کار نموده  
درد و اندوه آنان را مرهم گذار  
باشم .  
خوش دارم که دوستان خوبی

# دین و وطن را ادا می کنیم



احمد ولی احمدی محصل  
افغانی در تاشکند :  
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده  
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم  
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای  
هموطنان رنجد بده شم .  
چراکه وطن نهنز الای ما دین  
بزرگ دارد .  
علاقه دان مادر را همیشه از  
خود راضی نگه دانم چراکه مادر  
امید زنده گی هر فرزندان است  
و الای فرزندان خود حق بزرگ -  
دارد .

# میلودی زنده گی من



شکیبا قادری فارغ التحصیل  
لیسه عالی آینه ندوی :  
مدد و فیشن را خیلی دوست  
دارم و میلودی زنده گیم است  
و برایم همیشه پیوسته بذر پرفتن  
بوده است . همیشه برای پسران  
و دختران سلطه مود و فیشن را  
میخواهم و همچنان به نظر من  
مود و فیشن کردن امر دل است ،  
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست  
میدارم .



# وحد امید: از موهبت سیاهی فلیکلور

## خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من  
مواد  
مکمل  
برای  
یک  
کنسرت  
تلویزیونی  
دارم

و یک‌باره اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر مینمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوبنده» امرا در مسوودت وحدت امید نوشت و در مورد بزرگترین نشر کنسرت تلویزیونی این امر را چاپ رسانند. این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالایی وحدت امید باین آغاز بسیار قوی و پرفرمان بود. بخصوص نبودن وحدت به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کوفت برای وحدت امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی وحدت امید در میانشان به خود می‌آوردند اورا در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما بپوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و بی‌هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادیویی و دیدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در پیخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی نمیکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزومندی خالو شدن آرشینها از مطالب و پیوسته آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه‌ها را در نیال میکنند، عده بی‌هم بی‌تفاوت در شنگل میدهند، عده بی‌باخشو-نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادیو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبه‌خنده و تمسخر بعضی هنران ستیزها معانی میدهد. عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادیو کست و لغزاه را میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه میبرند.

# دستور و شهر خودی

کله چی د شپې هوا نه او |  
 آسمان صاف وي . زيات شمير  
 ستوري به آسمان کې گورو . داسې  
 ښکاري چې د ستورو ترمنځ به  
 واټونونکي د آسمان معنی برخی بی  
 له ستوروي . د اکا په دې د ليدل  
 دې چی موز يوازي هغه ستوري  
 ليدل شو چی د يوه او په عين -  
 حال کې نژدې وي . په هغه  
 صورت کې چی کله له تلسکوپ څخه  
 آسمان ته وگورو بی شمير نور  
 ستوري به ووينو چی به بی وسيلس  
 د هغوي د ليد ووسول لرو . همد ا  
 رنگه د تلسکوپ په واسطه کولاي  
 شو ووينو چی هغه رونا نه ستو -

د هغو ستورو او سيارو په ډله تر  
 دې چی په حتمه ، سپوږمې اولم  
 پوري اړه لري . دغه ډله د ککشا  
 په نوم ياد يږي اود ککشانو شمير  
 په نر ۶۰۰۰ کې لږ نه دي . په لوي  
 تلسکوپونو او د شميرنی په ماشينونو کې  
 چی په محانگي توگه د ستورو -  
 شميرنی له پاره دي په هغو کې د  
 ککشان شمير يو ميليون ته رسيدلي .  
 په پام کې ولري چی هر ککشان  
 هم د سل ميليونو په شاوخوا کې  
 ستوري لري . نوبه دي ډول که د  
 ټولو ستورو شمير وپاړو او وشميرو  
 چی سل ميليونه ستوري به يو  
 بيليون ککشانو کې ضرب کړو .

# ډولونه په ډولونه

# سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس  
 د وري پوستر او نامتوان خورگرو -  
 مجسمه جوړونکی دی چی په ټوله  
 نړي کې يې له نامه سره خلک  
 آشنا لري او تارونه يې درناوي  
 کوي .  
 دغه ستر انخوریگر په ۱۴۸۳ اکسي  
 وزيريد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند  
 سترگې پټې کړې . رافائل د ستر  
 انخوریگرې سربيره معمار او لږغون  
 پيژندونکی هم و . اود هنر له بيلو -  
 بيلو څانگو سره يې پوره آشنايی  
 درلوده .  
 رافائل په باپ د وچ ټول اولسم  
 د مريمې تصوير -

# میکل آنژ

د ايټاليا د رنسانس ستر مجسمه  
 جوړونکی چی آثار د ټول بشریت  
 لپاره د وياړ او افتخار وړ دي . په  
 ۱۴۷۵ کال وزيريد او په ۱۵۶۴ -  
 کال مړ شو .  
 ميکل آنژ د انخوریگرې ، مجسمه  
 جوړولو او معماري په فنونو کې لږکی  
 استاد و . د هغه ارزښتناکه آثار -  
 اوس هم د نړي په بيلو بيلو هيوادو -  
 د ونوکي په ډيرو وياړ او احترام ساتل  
 کيږي . د ميکل آنژ په آثارو کې د  
 لگري ښکلا شته ده چی د ډيرو  
 کلونو په تيريد ورسره يې ارزښت

# مارکو پولو مشهوری گرخيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور  
 انډي گرهيډونکی دی چی خپل  
 ژوند يې د نړي ډير بيلو سيمو  
 او خلکو سره د آشنايی اود پيسه  
 زړه پوري معلوماتو د راټولولو په  
 لاره کې تير کړ . مارکو پولو د خپل  
 هيواد د هندوستان ته هم راغی او  
 زموږ د هيواد په باب يې يو شمير  
 ليکي هم وکړي .

# برنگالی

برنگالی د مارو پلان  
 هغه مشهور سمند رگرهيډونکی دی  
 چی په ۱۶۶۹ عيسوي کال وزيريد  
 او په ۱۷۲۱ عيسوي کال مړ شو .  
 نوموړي د شمالي امريکا په جنوبي  
 برخه کې د مارو پلان سمند ري تنگس  
 کشف کړ . هغه په ۱۷۲۱ عيسوي  
 کال په داس حال کې چی د -  
 پنځو هسپانوي بهر پوځياندان و  
 د ختيځ له لوري د لويديځ خواته  
 د اطلس د سمند رله لاري د برازيل  
 په لور وخوځيد او د (( پاتاګوسي ))  
 په نامه سيمې ته ورسيد . مارو پلان  
 دغه سيمه د (( سترو خلکو خا زړه ))  
 په نامه ونوموله .  
 مارو پلان او ملگرو يې د يو شمير  
 سمندري توانونوله زغملو وروسته  
 آرامو او بوټو ورسيد او دغه اوبه يې د

# ماژيپلان د ماژيپلان سفر نيمگړی پاتې شوی

جزیروکی يې په گرهيډ وراگرهيډ و  
 بيل وکړ ، خود جزیرو او سيدونکو  
 د دغو برد يورانگه ونه زغمه ، سهل  
 راوياريدل ، ماژيپلان يې وواژه او  
 د هغه ملگري يې له خپلو سپوږمه  
 وايستل . پدې ډول د ماژيپلان  
 سفر نيمگړی پاتې شو . ملگري يې  
 لومړي د (( مولوسک )) جزیرو ته  
 او ورسې (( برنشو )) او (( تيمور ))  
 جزیرو ته ورسيدل او يې لږ نه چی  
 استراليا يې پيژنی او کشف يې کړي .  
 هسپانيا ته ستانه شول .

# اروپايی سمند گرخيدونکی

گرستف کولومب : کريستف  
 کولومب ايټالوي سمند رگرهيډونکی و  
 چی په ۱۴۹۱ عيسوي کال وزيريد .  
 پلار يې تاجر او د وچ يو تجارت يې  
 کاوه . له کريستف کولومب سره  
 مرد پيژاند دارگون او ملکی ايزابيل  
 د کاسټيل چی د ايټاليا پاچا او  
 ملکه وو . يو قرارداد عقد کړ او د -  
 دغه قرارداد پر اساس کولومب له  
 د وچو يې يو سره په ۱۴۹۲ کال د  
 لويديځو اوسيدو کشف او پيدا -  
 کولو په نيت وخوځيد .

زمین و آسمان همان یاران -  
 قدم اند ، همان گواهان ازلی  
 که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی  
 سوگی ندارند ، و خورشید همان  
 دخت باکره مزین فلک ، از هیچ  
 ستاره بی نشانی گنگشتگان را  
 نخواهم یافت .  
 مرگ در چه بیست برای گذ -  
 شبنم آد میزاده به سوی آبدیت .

زیرا ؛  
 هر چه بینی سوی اصل خود رود  
 جز سوی کل خود راجع نشود  
 واد مهازند کنی را ، ایسن  
 سفر در امتداد تقوم رابا گامهای  
 بر از خواهرش و نیاز به آنسو من  
 پرند . آد مهایی ، همانگونه که  
 آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه  
 چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟  
 این سفر را راه میزنند ، آد مهایی  
 با هلهره واضطراب گام میگذارند .  
 واد مهایی دیگر ، با عشق می آیند ،  
 با عشق نفسش کشند و با عشق  
 میروند ، و فقط همین هاند که  
 پس از بد رود نیز بدین برای  
 بی درود بیزار ، استند و بی زمین .  
 و از همین است که من و تو ، امروز  
 هزار سالها و سال صدای مولانا  
 را از زبانش می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت  
 کرد  
 جوار را بشکاف و برار سر جوار  
 آری ، خداوند گار بلخ که  
 هشتصد و شش سال پیش از امسال  
 در کوره راه عصره سفر افتاد ، کسی  
 بود ، که تا امروز فریادش بالاست  
 چون ز صورت برتر آمد آفتاب و  
 اختیزم

از معانی در معانی تاریخ من  
 خوشترم  
 - نام مولانا به اتفاق تذکره  
 نویسان محمد و لقب او جلال الدین  
 است . و به لقب (( خداوند گار ))  
 نیز میخوانندش ، لقب مولوی در  
 تذکره هانیامده است و مسکن  
 است از روی عنوان مولانای روم



# شاعر گریه‌ساز بنده اش

گرفته شده باشد .  
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه  
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این  
 صرا قدم گذاشت . به گفته های  
 نسبت مولانا از جانب پدر به  
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا  
 محمد بن حسین خطیبی است که  
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و  
 سلطان العمامه لقبش داده اند و  
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از  
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان  
 بوده است .  
 به روایت افلاک بهاء ولد  
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر  
 شاه داشت ، به قصه  
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون  
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به  
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :  
 (( شیخ عطار خود به دیبده ن  
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت  
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،  
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به  
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین  
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :  
 زود باشد که این سر تو آتش در  
 سوخته گان عالم زبید ))  
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل  
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و  
 چار سال داشت و بنا بر وصیت  
 پدر به شغل تدوین و تخیل و  
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار  
 و صاحب تقوی بود ، مردمان  
 لیسته او بودند و به دورش جسم  
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط  
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم  
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه  
 او ایجاد کرد و آن توفیق ، از  
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا  
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد  
 که آن توفیق تمامیت زنده گی  
 را در روزگرفت و از قال به حالش  
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید  
 از زمانه گویید که خورشید پرستم  
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده  
 پنجم ماه جماد الآخر ( ۱۲۲ ) هـ ق  
 در عروسی فزیده دیده از دیدار  
 یاران بست و آن وصلی را که تمام  
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر  
 در کنار مزار پدرش در قونیه که  
 گورگاه خاندان او بود به خانه  
 بخشید .  
 زنده گی مولانا با وصلت شمس  
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی  
 از قبل و قال به ذوق و حال در -  
 آمد . یکسره گذارنده راجه داشت  
 و در شمس ، در خورشید یافته اش  
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش  
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت  
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس  
 شنید ، هر چی گفت از شمس  
 گفت و هر چی آفرید در روشنائی  
 شمس آفرید .  
 شمس الحق تهریزی ، خورشید  
 چواستاره  
 در نور تو گم کرد در چون شرقی  
 بسرازیسی  
 نمیتوان انفعال در ویسی  
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها  
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه  
 این جرعه در مولانا بدید آید او -  
 خود شیدا بود ، انسانی والا -  
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند  
 اندیشه و در صفت اندیش و همین  
 موقف مولانا سبب گشت تا گردید -  
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با  
 شمس مردمان دست داد ، به  
 تحمل نشینند و همایون بنا نمایند  
 که (( شخص بی سرباهی مولانا را از  
 آنها بریده و به خود کشیده ))  
 اما شمس در مولانا روح دیگری  
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه  
 بلند آواز را از دیده تخیل و مقال  
 برون آورد و در گوی حال ساخت .  
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی  
 دشتی در کتاب سیری در دیوان  
 شمس می نویسد :  
 (( ملاقات شمس تهریزی که خود  
 صوفی وارسته و با فاضلی بود و است  
 او ( مولانا ) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده  
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت  
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در  
 فلسفه اشراقی و ( نیشابوریسم )  
 و از حیث تقید و عدم تقید به  
 ظواهر شرعی مدارج مختلف -  
 زیادی دارند و آدم حد می بینند  
 که شمس تهریزی در آزادی بی پریش  
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و  
 یا این آتش زرخاکستر دامن زده  
 مشتعلش ساخته است ، محققان  
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده  
 بی هم موجود بوده است . و لسی  
 منتظر زلف نرسی . اما آنچه  
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه  
 میباشد این حریق مظهری است  
 که در روح جلال زمانه کشیده  
 است . ))  
 ار چند به نظر حقیر ، شمس و  
 حافظ را در کنار هم قرار دادند -  
 باینست جدلی را محتاج باشد ،  
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال  
 آن در دست نیست و آنچه ما را به  
 تأیید میخواند همانا آرایه عظمت  
 حریق در روان مولانا است ، که  
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و  
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،  
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان  
 وصلت مردی ، مرد دیگر واقعه  
 بلند روح بزرگ بخشد .  
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور  
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز  
 مؤید است .  
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در  
 خودش ، در اشعارش بازشناسیم  
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ  
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -  
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی  
 نیز از آن برکار نهاده است .  
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا در  
 است حافظه و در دست احساسی  
 است و فریاد است و نفرت و خشم  
 و دره و تصحیح است و انداز تهریز  
 است .

بقیه در صفحه ( ۱۰۵ )

# مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، مدتی ، مدتی مخترع ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یکسال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم ( همان کارگاه محقرویرانه ) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیده گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلی نیمه اش برهنه بود ، و در نیمه دیگر یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح را نشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شافللی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تصاحال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های ( مادی ) و ( معنوی ) . عزیزم ، بزرگوار همبریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهگوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادي از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، گاهی ها من سرودها های شنیده ام که گویا عده بانا باوری با برخی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، من خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟  
بلی .  
عوامل متعددی اینچنانید خیل

# ۴۷ بین کار خیزیم

## نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد... حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد نا خود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.

۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ خود شرا در برابر مردم رهانید باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بسازند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.

۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا مباد ابرارند اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرند.

اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟ است؟

اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.

و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندارم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برای تحویل ناپذیر است.

به انانی که بر اختراعات ما و مردم نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین بسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلسخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسای شفا می دارم (تحریری به خاطر می ندارم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنیکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چپرکت دزد بگرموتری که هم در آب حرکت میکند هم در سرب و هم در هوا پرواز میکند طیاره آبپاش و غیره را دوباره بسازم و در معرض نمایش و استفاده شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندارم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بوم مشکوک استی، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکردند و چرا امکانات را در اختیار ما نگذاشته اند؟

و همین حالا همین اختراعات فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیبل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز تنهای خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوی کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادی به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالا می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- نخیر شافللی مخترع! آن قهقه دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان برسیدم.

- بیا بیاید از همین گپ بگذریم و کوشش نکنیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی... حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، بول نداشته کسی هم برایم قرض نداد، ناچار کتاب با یکمکم را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروخته و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو چند دقیقه مکث کرد پس مخترع با زبانا انگارش در گمبورد ارشد و من به اینده هامی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مخترع! لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش آفتابی در سال ۱۳۴۵ نزد امیجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزی مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان آفتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید. فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیا بیاید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزدیک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)



# یک مرد

## انتظار

### میکشد

اترا سولت جون هررانس  
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستد ، هنگامی که دختر  
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی  
قلبش حتی از شعله چشمانش  
درک میشد این بصرفته گی ، مانع  
اظهار عشق او به دخترک میکردید  
در مجالس یا او مانند یک طفل  
بیشتر آمد میکردند ، اما با وجود  
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و  
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات  
خود را در رشته زراعت در ( یونیورسیتی )  
رستی ( خانه داده و یک مورد  
متکی به خود بود ، پدرش در اریس  
زیادی را بعد از مرگ به او میراث  
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت  
او زیبا نبود ، اما در مقابل رفتار  
خیلی جدي ، آرام و متین داشت  
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه  
حقوقدانان جوان و موفق به شمار  
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر  
کارش به او خیلی اهمیت و احترام  
قابل استند ، ارتقای او در  
سلکس آرام و موقعا به بستر من  
رفت ، انمان میتوانست بسجد که  
معاشرا و بعد از میری شدن با نر  
سال بعد قدر خواهد بود و افعال  
او تا آن وقت ، چند ساله صند بدو  
چی گونه با ناز و نعمت بسرور  
سیافتند . . . .

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،  
اما در هنگام رویه رو شدن با  
الیزابت ، لگت زبان به وی دست  
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید  
از حالت سرخ میشد ، او را  
عقب عینک های خود به صورت  
جدي ، الیزابت را میگریست .  
خیلی واضح و سنجیده نوازیست  
این ازدواج را مطرح میکرد . . . .  
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر انتظار میکنند و باید تصمیم  
میگرفته ، مادرش او را آرام نمیکند ،  
شست ، او باید از آن دو مرد ، یکی  
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،  
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .  
مرد نخست شاید هنوز به مرحله  
مردانه گی نرسیده بود ، در حالی  
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر  
هم بود . ناض ( تیور ) بسود .  
او بیست و یک سال داشت و دختر  
بیست و دو سال . . . هر چند که یک  
جوان زیبا و دست داشتنی بود .  
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در  
هر فرصت ، دست و پای خود را گم  
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،  
ناگهان از خجالت سرخ میشد .  
انسان به ساده گی میتوانست  
ببیند که این جوان تا دو گوش  
در عشق ( الیزابت ) غرق بوده و

د دختر با سخ میداد :  
- به خاطر که ( تیور ) صد  
بار بیشتر خوشم می آید ، او را به  
اندازه من دوست دارم که فکر  
میکنم مادرش استم ، او تاکنون  
موضوع را برای من روشن نساخته  
است .

- تو باید با او مذاکره نمایی .  
- تو او را خوب میشناسی ، اگر  
بخواهم که به عشق خود اشتراک  
کند ، از نزد من میگذرد و بعد بیک  
دسته گل بزرگ برایم میفرستد و به  
این صورت از عشق خود حرف می  
زند .  
- خوب ، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.  
 من به تویک هفته، دیگر وقت  
 میدهم تا تصمیم را بگیري، افزونتر  
 از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر  
 کافیست. . . .

الیزابت يك هفته انتظار نكشید  
 بل خواست همان روز موضوع را يك  
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا  
 خودش هم دیگر حوصله نداشت.  
 پس از چاشت همان روز (تیسور)  
 دوباره سراغش را گم کرده بود و  
 با نگاه های مضطرب و نا آرام،  
 اطرافش را میگردید، الیزابت  
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق و  
 ازدواج را صریح کند و از لایه لای  
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه  
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن  
 خدی بر رسید:

— (تیسور) به من بگوید چرا  
 ازدواج نمیکنید؟

مرد جوان تا بناگوش سرش گردید  
 بیانه های درد ستش را زیدوان را  
 سرخس گذاشت و بالکت زسان و  
 سال لوزان با مسج داد:

— برای این که . . . برای این  
 که من . . . که من خیلی عاشق  
 هستم.

— او ( . . . ) کی راد و مست  
 آرند؟

چوان در حالیکه خیلی دست و  
 پاچه نده بود، از جایش بلند  
 شده، گفت:

— سرانجام . . . يك روز او را  
 خواهید شناخت . . . آن گامی دون  
 حد حافظی، با شتاب از اتاق  
 خارج گردید و اورفت . . . اما پیش  
 از چاشت روز دیگر، برای او يك  
 کتاب فرستاد که يك زمان انگلیسی  
 بود . . . الیزابت کتاب را با بسی  
 اعتنائی در العاری کتاب ها گذا  
 شد و با قهر و خشم بی نظیری که  
 حکایت از ما یوس امیکرد، از  
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:  
 ((اوه جای این که عشق خود  
 را به من اعتراف نماید به من کتاب  
 میفرستد، حتی به این صورت نیز  
 نمیشود يك کلمه از زبان او را آورد))  
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا  
 ملال خاطر به او گفت:

— مادر! من تصمیم خود را گرفتم  
 من زن (گیزا) میشوم او را برای ناچار  
 شب، دعوت کن . . . من به او قول  
 ازدواج میدهم . . .

XXX

. . . این ازدواج خیلی  
 سعادت نماندانه بود، در سال اول  
 زناشویی، صاحب يك دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)  
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در  
 کار هم زنده می کردند . . .

منزل شان فوق العاده منظم و سا  
 سلطیه بود، در بین این زوج که  
 بیست و سه سال با هم به سر بردند  
 کوچکترین سایه کدورتی رونما  
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره  
 آمیز بین شان رد و بدل نشد.

بعد از بیست و سه سال ازدواج  
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته  
 دیوان عالی محاکمات بود مس  
 با بیست يك عمل جنسی جراحی را  
 بگذراند و سر ازین که عطیات مور  
 فغانه به پایان رسید او در جبار  
 بیماری (تروموز) گردید و مرد . . .

الیزابت از این مرگ نا به هنگام  
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و  
 بیانیچه شایسته او بود شوگوار  
 نمود از هم اوصیج تا نام میگردید  
 یگانه تعلق او دخترش بود که  
 شهادت فوق العاده بی بهر رثر  
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود  
 و قتیکه چند ماه بعد از مرگ شو  
 هرش در بین کتاب های خود به  
 جستجو مشغول بود يك روز مان  
 قدیمی انگلیسی به دست افتاد  
 که ناگهان آن را شناخت . . . این  
 کتاب هدیه (تیسور) بود که  
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او  
 پیش فرستاده بود، الیزابت  
 در حالیکه کتاب را به دست داد،  
 گفت: به ذکر عمیق فرورفت، او  
 ((تیسور)) را پس از آن دوسه بار  
 بالایی گشتار خود مصرف و کمتر  
 به شعری آمد، دیگر هیچوقت  
 با او تماس نگرفته بود . . . الیزا  
 بت در حالیکه تیسو برایش  
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:

— ((در حقیقت او راد و مست  
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول  
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور  
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب  
 يك مکتوب بیرون افتاد که به نام  
 او نوشته شده بود، با تعجب  
 آن را باز کرد، در نامه ((تیسور))  
 به عشق خود اعتراف کرده و از او  
 خواستگاری نموده بود، در اخیر  
 نامه چنین نوشته بود:

(( . . . اگر من اشتباه میکنم و  
 شما مرد دیگری راد و مست دارید،  
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم،  
 این انتظار هر قدر طول بکشد،  
 من خسته نخواهم شد، حتی تا  
 پایان عمر، در آینده قلب دیگر  
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه  
 چشمان آبی، اندام باریک و  
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ  
 شما، این تصویر برای ابد در قلب  
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد  
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا  
 ببخواید، باز هم من در انتظار  
 شما خواهم بود فقط يك حرف شما  
 کافیست. . . .))

الیزابت وقایق زیادی را حسی  
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت  
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی  
 راد رس (تیسور) افتاد و بعد از آن که  
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را  
 به وی نوشت:

(( من شما را دوست دارم و شما احتیاج  
 دارم . . . الیزابت))

پس از آن روز (تیسور) بی  
 بود ایست آمد، او دیگر آن جوان  
 درخشان و مریا نبود، بل يك مرد  
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی  
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می  
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته  
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر  
 گردید.

انان هیچ کلمه بی از گذشته  
 یاد نکردند، الیزابت در حالیکه  
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت  
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره  
 بود . . . مرد نیز از یاد او بی  
 سال های سپری شده و خاطرات  
 گذشته خود داری کرد، از آن روز  
 به بعد تیسور، هفته بی يك بار  
 به او ایست می آمد، هنگامیکه  
 خزان فرار میزد، آنان به تیاثر  
 سینما و کسرت می رفتند . . . انسان  
 همواره هر سه آن ها را با هم يك  
 حامد میدید.

(( الیزابت، دخترش و تیسور)) . . .

يك روز (تیسور) به الیزابت  
 گفت که:

(( میخواهم چند دقیقه تنها  
 باشم صحبت تمام . . . ))

قلب الیزابت از هیجان زیاد  
 به تپش درآمد او همان لحظه  
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توف  
 در خواست او را بپذیرد . . . سر  
 انجام می توانست زن مردی شود  
 که او را از صمیم قلب دوست  
 میداشت، هنگامیکه تنها نشد،  
 در حالیکه مرد در ستان او را گرفت  
 با ملایمت گفت:

(( من میخواهم يك موضوع  
 مهم را با شما در میان بگذارم . . .  
 من عاشق دختر شما هستم و مس  
 خواهم با او ازدواج کنم . . . او  
 نیز مراد و مست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به  
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که  
 شما با این وصلت، رضایت داشته  
 باشد. . . .))

از لحظه اول تمام اشیا بر روبر  
 چشمان الیزابت به چرخ درآمد و  
 نزدیک بود تعادل خود را از  
 دست بدهد، از این که سر  
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی  
 بی نمود، بود، خیلی متاثر شد.  
 اما به زودی جلوا احساسات خود  
 را گرفت . . . بدون کدام حرمان  
 جای خود بلند شد و نامه بی را که  
 (تیسور) چندین سال پیش بر او  
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در رو  
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید  
 داشت، آورد و به دستش داد . . .

گفت:

(( آخرین مطروحه نامه را مسا  
 او را بلند بخوانید . . .))

مرد آن را با آواز بلند خواند  
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت  
 میداد، اظهار کرد:

— بلی همین تیاثر است، تیاثر  
 نهاری رنگه، چشمان آبی رنگه  
 اندام باریک و خترانه و دست  
 های ظریف و قشنگ . . . این به  
 کلی صفات (ایوا) است . . .

(( ایوا)) امروز همچنان زیبا  
 است که شما در آن وقت بودید . . .

من عاشق دیوانه و ار این تصویر  
 در خترانه است و تیاثر امروز به او  
 وفادار مانده ام شما با او و مباره  
 به من مراجعه میکنید، میفهمید  
 چی میگویم.

الیزابت سکوت کرد، در حالیکه  
 داشت در چشمانش حلقه زده بود  
 با مسج داد:

(( من شما را خیلی دوست  
 میداشتم تیسور . . .))

احساسی که من نسبت به شما  
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود  
 شما آن قدر در خجالتی و محروفتی  
 بودید و به کمک احتیاج داشتید  
 که انسان مجبور بود شما را دست  
 داشته باشد و در عمق روح خود  
 به شما مانند پدر خود نگاه میکردم  
 و اینک می بینم که سر نوشت نیز  
 چیز دیگری نمیخواهد، من (ایوا)  
 را برستش میکنم، برای او نیز  
 چنین احساس دارم، هر چه با هم  
 خوشبخت باشید . . .

آن گاه دست خود را بالای دست  
 او گذاشته، گفت:

صرف ((عاشقان وفادار))  
 پیدا نمیشوند، بل (مادران فدا  
 کار)) نیز وجود دارند . . .

# ازایبجا

# ازایبجا

## ابوعلی سینای بدخجی انقلاب در عطریات

### رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د ونهونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین رستوران هادرجهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متری یاد آوری نمود. دست رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای هما - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داد که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد، مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدایان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره عطریات را می توانیم با جمله ای آشنایی بیافانیم یعنی در روم باستان... شاید چنین آغازی که سنتشکاف دقیق نباشد، زیاد رجامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. کویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



## جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم، در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم... بدین سان که این (روستازاده) احمق! - از دید صمیمی تر... یارانش در تیم - برنده، جایزه بزرگه فیفا شد، او تصمیم دارد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهدست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بید برای به عمل آورد.

جایزه، فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیشند تعلق گرفته بود.

قطعا وارد دروازه تیمش شده با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند، کار او چنان هنرمندانه بود که در او اصلا متوجه نشد و فقط اعلام گلز کرد. گلنی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند، داور زینبارنسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند و واقعیت را از او جویا شد.

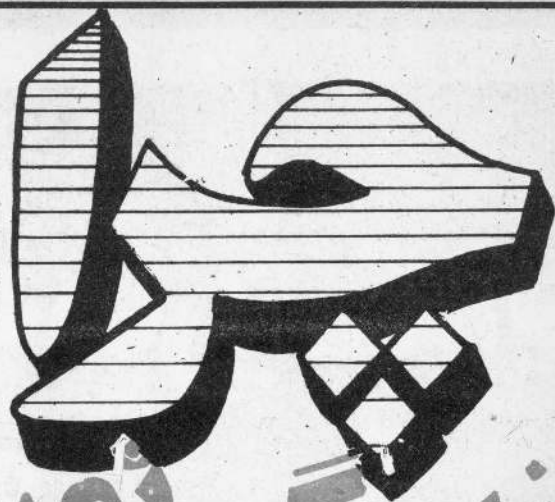
(... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را بگویم...)

همه به او اعتراض کردند (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن...)

(... بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک اورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر یا نمی گذارند، منظور کرده است. در واقع این پول، (جام اخلاقی) است که نصیب (جوانمردان) می شود.

اورد نوبتره در جریان بدیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی قد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد، او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ



# بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

# زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ ' خود ميتواند به مشابه ' موفقيتي براي عرض اندان نمايد ' بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي ها ي خود . خوب به جلو برود . همیشه به در روگويي خواهد برد اخست و اين کار غالباً آسان وسهل نيز است . اما هر گاه افشاگر د ' بهه د شوا رهايي رويه رو خواهد شد . در روگويي رابطه انسان رادر - مقايسه با اين نظمي فراموشکاري ويايي وفايي به عهد و پيمان زياد تر مگ روستا نر ميمازد ' مانا کسون نياموخته ام که در برابر دروغ ' چي واکنش از خود نشان دهم از هر د روگو انتظار هرگونه زشتي بقيه در صفحه ( ۱۶ )

د دست آورده است . اما وي قواعد ضيقي را جلو ما قرار ميدهد . چنان چه اگر کسی اين پرسش را که (( حال شما چطور است ؟ )) فقط با (( تشکر )) ويا (( خوب )) پاسخ دهد ' ميتواند دروغ گفته باشد . پس ما هوشيارانه و آگاهانه به همد يگر دروغ ميگويم تا از شناختن د ه گي کاره گيري فرغ و فروش و بالا بردن نرخ خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه ديگران ' دور ي جسته باشم و در فرجا

ميز تقايي مصروف کار بد مشد ' از آب به دري آيد . قهرمان جوانان در کشتي غيري در چارد ' سا لگي فقط کاند يد در کسي از سا بقات بود ' و من ' و سر انجام سيروسياحت دور د نيابوي نيز جز سفر کوتاهي در داخل کشور چيز ديگري نيوده است .

درين جا ياکسي سروکار درسم که عاد تا غالباً به دروغ گويي ميبرد از د ' اين موضوع ما را تکان داده و بيدار ميمازد ' پس از اين به همچو قصه هاي همچان انگيز فقط با نرسي گوش گوش فرا خوا - هم داد چه يك پنجم آنچه ميگويد قرين به حقيقت است و من ولي در واقعيت ' حادثه زشتي اتفاق نيفتاده ' خوب ' او بيشتر مانه مبالغه نموده است ' اما در اين ميان کسی ازوي متضرر نگرد يد ' و از کسی ' چيزي را به يغما نبرد ' است ' هر يك ما ' جاي نيز به مبالغه برداخته ام چه با مبالغه خوشايند تراست . حتی ( فرويد ) يك قرن پيش ادعا نموده که : ' يك اندازه کم جنون در انسانها عادي است ) محققين انگليسي به اين نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولي به شماري آيد . داکتر جان نيکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش هلسي بي که نموده نتيجته ياد شده رابته

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست ؟ بدون عکاس مشهوریست . . . دو ستم در همین زودي هانمان نيده هي سازمان بزرگ تجارتي را براي تمام کشور عهده دار ميگردد . . . در چهارده ساله هي قهرمان جوانان در کشتي غيري بودم . . . در هيچده ساله هي سيروسياحت گزد اگر د جهان رابست سر گذاشته ام ' چي شخص جالبسي ؟ قسمت پنج تن راد ريزا کت وتجربه نصيب شده است ' از فابيل نامد ا روخوي است ' همچنان اندام متناسب ' سيورتي ودل - پسندي داشته ' فعال ' شوخ ظريف و سخني نيز ميماشد . در اطراف واکاف همچو آتاي با صفات عالي به ندرت ديده ميشود ' افتخار آشنائي و يوادارم اما پس از آن اتفاق مي افتد ' او افشاميشود ' بیکار ' دويار و بيشتر افشاميشود :

آن بدر که عکاس مشهوریست ' در صحبت با يکی از آشنايان ناگهان به نقاش مشهوري مبدل ميگردد - ( مهم نيست ' هر د و تقریباً در عين موقف قرار دارند ) . آن دو ستم فقط يك قصاب ساده ' در فروشگا - هي که چندي پيش در آن جا عقب



# آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون  
پایست یا اگر هست، در هر دو  
سال یک بار...  
مانند هریسنگر، نخست  
در باره استاد او پرسیدم، زیرا  
میگفتم میاد که گل خود رو باشد  
وی استادی داشت و نزد کسی  
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-  
شته بود (یا نه) به دست  
بسته بود و استاد او، هماهنگه  
(کاکاپین) بود کسی که در وقت  
خود خوب درخشید، و برای هنر  
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل  
سال در بخش موسیقی خدمت  
کرد و افتخارات زیادی از خارج  
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:  
X چرا روی صفحه تلویزیون  
نیده نمیشوند؟  
- ... نمیدانم این را -  
باید از مسئولان موسیقی  
تلویزیون پرسید، ولی سیاست  
از دستمانی که در بخش خوشی  
شان از مایه میکنند.  
X پس چند بار چه آهنگه  
در رادیو تلویزیون دارید؟  
- در تلویزیون ۱۶ بار چه  
دارم که ۶ بار چه نشر نشده  
و از سرنوشت شباتی آگاهس  
ندانم.  
X در عروس ها بیشتر کند  
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.  
با خراباتیان زیسته و از همان  
روزهای نخست، چشمانش  
بر روی آلات موسیقی لغزید.  
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه  
در گوش هایش طنین افکند.  
و تارو بود وجودش را به ارتعاش  
آورده است، موسیقی مانند  
خون در رگهای جانش دوید  
و همه زنده کن او موسیقی شده  
است...  
لذا نخست در برنامه های  
عنری مکتب خود حصه گرفت  
و پس دست همکاری او به مکتب  
دیگری نیز دراز شد. در همان  
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن  
راند و گفت:  
- آن جا که ما زیسته ایم،  
فقط موسیقی و آواز بوده است.  
و این خراباتی و خرابیات نشین  
(سلطان هماهنگه) آواز خوان  
خوب صد ایست که همیشه محافل  
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟  
- همیشه آهنگه ای که توسط  
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده  
شده بود.  
X در محافل که شما میخوانید،  
اگر جنس زمخت زیاد باشد،  
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟  
- شما به تارهای قلبم  
انگشت گذاشتید، معلوم دار  
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.  
خوبتر و با احساس تر و سوز تر  
میخوانم.  
X به نظر شما آواز خوان  
شدن آسان است؟  
- نه، آسان به هیچ وجه  
نیست، ولی ما خود موسیقیس  
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف  
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم  
خواندیم.  
X پس درباره دست یافتن  
به شهرت چی میگویید؟  
- به آن میشود هم آسان  
و هم مشکل دست یافت، و فتن  
عمرش چند آواز خوان محدود  
روی صفحه تلویزیون دیده شوند  
ولی آهنگه های شماری در هر دو  
سال یک بار نشر شود، معلوم دار  
که به شهرت رسیدن برای کسانی  
که از یاد کردن نام آن ها  
میگردیم، آسان و برای شماری  
چون من دشوار است.  
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال -  
بکشاند؟  
- همان سخن بیشتر را تکرار  
میکنم که وقتی هنرمند گل خود رو  
باشد، خود تصنیف بسازد، خود  
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد  
و شب خودش بخواند، معلوم دار  
که موسیقی به ابتدال کشانده  
میشود به ویژه اگر آواز خوان  
خود خداهن، کاپی خوانی و تقلید  
از آواز دیگران را نیز منحس  
جاشش به سخنان بالا بفرزاید.  
X آیا در موسیقی ما ابتدال  
وجود دارد؟  
- یا تا سف که در موسیقیس  
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر  
توسط آنانی که قدرت تصنیف  
موسیقی خوب را از موسیقیس  
ندارند، رواج داده میشود.  
X پس راه بیرون رفتن از این  
برایم کدام است؟  
- ایجاد کورس های موسیقی  
در سطح عامه و شاخص ساختن  
مصنوعی تحت عنوان موسیقیس  
در همه مکتب یا تا سف که در این  
اواخر برای عبود و انکشاف مو-  
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.  
آهنگه های اصیل فولکلوریک  
انفان در کشورهای همسایه،  
جان میباید. بالای آن ها کار  
میشود و به بهترین وجه اجرا  
میگردند، به گونه مثال آهنگه  
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

## گفتگوی با سلطان هماهنگه

که در ایران با زیست خاص هنری  
(من آمده ام) اجرا میگرد که  
آهنگه سال میشود. و همین  
آهنگه در هند توسط دست  
اندر کاران موسیقی با نیهای  
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)  
اجرا میشود در حالیکه این  
افتخارات را باید هنرمندان  
خود ما میداشتند.  
ما به نام ریاست موسیقیس  
بود چه پرسونل دارم و تا تا سف  
که در فنا بخشیدن وزن  
نگهداشتن و ارتقای موسیقیس  
فولکلوریک افغانی تا کنون  
گامی برنداشته اند.  
در بخش موسیقی فولکلوریک  
حاجی هماهنگه زیاد زحمت  
کشیده و ابتکاراتی هم کرده  
است، ولی چون قدر نگردید  
و تشویق نشد، اکنون در کانداری  
میکند.  
X کدام عناصر یک آهنگه  
خوب را میسازد؟  
- ابتکار، هم موسیقیس،  
حجره مستعد و تصنیف خوب.  
X و سرانجام، حرف آخرتان  
چیست؟  
- حرف آخر من گله از شعاع  
ژورنالیست ها است چه با هنر  
ندان خرابیات، نه تلویزیون  
همکاری دارد نه اتحادیه  
هنرمندان و نه کسی غرض  
مصاحبه نزد ما می آید...  
۲۵

زباله سالم سرو له پوره جهونده .  
 د سالم کورنيزو له د ورو له سره ي  
 نه دي ، په لړه ساتنه کې سره  
 پراته يو . زونيز شاورخانو لاره  
 او لوي کلي هم شته . نوم ي ټاټوبي  
 چې په بزگانوښو او لږه لږه  
 زياتي ليدل کېږي . لږه کلانښ  
 هم شته چې په دې کلانيزو کس  
 اکوزمېدا اړوسېږي ، ماڼۍ ي .  
 نورې کلانيزې پوښلې سرو تړه ي  
 بزې دې ، د ورو له سره نه دي ،  
 د دې عاڼې پ اوبه ي هرا لپورونه  
 ده . دې ټاټوبه او کلانيزو د دې  
 علاقې په نيايست کې پوره انسر  
 کړې دي . لږه خلک د پانورټر  
 مخ پانچې لري . چې په اوبه کې  
 خلک د زبون سپوږي لاندې کښيښ  
 او د اوبه ي د تارو له سره د زونه  
 عاڼو په پاناکوي . د لويو کلانيزو  
 منځې چې په زښتله اوسېږي او هر  
 لري ، د دوي د کورنۍ ته لږه  
 لږه چنارونه ولاړ دي ، چې پخ  
 او لږه سعید پوښه ي د دې عاڼې  
 خلک د اوبه ي په موسم کې اړام  
 کوي . د هره پانچې منځې تعد ورو  
 سپوږنه چې د دې پوښکل لري .



ولسم اووهلته ي ناسته ولاړ ونيکه  
 ده زه او (( سالم )) سرو همبولس  
 يو . سالم له پښه لوان دي .  
 بړا پوره وڼه لري له پوره . ښه خوږي  
 خښتې دي . ښه لوانښ خدل اي  
 ورکړه په په کلې کورکې په سښښ  
 له زوږي مارشهورن ي ژوند ي هم  
 پد نه دي ، هغه اوبه ي ښه ده .  
 له سرو سلطه پال انسان دي د کور  
 د روازه ي د خپلوانو وستانسو  
 په مخ خلاصه ده . او د پوره پښ  
 سلطوڼه هميشه نوزده ، او پلار  
 ي ورته پوره واک اختيار وکړس  
 دي . هېڅ کله ي چاته وچو لږي  
 نه دي ترې کړې ، پوره په زباښه  
 دي خوښه ده ، علاوه په دې جسه  
 وښ ي ښه سپوږي لري ، شا و  
 خواته ي وپاله جوړه کړې ده او  
 د پوره هميشه اړياښي وي . د دې  
 شاورخوڼي نياښته کلان کړلسي  
 دي . مانيزگر کلې پام کړلې دي .  
 چې لمر ليدو وته نيزه ي نشي ، نو  
 د دې خولې هم خندا ته خلاصه  
 شي او سالم په شان خلکوښه  
 خاندې . له پوره ي د کورن جوړوڼو  
 بڼه لري جوړه کړه په چې د ي

لږکړې سيد احمد الله حسيني

# د ورو له سره

د کلې زياته پيل ، پيل ساتيږه  
 لري چې د ورو په ناخوږي د ورو  
 پخو د پاره راټوکولې اچولې دي  
 اوځپل ماشومان په کې د اړام  
 پستر ته سپاري . په دې ورو کې د هر  
 چا خپل و خپل خاڼو په ملو ،  
 دي ، هېڅوک د چا په عاڼې نورې  
 نه لري . د دې پوښلې هرجا  
 اخوڼوڼه ي ورته جوړ کړې دي .  
 او زابنه ورته په کې اچوي ، د چا  
 چې توان زيات دي ، پوښه  
 ي هم ساتلې دي ، او زابنه  
 پاملرڼه ورته کوي ، چې د زونښه  
 موسم کې زونښه (( لاندې )) کوي  
 او زونښه پورې اړوند هېڅوک ي ښه  
 هره د پوره کې جوانان سپين پوښي  
 سپين سروي ، تيرسري پوښي ،  
 چېنگې ډولې ، ډولې ناستې دي ، په  
 دي د پورې اړوندې زيات مښتې  
 ليدل کېږي اوښه پوښلې زياتنه  
 ده ، او هېڅ راز عېنځ په کې نشته  
 د دې عاڼې خلک ازان دي ، او  
 ازان مجلونه کوي ، کله پخت  
 چا دغوا په برخه کې مېلښه  
 راوليږي چې پاره او پلانښه  
 غوا ښه ده له پورې شپې کوي .  
 بل په غز کې چې پلاني دنواښه  
 اچيښوږي تيروي دي ، شپېږي  
 نه کوي ، وگوانه ي اچيښي ده ،  
 واښه هم وړاندې زيات دي ،  
 د لږه مجلونه ولسي شکل لري .  
 او د ولس په ورو ، د سورو خورڼو  
 کوي ، بل سپين زيرکيو مېلښه  
 شو او ورته وي ويل : هريښه  
 قسمت خوږ ل کيږي خوږه يښه  
 کړي ، بله په واځلي . خوږه خپل  
 ترکانو صفت کوي ، چې زياتو  
 کارې ښه راغلي ده ، خوږ واک  
 زبا د هند رانو پاليز سم راغلي  
 دي ، خوږه نه لري ، هرڅوک د  
 خپل ، خپل ښښ صفت کوي او

خپله خواري ساتي . نومه چس  
 توروڼه واچول شي د هر چس  
 له ورو ي د پورې ته راښي ، او لږه  
 له ورو ي د پورې خوږي . پوښلښه  
 سته . سل زياته ده ، پوښي  
 چې له ورو ي د تارو نه راښي  
 او پوښلښه پورې راښي ، اوښه  
 نظريښي راښي ، پوښي  
 خپلو لوبوڼو راښي وگوره ، او چس  
 پلانيزه خټکه نياښته سروي ، سروي  
 له ورو ي پخ کړې دي ، او لښا  
 عرس ته هم کښيږي ، چس  
 سمه ي پخه کړي ، خوږې ده ،  
 هرڅوک تر خپلې وښې سروي  
 پر دې . د دغه عاڼې خلک د  
 سهاره چې د پورته راښي  
 د مار پکر تر لمر غره ، پورې پښه  
 د پورې همداسه دي ، نارښه  
 جوانان ، پښي ، سپينه وروښه  
 د وښو د پاره پوښي ، او  
 خاښت مجال خپلو لږو  
 پورته واښه راښي ، اوښه  
 خپلو خاڼوڼو ښه ساتنه او زونښه  
 کوي او خاڼوڼو ساتنه پوره  
 ماورې ، کله چې دې د پورته  
 سلطه عاڼې ملو دي ، د کلې  
 مشران وروښه ناستوي ، او ورو ي  
 په شريکه په خلاصه پنده ورته  
 لري . اوښه قد رغوت وروښه  
 مېله خوښحال رخصتوي ، د دې  
 پانور د خلکوښوڼه د رانده ده ،  
 اوښه ډول ، د سورو له پياښه  
 دي . هېڅوک د چا فصل پېدا  
 نه خوږوي . د چارو پېداښه  
 وهل کېږي هېڅوک د چا په مال  
 تيري نه کوي . د شاورخوڼو  
 پورې وهل خوږ لري ، هرڅوک

د دې ولسي ورو پانښه او احترام  
 ي کوي او هغه څه چې د ولس د  
 مشرانو له خوا شخ شوي ، کله پوښا  
 لغت وښي د خښ په وروښو کلف  
 چل کېږي ، خو د عاڼې خوږ  
 سره مخه ونيوله شي . جوانان  
 سپين ، پورې د پورې نه پلې  
 د پورې ته ټکه راټکه کوي ، او د ا  
 ټکه او راټکه ورو او خيز او خيزو  
 او خيزوي . هېڅوک د چا د ټکه  
 او راټکه نه مانع کېږي . کله کله  
 عېنځ سپين سروي پوښي او سپين  
 له پورې د چا له ورو صفت را  
 راځي . او ورو د سم کورښه  
 جوانان لږه کوي ، اولاد ي پاره او  
 کله پلاني لږه پلاني لري ، ښه  
 ورکې سرو جوړې دي . د ورو ته  
 خدای ښه نياښت وروښي دي ،  
 د ورو پاره هريښه اوښه زونښه  
 لري او پوښلې پانښه چېنگې نه  
 دي ، اکثر خپلې ، خښي د همدې  
 مجلونو محصول وي ، چې اخر  
 رښتانه وښي . په اوبه کې د دې  
 د پور د کلانيزو تويخ ناسته پلان  
 د پيل نه کي نه وي ، او پانښه  
 خوند او کيف لري . ماښيښ  
 چا پوره وروښو شي اوښه رښه  
 چا پېگونه په پوښوږي چس  
 پانښه د ستاروڼو پورې اچول  
 شوي وي هره پوره پېداښه د ورو  
 او پلان او خپلوانوښي ته د دې .  
 په دې د پورې د چا عاڼيښه  
 وخت اوښوږي وي ، هرڅوک  
 کورښ کوي چې زما چاڼي مجلښ  
 ته په ښه توگه وروښي ، خښ پېداښ  
 د اوښوږي کوي چې پياڼې ، چا پېنگې  
 منځني وي . د ستاروڼو پورې اچول  
 کم نه وي . ښښ ښښ لږه چاڼو  
 کې لاجي هم واچوي چس  
 خوښوښ ترو پوره حد وښي . خو  
 نا او پوښوږي نه ده لږه لږه لږه  
 زه هميشه د سالم دي د پورې ته

خپري د پورې نياښت خوږ واري  
 زيات کړي دي . خپله هم د پورې  
 منو خاڼوڼو دي او اکثر کارونښه  
 په خپله کوي . لښه ي د اچس  
 هرڅه وداښ پياښه هم د سالم پښه  
 برخه کې کم وي . په کورکې کې ي  
 نور خلک هم صفت کوي او پښه  
 له پوره صفتو نو اړوي . د وستان ي  
 په صفت نه مړ پورې اوښه پانښه  
 د خپلې خښي نه پورته وايي ، د  
 معلومه خپره ده چې خوږو چس  
 د سروي هخالف رياتوښه پوښه  
 د هغه د پور اوښه ښه نصا و  
 کول شي . سالم په کلې کې د  
 هرجا سرو مرسته کوي . د هرجا  
 مړي او ژوند ي پورې سامان  
 مړي . هېچا ته د پور وروښه پورې  
 نه کوي او لږه خپل لري .  
 شجاعت ي رياتوښه پوښلې  
 ي هر چا ته اړ د دي . څه يښ  
 چې په لاس کې وي چانه ي ښه  
 د رښوي . د دې کښه پور د پور  
 کې چې د ده کښه پور د پور  
 سپرښه سره اښي دي د پور پښه  
 سر د مطالسې خوږوښه پرتانه  
 دي اوښي د وروښوږي وروښه وروښار  
 ښښ هميشه په مطالسه پور د  
 وي . کله چې د وستان ي د پورې  
 ته وروښي او د خپرو او پخت  
 مجلښوږي شي ښښه ملوښوږي  
 سروي اړکي ، د مجلښوږي وروښوږي  
 په خپلو خپرو پوره ناسته وروښوږي  
 شي . په پخت کې ي عاڼيښه  
 نه کوي او د پل خپري ته پور د  
 خوږ ښي . په د لږه وروښوږي پور  
 لاس لري ، د پورې منځني او اوس  
 لال خاڼوڼو دي او د کورکې روښه  
 جوړه په سالم پورې اړه لري .

پانچ په (۱۰) مخ کې

از کتاب ( نظرات زیبایی شناسی  
فلسفی قرن ۲۰ هجری ) اثر  
رابند راناک تاکور

# زیبایی

توجه: استدلاله عدم

مذ هیا از قدیم بهرانش را به  
خوشترن داری دعوت میکند و  
انجام بلائید و شرط اصول بر هفت  
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست  
که فقیده اند که این شواراست .  
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در  
پیدا آر آنان قوی الاراده و سناک  
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست  
که به توسن میخورد . از این شیوه  
می توان برای تکامل حسن زیبایی  
شناسی سود برد ، زیرا که هنر  
ان بیات و نقاشی نزد آن مردود  
است .

شکی نیست که انکشاف حسن  
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست  
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ  
از نورمال و تعداد است . زیبایی  
یک چیز ضروریست و درستی نیست .  
نیز که سهل و ساد ه بی نیست  
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند  
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور  
میافکند ، زمین ریاضت میبازد .  
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی  
نیز ، با یک چنین د شواری بس  
در دست می آید .

در راه حصول زیبایی میتوان به  
ساده کنی همراه شد ، کسی که  
میشوهد به حد کمال برسد ، باید  
موانع را از سر راه خود دور سازد ،  
خود داری و صیانت نفس را بیاورد .  
این راه خیلی د شوار و طاقت فرس  
است ، اما حصول حسن زیبایی  
شناسی ، ارزنده و درخور قربانی و  
ند آگاریست .

تلاش برای فشار آوردن بالای -  
 میزند به غریزه هفت میل مس  
 خورد که در کارشود پیران :  
 (شعوت پرستی ، شهنش میزاجی ،  
 حوص ) قرار می خورد  
 این نشان عقل اعطای سنا  
 بد پر است ، کسی که درگیر شوق  
 خورد آرزوست ، با زنی ایست  
 میان انگلیسها گرد آورده کاس  
 به گرد آوری نکت های بدست  
 کهنه خود و کشورهای وجود دارند که  
 مصروف استند ، که این مصروفیت  
 را چیز وقت پول گرفتاری  
 خود عرق میزند ، به گرد آوری  
 در آتش د پیر ، در پیر سر  
 کسبی با بدست های بدست  
 گرد آوری به همین حوزه هر جسم  
 استند ، در هتاز در اول هر جسم  
 برای اولیای صرف بهای گرفتاری  
 ها و اولیای صرف وجود ندارد ،  
 بعد این خود را اعلام میدارند ،  
 از قطعه های بدست بدست  
 این مارتوق نمیتواند داد ، بسا  
 احساسه های نزدیک شده ایم ،  
 نقطه قطعی نزدیک شده ایم ،  
 است میشو ، کوهنورد ، ستارگان  
 اندازه بلند ، بسیاری ها  
 بلند تراست ، بسیاری ها  
 راهها فدا میسازند ، بل بخاطر  
 این بپردی گذرا ، زنده میماند  
 اندامی که با آنند ، به خاطر  
 در بداند ، با آن نیست ، هر  
 فدا در به باز آوری آنان مذاب -  
 اندازه می ، و نه میسازند ، به هم  
 میکند ، و نه میسازند ، به هم  
 اندازه بپردی نایب کار میسوزند  
 بزرگی جلوه میکند  
 انسانی با فدا میسازند ، خو  
 در است ، با فدا میسازند ، خو  
 برای خود در دست میکند ، خو  
 شود است ، نخست بزیخت خواب  
 استراحت میکند ، پس از آن روی  
 نرس میکند ، و سر انجام بر زمین  
 در فدا کشیدن به خودی خود  
 که فدا کشیدن به خودی خود  
 مفید است ، این مفیده بدون شک  
 روی راه عمل خود کسی میکند  
 که مفید است ، این مفیده بدون شک  
 روی راه عمل خود کسی میکند  
 که مفید است ، این مفیده بدون شک  
 روی راه عمل خود کسی میکند

و خونیت میل نبود ، در آن صورت  
 حمن زیبا را در روح آدمی خفه  
 سیناید ، مگر آن که در راه تمام  
 و اکمال از خوشن داری معقول  
 بپردی شود  
 برای هر چیزیکه ، زنی رایا -  
 لای خود را در شکل خارج شده  
 یک بدیده را در صورت میدهد  
 سختی و خرابی ، چیز نیست  
 بد ن انسان نرم است ، اما اگر  
 استخوان بندی سخت در آن میل  
 بود ، به یک کله بی شکل میل  
 میکند ، اما من شناخت و خوشی نبرد  
 است ، معرفتیکه فاقه بیاید  
 به هدایان بی ربط  
 چنین باشد ، به هدایان بی ربط  
 محکم آورد ، خوشی بی آموز  
 اما من مطیع و نایب آموز  
 خوشن دار است ، نپرو و تقوا بسا  
 و شرط عقل مسلم ، اما آموزش خوشن  
 خود دارد ، اما آموزش خوشن  
 در آری نیز کار ساده می نیست در حال  
 صورت کس ، حذف آن میسازد  
 است ، روز هر وقت خوشن دار  
 برای انسان یک اندازه گانی از  
 می تواند به اندازه گانی از  
 زنی ، حظ ببرد ، انسان بسا  
 پروا همانند کودکیست که پیش را -  
 آن که بخورد ، اما بالوده شدن  
 در بازی ، هیچ گونه لذتی را ، -  
 احساس نمیتوانم کرد  
 زنی قانتاری نیست ، هیچکس  
 به خاطر آموزش نمیشد ، آتش را  
 که نبرد خواهد سوخت ، آتش را  
 که باید با احتیاط نگهداری کرد ،  
 ورنه نخستین بی احتیاطی است  
 سب حریفی میگرد ، این گفته را  
 میتوان به آزها نوزاد زیباست  
 شعله آن برای هر بلند تراست  
 ضرور است ، ولی است آنرا (زیباست)  
 ضرور است ، چنان که پاکد نکل  
 بسوزاند ، چنان که پاکد نکل  
 با آن راهلان میسازم ، و سبسی  
 که روی خاک میاند انیم ، لحاظ خوب  
 موه که مفیده است ، بل در ضمن  
 نیست خوشبوی و شکل آن زیباست  
 موزه خوشبوی و شکل آن زیباست  
 که بدین ملحوظ بودش ، بل از نقطه  
 لحاظ مفیده بودش ، بل از نقطه  
 نظر زیباست میسازم ، زیباست در  
 نظر زیباست میسازم ، زیباست در  
 ظاهر ضروریات نیست ، بل بالابت  
 اگر خوشن داری به غرضه

از آن قرار دارد ، و مشتاک است ،  
 مگر نه می ، و مشتاک است ،  
 اما زمانیکه دورگ (الله می که با  
 شعله نوزاد بود) حکم میکند  
 (بخورد) تمام خورد زمینی در همین  
 هفته است ، (که نماد زیباست) ،  
 لکنی (که نماد زیباست) ،  
 تپس کان بار نیار از زمین سبک  
 کمیکر و مگر نه می ، و مشتاک است ،  
 زیباست تا حد زمین ، و خوب  
 استغای مارتوقمیدارد ، از بروت  
 کل مانه تنها ، با جهان ماحول و با  
 حلقه های نیازمندی عالیتر سرود نیز  
 کبل بارشته های عالیتر سرود نیز  
 پیوند برقرار میکنم حلقه های  
 نیازمندی ، نماد (مسول) آلام و  
 برده نیست ، نماد رهای ، و خوب  
 سرود ، نماد رهای ، و خوب  
 اکنون روشن است که زیباست ، ما  
 را ، خوشن داری می آموزاند ،  
 زیرا او برای ما ، نیوی زنده می  
 نفسانی خوش میسوزد ، تا بالابت  
 خوشن داری نه تنها به فرهنگ  
 نزد یک است ، بل احساسات  
 باکی و صفای میسوزد ، و برای  
 لذت بردن از زیباست ، و برای  
 تقیید وصفه (۱۴۳)

تلاش برای فشار آوردن بالای -  
 میزند به غریزه هفت میل مس  
 خورد که در کارشود پیران :  
 (شعوت پرستی ، شهنش میزاجی ،  
 حوص ) قرار می خورد  
 این نشان عقل اعطای سنا  
 بد پر است ، کسی که درگیر شوق  
 خورد آرزوست ، با زنی ایست  
 میان انگلیسها گرد آورده کاس  
 به گرد آوری نکت های بدست  
 کهنه خود و کشورهای وجود دارند که  
 مصروف استند ، که این مصروفیت  
 را چیز وقت پول گرفتاری  
 خود عرق میزند ، به گرد آوری  
 در آتش د پیر ، در پیر سر  
 کسبی با بدست های بدست  
 گرد آوری به همین حوزه هر جسم  
 استند ، در هتاز در اول هر جسم  
 برای اولیای صرف بهای گرفتاری  
 ها و اولیای صرف وجود ندارد ،  
 بعد این خود را اعلام میدارند ،  
 از قطعه های بدست بدست  
 این مارتوق نمیتواند داد ، بسا  
 احساسه های نزدیک شده ایم ،  
 نقطه قطعی نزدیک شده ایم ،  
 است میشو ، کوهنورد ، ستارگان  
 اندازه بلند ، بسیاری ها  
 بلند تراست ، بسیاری ها  
 راهها فدا میسازند ، بل بخاطر  
 این بپردی گذرا ، زنده میماند  
 اندامی که با آنند ، به خاطر  
 در بداند ، با آن نیست ، هر  
 فدا در به باز آوری آنان مذاب -  
 اندازه می ، و نه میسازند ، به هم  
 میکند ، و نه میسازند ، به هم  
 اندازه بپردی نایب کار میسوزند  
 بزرگی جلوه میکند  
 انسانی با فدا میسازند ، خو  
 در است ، با فدا میسازند ، خو  
 برای خود در دست میکند ، خو  
 شود است ، با فدا میسازند ، خو  
 استراحت میکند ، پس از آن روی  
 نرس میکند ، و سر انجام بر زمین  
 در فدا کشیدن به خودی خود  
 که فدا کشیدن به خودی خود  
 مفید است ، این مفیده بدون شک  
 روی راه عمل خود کسی میکند  
 که مفید است ، این مفیده بدون شک  
 روی راه عمل خود کسی میکند

باتا سف که غالباً در ساید  
 کس هدف بروی هدف ببرد  
 میکند ، پایه مبارزه دیگر با نج  
 در ستایی ، بدان میگردند ، به  
 گونه هنر آرزوایی به آموزش تکلیف  
 (تخنیك) آلوده میشوند ، اما زود  
 میکند که دار شوند ، اما زود  
 خشمی میشوند ، از برای مصالح  
 پول میاند زند ، از برای مصالح  
 سلکت خلسه ها دار میکنند  
 نموده نام ها صادر میکنند  
 میکند که همه بی کار را انجام  
 داده اند ، بدان خوشن داری  
 استفاقا بعضا خوشن داری  
 و انزوی خود به هدف میسوزند  
 دیده را ، به مثابه عالیتر  
 داری را ، و گوهری که آد مسی  
 نیکوکاری ، کاملاً در آن غرق میشوند  
 میسازد ، کاملاً در آن غرق میشوند  
 (و در واقع خوشن داری را برای  
 خوشن داری پیشه میکند ، و نه  
 به عنوان وسیله بی برای ستیای  
 به اهداف والا انسانی دیگر)

تلاش برای فشار آوردن بالای -  
 میزند به غریزه هفت میل مس  
 خورد که در کارشود پیران :  
 (شعوت پرستی ، شهنش میزاجی ،  
 حوص ) قرار می خورد  
 این نشان عقل اعطای سنا  
 بد پر است ، کسی که درگیر شوق  
 خورد آرزوست ، با زنی ایست  
 میان انگلیسها گرد آورده کاس  
 به گرد آوری نکت های بدست  
 کهنه خود و کشورهای وجود دارند که  
 مصروف استند ، که این مصروفیت  
 را چیز وقت پول گرفتاری  
 خود عرق میزند ، به گرد آوری  
 در آتش د پیر ، در پیر سر  
 کسبی با بدست های بدست  
 گرد آوری به همین حوزه هر جسم  
 استند ، در هتاز در اول هر جسم  
 برای اولیای صرف بهای گرفتاری  
 ها و اولیای صرف وجود ندارد ،  
 بعد این خود را اعلام میدارند ،  
 از قطعه های بدست بدست  
 این مارتوق نمیتواند داد ، بسا  
 احساسه های نزدیک شده ایم ،  
 نقطه قطعی نزدیک شده ایم ،  
 است میشو ، کوهنورد ، ستارگان  
 اندازه بلند ، بسیاری ها  
 بلند تراست ، بسیاری ها  
 راهها فدا میسازند ، بل بخاطر  
 این بپردی گذرا ، زنده میماند  
 اندامی که با آنند ، به خاطر  
 در بداند ، با آن نیست ، هر  
 فدا در به باز آوری آنان مذاب -  
 اندازه می ، و نه میسازند ، به هم  
 میکند ، و نه میسازند ، به هم  
 اندازه بپردی نایب کار میسوزند  
 بزرگی جلوه میکند  
 انسانی با فدا میسازند ، خو  
 در است ، با فدا میسازند ، خو  
 برای خود در دست میکند ، خو  
 شود است ، با فدا میسازند ، خو  
 استراحت میکند ، پس از آن روی  
 نرس میکند ، و سر انجام بر زمین  
 در فدا کشیدن به خودی خود  
 که فدا کشیدن به خودی خود  
 مفید است ، این مفیده بدون شک  
 روی راه عمل خود کسی میکند  
 که مفید است ، این مفیده بدون شک  
 روی راه عمل خود کسی میکند

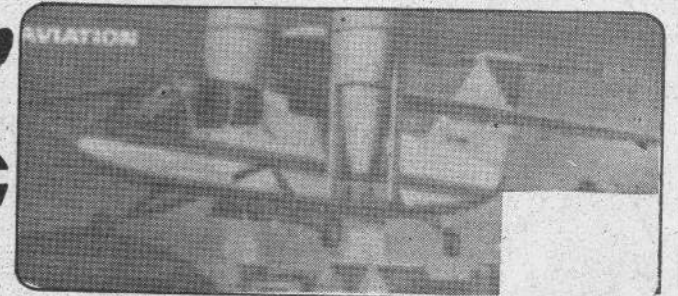
از آن قرار دارد ، و مشتاک است ،  
 مگر نه می ، و مشتاک است ،  
 اما زمانیکه دورگ (الله می که با  
 شعله نوزاد بود) حکم میکند  
 (بخورد) تمام خورد زمینی در همین  
 هفته است ، (که نماد زیباست) ،  
 لکنی (که نماد زیباست) ،  
 تپس کان بار نیار از زمین سبک  
 کمیکر و مگر نه می ، و مشتاک است ،  
 زیباست تا حد زمین ، و خوب  
 استغای مارتوقمیدارد ، از بروت  
 کل مانه تنها ، با جهان ماحول و با  
 حلقه های نیازمندی عالیتر سرود نیز  
 کبل بارشته های عالیتر سرود نیز  
 پیوند برقرار میکنم حلقه های  
 نیازمندی ، نماد (مسول) آلام و  
 برده نیست ، نماد رهای ، و خوب  
 سرود ، نماد رهای ، و خوب  
 اکنون روشن است که زیباست ، ما  
 را ، خوشن داری می آموزاند ،  
 زیرا او برای ما ، نیوی زنده می  
 نفسانی خوش میسوزد ، تا بالابت  
 خوشن داری نه تنها به فرهنگ  
 نزد یک است ، بل احساسات  
 باکی و صفای میسوزد ، و برای  
 لذت بردن از زیباست ، و برای  
 تقیید وصفه (۱۴۳)

تلاش برای فشار آوردن بالای -  
 میزند به غریزه هفت میل مس  
 خورد که در کارشود پیران :  
 (شعوت پرستی ، شهنش میزاجی ،  
 حوص ) قرار می خورد  
 این نشان عقل اعطای سنا  
 بد پر است ، کسی که درگیر شوق  
 خورد آرزوست ، با زنی ایست  
 میان انگلیسها گرد آورده کاس  
 به گرد آوری نکت های بدست  
 کهنه خود و کشورهای وجود دارند که  
 مصروف استند ، که این مصروفیت  
 را چیز وقت پول گرفتاری  
 خود عرق میزند ، به گرد آوری  
 در آتش د پیر ، در پیر سر  
 کسبی با بدست های بدست  
 گرد آوری به همین حوزه هر جسم  
 استند ، در هتاز در اول هر جسم  
 برای اولیای صرف بهای گرفتاری  
 ها و اولیای صرف وجود ندارد ،  
 بعد این خود را اعلام میدارند ،  
 از قطعه های بدست بدست  
 این مارتوق نمیتواند داد ، بسا  
 احساسه های نزدیک شده ایم ،  
 نقطه قطعی نزدیک شده ایم ،  
 است میشو ، کوهنورد ، ستارگان  
 اندازه بلند ، بسیاری ها  
 بلند تراست ، بسیاری ها  
 راهها فدا میسازند ، بل بخاطر  
 این بپردی گذرا ، زنده میماند  
 اندامی که با آنند ، به خاطر  
 در بداند ، با آن نیست ، هر  
 فدا در به باز آوری آنان مذاب -  
 اندازه می ، و نه میسازند ، به هم  
 میکند ، و نه میسازند ، به هم  
 اندازه بپردی نایب کار میسوزند  
 بزرگی جلوه میکند  
 انسانی با فدا میسازند ، خو  
 در است ، با فدا میسازند ، خو  
 برای خود در دست میکند ، خو  
 شود است ، با فدا میسازند ، خو  
 استراحت میکند ، پس از آن روی  
 نرس میکند ، و سر انجام بر زمین  
 در فدا کشیدن به خودی خود  
 که فدا کشیدن به خودی خود  
 مفید است ، این مفیده بدون شک  
 روی راه عمل خود کسی میکند  
 که مفید است ، این مفیده بدون شک  
 روی راه عمل خود کسی میکند



# از چهار گوشه جهان

## طیاره‌های عمودپرواز



که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلیکوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. موتور از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



اخیراً سازمان فضایی امریکا (ناسا) با همکاری کمپنی طیاره سازی (گرومن) و نیروی هوایی امریکا دست به طراحی و ساخت یک نوع طیاره جدید زده اند. از خصوصیات این طیاره جدیدند:

موتورهای این طیاره ساخت کمپنی (گرومن) است، که از نوع (توربو فن) می باشد. طیاره قادر است در ساعت ۲۵۰ میل سرعت داشته باشد و حداکثر مسافت ۱۶۰۰ میل را پرواز کند. و سرعت آن در هنگام پرواز عمودی ۱۲۰۰۰ پا در دقیقه است یعنی چیزی در حدود ۴ کیلومتر در دقیقه.

هدف از ساخت این طیاره که به زودی با به عرضه وجود خواهد گذاشت وارد کردنش در نیروی هوایی جهت مقاصد نظامی است ولی می توان از آن در سایر زمینه ها هم استفاده کرد.

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار-نیرا بانوشین مقالات جنابین در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطیات بسیاری را از وی به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهایی نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زده نشده)) می باشد ((فالاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است:

۱-۲- آدم و حوا  
من در قرارداد نام اینمندی و نفرد ر صد نفر هست صاحبه علم هیچ تردیدی بخود راه نمی دادم. زیرا همه چیز این زوج غیر متعهد شروع گردید.

۱۳- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس.  
بعدنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صاحبه با یهودا و مهم با گره بگشایم. مطمئن یهودا هم منداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی با هوس و با فرهنگ بود. فکر میکنم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم با گره در ساره نحوه باردار شدنش می پرسیدم.

# مصاحبه فالاچی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلر نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سرش نهاده بلکه از دیدن آثار هنری هم بر او بیزار داشت. من می خواستم از آن ناصرد در باره انچه مجسمه های اتروپ یاش (تندن مانیل امپراطوری روم) که از فلورانس روده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک

با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سراینده، نضرتین سرود ها و آنزن با عیون و ماجرا حوسمرو و به ملکه سبارا ناده بگویی؟

۱۳- ۱۴- هیتلر و ناپلئون البته نمی توانستم از هیتلر صرف نظر کنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت از آسیا-ری دیگر شیر تر نبود، اما چندان چیز برای صورت معا باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابرون را اما جدد این مسئله مطرح می شود که آیا بدون مصاحبه با ناپلئون می توان صادقانه بدیدار هیتلر رفت؟ ناپلئون ریاکار و خونریز، بنم آزادی، برابری و برادری، بدتر من دیکتاتورها و سنگدلترین فاتحان شد. او مانند گورینک (فرمانده

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟  
ونگته آخرینکه اونم دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی رادر کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

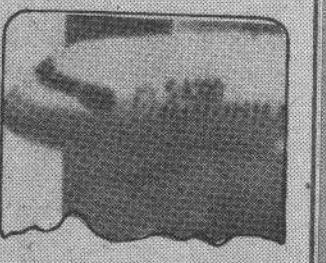
۶- اسکندر کبیر  
چرا من اسکندر کبیر را در این فهرست آوردم؟ کاملاً روشن است، او یک اجنبی بنم معنی و یک فراری از تعارفات بود.  
من خواهم از اسکندر ریبوس چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار هارا انجام رسانید؟

۷- ۸- هومر و شکسپیر  
هیچ تردیدی در قرارداد نام نلم آنها در لیست خود روانمیس داشتم. هومر و شکسپیر را همسرا با هم لنین انجیل بسیار دوست دان. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپوز اولی) بنعین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت شدن جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.  
ضمناً می توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای نویسنده گی بنمایم.  
۹- اسپارتاکوس البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه بن دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. و به تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.  
۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا.  
چون در صورت نبودن قانسون عدم انجنت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذاردن نیایم موس را به دست اسافه کم علاوه بر این او انعاما رهبر خوبی بود.

بعضی وقتها طرندار جنبش زنان، احساس می کنم باید از ژاندارک صحبت بچیان آورم ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیر (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در انتها را اداره می نمایند، ولی بنظر من رسد کسی به خاطر آورد که در حوزه تناسل نیز بسیار خوب عمل می کنند و ژاندارک با نشان دادن که هر دختر دهاتی بیسواد می تواند به ترازو نرالیهای امریکایی در ویتمن فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زنده سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

## طیاره های کوچک



مسئله بحران انرژی و گستران و کمپان شدن مواد نفتی بخصوص سوخت و سایل نقلیه عوامی،

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بند. بنابراین شماراهن گنجه طر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار کوچکتر و سبکتر سازند. از طرفی آنان توانسته اند موتورها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

رای خطوط هوایی حیاز اهمیت است.  
کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام (D. ۱۴۶) ساخته که دارای چهار موتور توربو فن می باشد. این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت بنظیر این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

## ساعت همه کاره



ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر می باشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد.

- در قایل و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

- بوسیله یک بطری مخصوص می

# میلیاردر های پاکستانی

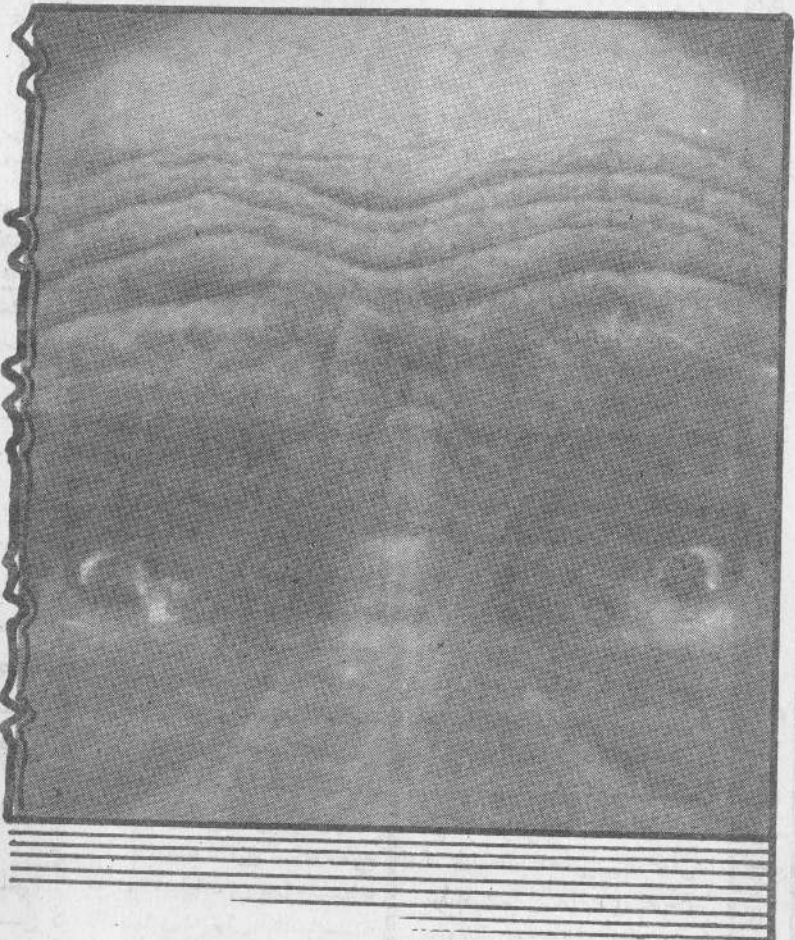
یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قائل نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رفته بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب هیزه دارند، نمیگردد.



# چگونه جلودی را بگیریم

ترجمه ستادک

## دانشندان بیدارک اسامی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



چگونه میتوان از بیماری جلوگیری کرد و چگونه درد دوران بیماری بماند نیست؟

بسیار کهن سالتر میشود طبق نظر متخصصین ملل متحد در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از (۶۰) سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۶۰) میلیون یا ۱۱٫۲ درصد نفوس کره زمین خواهد رسید. این که گویی شامل تناسب فزاینده افراد ی خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند. بهترین راه نیرومند ماندن، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا دوران پیری چیست؟ این پرابلیمست که از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است. آیا می دانید که دوران پیری را چگونه سپری نمایید؟ آیا امید اندک فعالیت دماغی به نوبه خود دوره حیاتی را طولانی تر میسازد؟ آیا امید اندک که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند منتهی بنباه در صد به دوره حیاتی انسان بیفزاید؟

عمر کند

روپاها و آرزوهای پراک به جهیوتولوژی (پژوهش های علمی دوران سالخوردگی) ارتباط دارد. این چنین میتوان جمع بندی و خلاصه کرد که هیچکس نمیتواند پیری را کند کند. (ع) و تئیکه وفات کرد (۱۳۰) سال آرزو دارد حداقل تا صد سال.

عمر داشت. حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۱۶۱) سال عمر کرد. طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد، نظریه واند پشه های خودش را دارد. در قرن (۱۶) پاراسلیتوس تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) سال زنده گی کرده میتواند در قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد. در قرن بیستم میشنیکوف و بوگولتیس نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد. ملاحظه کنید که هر چه به زمان مایزد بیکتر شویم، رقم نیز پایین می آید. شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد؟ بد بختانه، نه تا هنوز. از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشور های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

سال بالا رفته است و این ناشی از کاهش آبی مرگ و میر نوزادان، کاهش وقایع بیماری های عفونی و تضعیف عوامل ناگوارد بگراست. اکنون رشد در همه جا متوقف است. این نمایانگر آنست که علی الرغم تمام بیرونی های طب در حدود تاریخ نبسته شده، دوره حیاتی انسانی از لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر باقی مانده است. دوره حیاتی منحصر به فرد بعضی از افراد بگ تا (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده است تا یک استثنای باقی مانده است تا یک قاعده حتی اگر مرگ و میر ناشی از تومورهای خبیث و بیماری های قلبی و مجاری خون کاهش یافته طول منبر انسان بازم به صورت مشخص آنچه که هست باقی میماند و در دوره حیاتی متوسط طبق نظر کارشناسان بیش از ۸۰ سال افزایش به عمل نمی آید. از همه جا است که چرا پگانه راه

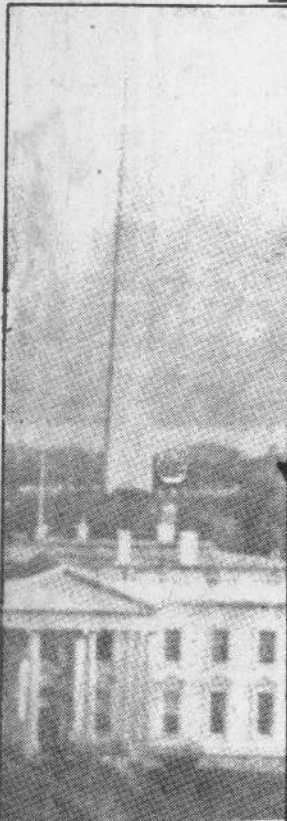
افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و هبیر از موانع خاص است. تخمین بوتانسیم انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملاً بد بینانه صورت بگیرد. در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیش بینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۹۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعد پید کرد. از کجا میتوان چنین پیش بینی امیدوارکننده می کرد؟ شکستن قانون ژنتیک کشف میکانیزم وراثت و سنتتیز پروتئین و گامهای اولیه در انجلیسری ژنتیک و افعال از جمله واقعات انتقالی به شمار میرفت. همه آنها به تجدید نظر در اینها خود پیروسه های زنده گی به شمول سالخوردگی انجامید. در همین حال، این پیشرفتها احساس خیراند پشانه گی را به شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه ردی را در باره کسب خوشی های آینده ایجاد کرد. هر چند چنین دریافتی اندک سالخورده گی به هیچ موربونی خاصی یا (ژن انتحاری) که مفیده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده گی میگردد ارتباط ندارند. مایه تا سف است زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقه

خاصی کهن سالی دست می یافتند و با نظم و قانون ساختن کیمیاوی آنها برهم میزند. احتمالاً همچنان قادر می شدند تا ((آنتی دود)) آن را به دست آورند و بدین ترتیب در دوره حیاتی انسان افزایش قابل ملاحظه می بعمل می آورند. هر چند، دوره زنده گی تا به کرکتر جنس یا انواع مختلف است از همین جهت است که چسرا هیچ موش نمیتواند ده سال و هیچ سگی برابر انسان عمر کند. در اکثریت مطلق وقایع عدم ثبات فیزیکی ارتباط میگردد به بیماری های دوران سالخوردگی تا خود دوران پیری. این بیماری ها نمایانگر یک شکل پتالوژی عمر است که در نیمه دوم دوره زنده گی به سرعت انکشاف میکند و پیش می رود. از همینجاست که چرا مو نفقت های اساسی در بیماری های سرطانی، قلبی و عروق از ساحت های طب قدیم بدون پیشرفت

در شناخت ظهور دوران سال خوردگی و رابطه بین کهن سالی و بیماریها غیر ممکن است. تجارب در زمینه طولانی ساختن عمر حیوانات نشان داده است که بیماری های معمول در دوران بعدی حیات به سراغ آنها می آید. این مرا پیدان معتقد ساخت که کاستن سرعت سالخوردگی مهمترین طریقه اساسی جلوگیری از بیماریهاست و این نتیجه گیری است که به عقیده من اساسی برای طب آینده خواهد شد. و درباره حال چه؟ دانشمندان به مدارک اساسی دست یافته اند که حیا عرا در واقعیت میتوان طولانی تر ساخت. حتی گروه تازه مواد از قبیل مواد کلد سازی دوران سالخوردگی می عرضه اندام کرده اند. اکنون مواد یک دوره عمر حیوانات خونگرم را بین (۲۰) تا صد فیصد افزایش میدهد درد سترس متخصصین کاوش های علمی

بهرامون دوران پیری که با تبحر رب سرگارد داشته اند، قرار دارد. مهمترین همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگرم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است. شاید پرسیده شود که چسرا کارشناسان پدیده های دوران پیری تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند. در مورد آنچه که به ساحت علمی و جنبه های تطبیقی ارتباط میگیرد، احتیاط لازم به کار برده میشود. دلایل قوی وجود دارد نخست، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد. مهمترین همه در اینجاست تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود. به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید ((بالقوه)) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که در پروسه اتفاق می افتد، باید صورت بگیرد. اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد. ثانیاً اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالایی حیوانات را دارای عمر کم از ما پیش گردیده است. نتیجه چنین میشود که دوام تا به تیر حاصله در دوره حیاتی نسبتاً طولانی انسان چگونه خواهد بود، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است. ثالثاً، مواد کلد سازی دوران سالخوردگی حتی در تجارب صرف در موارد استفاده در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

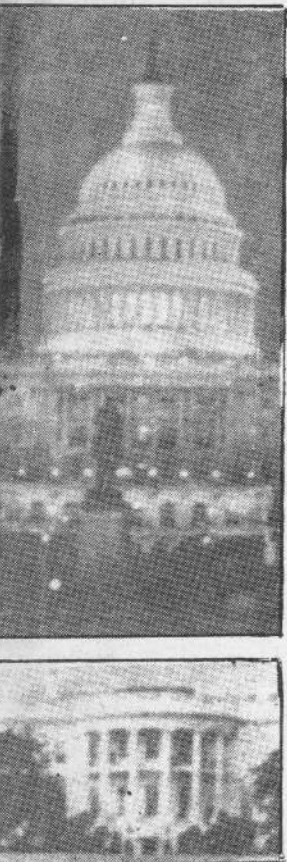
### از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است



# تکون در سیاست

## کاملاً

### جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد



رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستتریح باشد لکن باز هم تغییراتی در آن آورد، او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود، در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد، رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا، دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پدر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزندش در قصر سفید خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد، در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه بر سره خاتمه جمله بی نوشت که بعد از همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد ۰۰۰ آدامس نوشته بود:

(( از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده گی کنند ))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقامت داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت سومین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کند ی به پیش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید، خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که یکدیگر هم ره و بدن میشدند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند، به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود و پیش در -

# کاخ



### جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

امروزی در آن قرار دارد. مینسی بر اسناد تاریخ محل واشنگتن امروز را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از دایالت ویرجینیا واری لند ساحات را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگری به راه انداخته شد، در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hopban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امر رسیدال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد، با آن که به تدریج کار بناسان، طرح او را کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو می دانند و اولین میدانستند، ولی در آن زمان چنین بود که امریکائون

نمود، از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور بدل شد، در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت، به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایارتمان زیبا ولسی کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود، درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد، در همان زمان خود خا بر باشد تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید، باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنو کراتها به تنگ آمده بودند نیز به همین فکر و بود، تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد، بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود، انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

(تو در روز ولست) آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند.

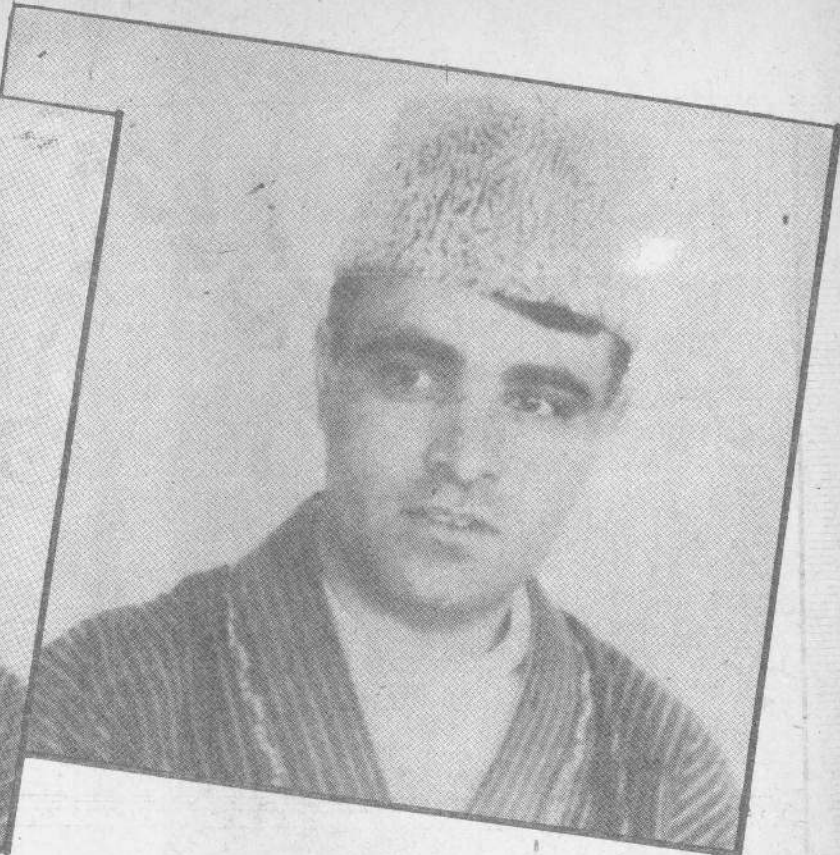
XXX

پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت، در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند، نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد، همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برویوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید، با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۰ شهریور)  
نگار اختصاصی مجله در قصر  
برای لطف نموده مطالب بسی  
ارزنده بی از مطبوعات چگون  
سلوگیا کرد آوری نموده و به سا  
فرستاده اند. که با ابراز سپاس  
از ایفان به چاپ مطالبشان  
مقدمت مینمایم.

جورج واشنگتن اولین رئیس  
جمهور ایالات متحده آمریکا  
در کتابچه یاد اشتهای روزانه  
اش در صفحه ۱۲ جولای سال  
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:  
(چاشت امروز مرا با ترسان  
در مورد ساختمان مقر دایلسی  
حکومت ایالات متحده آشنا  
ساخته.)

جورج واشنگتن خودش هیچ  
گاه درین قصر جدید داخل  
نشد، بعد از حریق سال ۱۸۱۴  
تعمیر قصر همه سفید رنگ شده  
و از زمان حکومت رئیس جمهور



## در جایگاه

# عاشقان و عارفان

\* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .  
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً سه همین دو -  
 دیوان محدود اند اما نعت -  
 خوانی ، نعت هر شاعری را می خوانند ، در نعت خوانی مقامات ویژه وجود دارد ، در حالیکه در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل داستانی مطرح است .  
 \* اگر غلط نگویم ، منظورشان این است که در نعت خوانی ، نوعی موسیقی در خیل است و گاه هم نعت همراه با موسیقی خوانده میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته است .  
 از سید عبد القدوس میرسم :  
 \* چی نعت است که شعرا نعت میخوانند ؟  
 پاسخ میگویند :  
 - ده سال است .  
 \* در مورد پیشینه نعت خوانی برای اطلاعات بدید ؟  
 - نعت خوانی مکتب خاصی ندارد ، اما شیوه « ایست که خدمت زباز را درین عرصه جناب حاجی غلام حسین انجام داد ، است ، من برادر بزرگم (میر فرخالد بن) شاکرد اوبیم .

سید عبد القدوس مظهر است . -  
 نعت خوان جوان که برادر میر فرخالد بن است در آستانه میلاد حضرت محمد (ص) با او صحبتس داشتیم . . . و اینک شناسنامه کوتاه او :  
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال دارد و محل فاکولته هنرها در بو هنتون کابل است ، در خان نواده مذهبی بزرگی شد . و استاد سلسله میر فرخالد بن آغا است .  
 پدر کلان وی در حلقه توفیق و عرفان مرد نامبرداری بود که

صدای آن صداهایی که شب ها تا سحر و صبحگاهان غمناکانه و بانوای برسوز بلند میشود نعت - سینه را جایگاه نور میسازد زند و چشم از زمانه میندند و دل به خدا میسازند و در ستایش خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم (ص) در دل عاشقان و عارفان جامیگیرند .  
 یکی از این صداهای صدای

# روزگار حسنی

## از افغانستان

### کودکاني که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر : ظاهر اموسي

تهيه مجله بامن خدا حافظ س کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فرداي آنروز، قبل از همه در صد د تهيه اين مطلب دلچسپ شدم.

بسيار دلم می خواست مستقيماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولايت فراه سه ساله حجاب وروي گيري زنان و دختران از مردان بيگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادريس که بعد است آورد و بدم مراجعه نمود معلوم ما است حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸ صبح با شاعلي استاد عبدالغفار (نوده وال) عضوري است تعلم و تربيه ولايت فراه که يکی از وابسته گان اين خانم می باشد تماس گرفتم که اينک توجه تان را به جريان گفت و شنود معطوف ميدانم.

سوال : شما چگونه متوجه شديد که اين مادر سر از سه سال ولادت ميکند ؟

جواب : شوهر اين خانم سه سال قبل وفات نمود و پسر از ختم مراسم تکفين و تدفين وفاتحه داري، اين خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت:

فوما ( حالاکه شوهر به رضاي حق رفته است، ميخواهم اين مو صوع را براي تان بگويم که من همين حالا حامله دارم و طفل سه سال بعد به دنيا می آيد و شمارا براي آن خواست که از موضوع بسا خير بود و فردا ( خداي ناخواسته ) فکري نکيسيد.

و واقعاً همين طور هم شد، يعنى آخرين کودک کثر که سه سال در بطنش بقيه در صفحه (۹۴)

ميدانيد، از روزي که خبر شده ام خبرنگار مجله سپا وون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجو مي کنم، باور کنيد من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سپا وون علاقه داريم که هيچ گفته نميتوانم، من مجله سپا وون را هر ماه توسط دوستانم به دست مي آورم و مطالعه مي کنم اما خواهش من از شما اينست که بعد از اين هر رقم می شود نمايندگی مجله را در شهر فراه ايجاد کنيد.

او که خود شرا ( طاروق احمد زي ) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع ديگري نزد شما آمده ام، موضعي که حتماً براي مجله ما و تمام خواننده گان آن دلچسپ خواهد بود.

از اين چه بهتر، بفرماييد بگويد که دري تهيه آن شوم.

من در شهر فراه، مادري را من شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادري گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجيب است، آيا اين موضوع واقعيت دارد ؟

بلى، کاملاً واقعيت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آيا اينست معلومات را شمارا راجتيا رسا ميگداريد.

من می توانم براي تان معلومات دهم، اما بهتر است بايکس از وابسته گان خيلي نزديک اين خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصل تري به دست آوريد، بطور:

تشکر، من موافقم.

او، ادريس يکی از وابسته گان اين مادر را در اختيارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمينه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خيليس ها زيبا به نام ( باغ بل ) باغي که در بين درياي فراه قرار دارد.

باغي که تفریحگاه شهر يان فراه است و هر روز به صد ها تن آنجا آمده دم می آسايند و از انواع سيوه هاي رنگين آن دهن پررزه ميسازند و بالاخره در باغي که باغ بابرو باغ بالاي کابل با آن رقابت کرده نميتواند، کارگل هاي رنگارنگ و خوشبوي بتونی به روي سبزه ها زير سایه درخت تسوت که نسال با قلم و کاغذ و گيره ام نشسته و براي تنظيم پروگرام روزاينده ام آماده می گزفتم که گفتگوي دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد:

خودش است، ديروز او را در مکتب ديدم که همراي مد يرو صاحب مها جبه ميکرد.

بيا يک فعه برسان ميکنم، يکی از آنها شوم به راه افتاد و وقتی به من رسيد، سلامی داد و مود با نه برسيد:

بيخشيد، ميخواستم يک چيز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرماييد.

ميخواستم بدانم که آيا شما خبرنگار مجله سپا وون استيد و ار کابل آمده ايد ؟

صميمتتش خوشم آمد، از جايم برخاسته گفتم: بلى، شما درست فهميده ايد.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجد بسا صميميت بيشتري دستم را فشرد گويی که دو ست صد ساله اش را بافته باشد با گرمی بامن احوال پرسی کرد.

دوستش را صدا زده و هر دو بسا نهايت محبت کلام نشستند، يکی از آن دو دستش را بالاي شانه ام گذاشته گفت:

آيا تصوير کرده مي توانيد که کودکي سه ساله را در بطن مادري يادماند ؟

# عالمی



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای غول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیمست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و غیرتورمال پر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی و حتی سرایان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

پس از عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترها یا - بین میشوند ، به جز من ، دیگرا ن همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کاردار بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ( سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با (( سرور جوچه )) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگویم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم . . . . با خود میگویم : (( او )) چی برخوردار خواهد داشت ؟ آیا او حاضر به قصه گردن نشی خواهد شد ؟ اوجی قیافه و اندامی خواهد داشت ؟

انکار را بر ابروی برخوردار شاید نبره ادی بی انسانی غیر عادی -

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با (( او )) رویه رو نشده بودم ، همان همچنان کججا وانه را در خودم یافته بودم .

کاردار روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی ( کومبورد ) است ، میخواهم تا بر ابرام سرور (( جوچه )) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند باز بد سرور جوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : (( چی قدر دیر برتر جوچه شدند ))

به زید یوار بلند می که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار

پانزده دقیقه بی - نشسته ، باز هم تصویر های از (( او )) در ذهنم نقش میگویم . . . . آن سوتر مردان جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کار آمد ، میبرد :

- شما را میخواستید ؟ سرابایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را (( گلوی دریده شده اش )) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را (( او )) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم (( سرور بود نش ))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم . . . .

نگاهی میگردم و گذرا ، با خود تکرار میگویم : (( قصه . . . ژورنالیت . . . ))

نگاهش به ناکجا میرود - به ناکجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سربرد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقده و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکیش ، که درستی نهفته است

تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میباید ، میباید ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکنند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید :

( قصه مره کسی همه بر باد میایم اگه نوشته میکی کارمردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میگویم . . . )

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را بر برداشته گویا ، او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگویم :

(( به خاطر آن است که در روزگار کودکم ، پدرم در کمه ایگاش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بسا مادر آواز خوانم ، با مادر رهنمدم در ریکاخانه ، کابل جای میگویم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه ، ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره سی تحقیقی ، از سرایی تا حوضچه و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی ببیند ، حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور (( جوچه )) زاده سی نبوده از مادری ؟ مگر او را نمیبستر نیست به قومی و قشاشی ؟ در ریخ که در اونوقت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، در زنده گی چی کاستی بی میورد اگر از (( باپون )) نمیشنوتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفان قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صداد آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور شوهره بود نش به (( جوچه )) در گوش شمبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دوده راه ، فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد موخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل

نوشته رهبري

# مجازات زندانيان بندستانيها

اجهان ميپوشند . ما در شهرنـو  
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم  
دست راست و چپ کدام ها اند که  
دستم مهارت بریدن کيسه هاي  
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت  
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري  
میکردم و نگاه هاي همراه با رفايم  
دزد ي ها و خمي دزد ي ها میکرد يم  
تا اين که اشتباها مرا زنداني کردند  
\* چرا به کدام جرم و جنائيت ؟  
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني  
به خاطر سرقت پول حاجي سهراب  
برنج فروش و به خاطر يک حاجي  
سهراب کشته شده و سه نفر جواني  
با لايه شادي دادند ، ده سال  
قيدم برآمد اگر کلانمن مي بودم شايد  
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي  
بود که در عقب ميله هاي زندان -  
رنج عادت يد را از ياد بردم -  
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون  
بر آن اعتياد جرس کشيدنم به  
ترياک کشيدن مبدل شد . . . .  
در آن سال همان در زندان -  
د همتنگه کابل توقيف بودم ، اتفاقاً  
يک گروه زندانيان سياسي که  
امروز مردمان بزرگواري استند در  
زندان با من معرفي شدند ، آنان  
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح  
کنند ، به همين منظور با من کمک  
میکردند ، حتي مرا نزد خود خواسته  
القيابا راياد مي دادند ، روزي قرار  
بر آن شد که يکي از اين زندانيان  
سياسي را که اکثراً خدايداد بشمرل )  
سلدي را طور مخفيانه از زندان به  
برادرش بفرستد که در آن اسراري

نوشته شده بود ، من سند را به  
قسمت ثقل يک کتاب جا به جا کردم  
و به زنداني گفتم بنويس که اين  
کتاب جالب است به وقت بخوانيد و  
به اين ترتيب ، بوليس اغوا شد ،  
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .  
از آن پس ، آنان به من ميگفتند  
که تويسر با استعداد ي استس  
مي تواني در ايند زندگي خوب  
و شريفانه ي داشته باشي و امسا  
زندگي شريفانه که نميتوانست  
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،  
مگر بايد رو يد راندم داشت ؟ مگر  
بامادر داشت ؟

مجاد کسي از جيسم باد يگر گوسي  
رژيم بخشيدم ميشود ، وقتي از -  
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي  
تصميم گرفتم که ديگر کاري نکسم که  
زنداني شوم اما تصوير هاي نجيب  
زنده گي مادر ، تصوير هاي عا -  
ص قيافه پدر ها يم و تصاوير نجيب  
و مفلوك همه گذشته ام يک مشت  
شدند و بر فرقم خوردند ، ديدن  
زنده گي مردمان آزاد را نميتوانستم  
تحمل کنم کما نيکه با من نوجواني  
را آغاز کرده بودند ، هيچکند ام  
مانند من نبودند ، قيافه سرد و  
بيجان آخرين مقتولم حاجي  
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ  
هاي پول ، توتهاي متعفن جرس  
با ران دوران غارتگري کود کانه ام  
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صاف بسته و نخستين قدم هاي  
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط  
کرده بودند و به دهليز مبدل شد ،  
بودند که انتهايش يازگشت به  
گذشته و آغازش بود ، و جنين بود  
که مفکوره غارت تويستها را همراه  
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی  
گاه گاهي اموال و يا پاسور و -  
اسناد شان را که به دردم نمي خورد  
دوباره با لايشان مي فروختم .

گاه گاهي مردم به من ، جنان  
نگاه ميکردند که گويي جنائيتي کرده  
باشي و يا جنائيتکار باشي . درست  
در نخستين روز هاي ماه چهارم  
آزاد يم ، بوليس - همان افسري که  
از بدت مرا تعقيب ميکرد و هر سال  
در دستگيريم نقشي داشت (گل نبي  
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار  
بر موتر زندانم کرد .

\* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت  
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟  
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط  
مدت هاي پيش موتر حاجي هزار گل را  
د زديده بودم و تمام برزه هايش  
را فروخته بودم و محکمه بنجسال  
زندان را شايسته مجازاتم تشببت و  
فيله کرد ، و هنوز همه سيمان  
توقيف را سپري نکرده بودم که  
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

از آزادي دوباره براي مدت کوتا -  
هي توقيف شدم .  
\* کدام جنائيت را مرتکب شد  
بودي ؟  
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده  
بودم ، صرف اشتباها والي لوگر  
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم  
بعد از مدت کوتا تراز يک ماه  
آزادي ، بازم محکمه چهار -  
سال جيسم ديگر با من سزاوار ديد .  
\* چي جنائيت کرده بودي ؟  
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،  
فقط چهل هزار افغاني کيسه بري  
کردم ، و نيمس از جيسم را مسري  
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين  
روز هاي آزادي ، مرا در نقليه  
سياه سنگ ) سرباز ساختند .  
محيط سربازي محيط خوس بود ،  
اما هرگز دست نداشتم که نان را  
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم ،  
آخري بايد زحمتي براي رو يدن نان  
کشيد ، شراب ، جرس و ترياک بايد  
ضميمه هاي غذا مي بود ، و همين بود  
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از  
قطعه نظامي فرار کردم و چهار  
سابقه در صفحه ( ۱۸ )

# شما هم خبر شوید!

**از گپ‌هایی**



**که ما خبر شدیم**

تعبه گنده : فوت زلی

## حالا که پرسیدید

ج : اگر هر دو باشند از سن چه بهتر اما اغلبا با استعداد و صدای خوب .

س : چرا هزارویک گپ نشر نمیشود ؟

ج : هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی ؟

س : چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند ؟

ج : به خاطریکه تیل بسوزاند نمیشود .

ناطمه حنیف :

س : چرا صاحب کارگور و درساورون چاپ نمیشود ؟

ج : به خاطریکه هنوز صاحبه را چند رکاب در اوبه چاپ نرسیده .

سیمیا سروری :

س : ایامو ترطرها رهنیاب تصادم نموده است ؟

ج : از بایسکلش خبر داریم از موتزش نی ؟

س : اکبر نیکراد کجاست ؟

ج : باگمان اغلب که به جمع تجاران بیوسه در کابل تشریف ندارند .

ساره ازلیسه حره جلالی بیرون :

س : چرا وحید صابری اهنگ های تازه ندارد و چرا در تلو بیرون اعتکافیش کم نشر مینماید .

ج : شاید مصروف عروسها باشند و در موردش میگویند زنده که در بلارده هم به زارده .

س : خود را معرفی نمیکسم دختری هستم حدود هجده سال دارم ، تا حال خواستگاران زیاد داشته ام ، تحصیل یافته و امتیازات بوده اند ، اما قد و قواره و پول نداشته اند ، دوستی مرا ملامت میکند و مورد شماتت قرار میدهد و میگوید : تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیسته از من ، از خانواده ام که مراجعین بیرون ده اند یا از محیط مکتب یا ... ؟

ج : از هیچکدام ، از خودی و بی شما و کتکها و فتم های تجارتی هندی .

لحن جان نایل از مزار شریف :

س : چرا همه هنرمندان از رادیو تلویزیون و مقامات بالای ان ناراضی نشان میدهند ؟

ج : به خاطریکه در جیب خود چیزی ندارند ، ازین سبب بهترین ها نه همین است .

نفیسه اربو صدیقی :

س : ایامی مریارو برستو از سیاحت برگشته اند ؟

ج : مردم این سفر را فرار نامیده اند نه سیاحت .

مسعوده توخی :

س : ایامی برفتن اشخامریه حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد ؟

عبد القدوس از کارته بیرون :

س : من به برنامه های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم ، میخواهم همیشه آن ها را بشنوم و ببینم ، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض کنم ، تا مرا هم بر آورده شود ؟

ج : هیچ جلعاری نشوید یک پایه جنرال شور بخرید .

محمد رحیم کبیر از سیبند نور محمد شاه مینه :

س : چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده ام ، امروز فردا میگویند اما همسایه ام در همین روزها تیلیفون گرفت ...

ج : هیچکار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد ، دست و پای کنید و ...

زهره ایوب از میکرویوان اول :

س : تا جاییکه خردان رادیو و ویژه تلفظ نطقان آن معیار تلفظ درست میباشد ، با تا سف بعضی از نطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا ؟

ج : استغفر الله چو میگویند شاید گونه های شما غلط مینویسند .

عابد رابع بکتاش :

س : چرا تا وقت خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکرور یون نمیشوی ؟

ج : به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن را یاد داشته باشی و از سویی دیگر خانه دار رایک خانه بیخانه را صد نگهدارید الحمید میرزاده از شهر مزار شریف :

س : چرا در نمازهای برچون فروشی ، اهدای ضروری و کم قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن میروند ؟

ج : نشنیده اید که (( به تو که توبه ... ))

س : جوانی هست تحصیل یافته و پرد بار ، خوب همیشه مرا ملامت میکند و دخترش (خانم) را علیه من می شوراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید ؟

ج : جایزه ، به داکتر روانی ، اگر بیاید ...

## تراجم

روانه منزل انبیا اینده میگردد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشید که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در اینجا جنجالی برپا میگردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج میگردد ...

رفتم سراغ شهر جان فزونی که در پیکر از همتها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفتم :

زلی جان مارا کی میگوید یک خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد ، همراه این یکسر هم که بهوشم ، زیاد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست نشایه پراگان .

شنیدیم که هنرمند خوب ، متواضع و سابقه دار کشور شیر فزونی هوس خانم جاری را نموده بود طلبکاران هم فرستاده که خانم اول آن ، دویا داشت و چند پای دیگر از خواهران به جان برابر خود (انبیا ها) قرض کرده

**ناشناسی بیجاست**



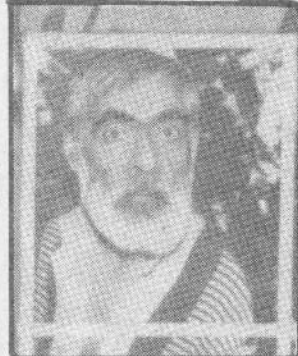
با ایشان چشم به چشم شویم این که از کی به قهر است خدا امید اند ، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند میخواهد تقاعد بگیرد و به خانه نشیند .

از کار دولتی دلشان ، اما آیا میخواهند دوستداران آوازش را محله ساورن منی برانجس مباحه بی داشته ، متأسفانه خودشانرا در چپ کوجه هاز د اند ، که هیچ قادر نشدیم

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعیدی با داره محله ساورن منی برانجس مباحه بی داشته ، متأسفانه خودشانرا در چپ کوجه هاز د اند ، که هیچ قادر نشدیم

**ساریان**

**زخمی شد!**



شایعه بی بین هنر دوستان به ویژه علاقه مندان آوازگهرا ی ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرور یون سم در یک آبارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواد اش زنده می کند ، چند ی قبل یکی از راکت ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی بمشوشه ها و کلکین های آبارتمانش می رسد ، ولی به فضل خدا و از خسارات جانی در امان میمانند .

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میشتاب و تر سیات آبارتمان او را به عهد میگوید ، در وقت نبر راکت ، ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرور یون سم در یک آبارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواد اش زنده می کند ، چند ی قبل یکی از راکت ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی بمشوشه ها و کلکین های آبارتمانش می رسد ، ولی به فضل خدا و از خسارات جانی در امان میمانند .

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میشتاب و تر سیات آبارتمان او را به عهد میگوید ، در وقت نبر راکت ، ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...



# توتو

# توتو

منم جي زه ((توتو)) غوتو پيم  
 اود سڀا د گهڙي ڪل د سڀا د گهڙي  
 به گهڙي ڪي د گهڙي گهڙي  
 د بنا پيمت بازار تود م  
 د سڀا (هو) د سڀا د گهڙي  
 د گهڙي هيله به ما پوره ڪري  
 زه ((توتو)) غوتو پيم اود (هر)  
 د گهڙي به شاهد ه  
 زه غوتو پيم اود ((سڀا))  
 د گهڙي گهڙي د جهر ولوتانه ه  
 لبتنه

زه غوتو پيم ما گهڙي د اوسني  
 سهار دوزي به غهڙي ڪي  
 زه د سهارني ور الگيه طلايي  
 شرڪي نازيم اود سڀا هغه  
 غور پي لئ ڪل م جي د بنا پيمتو  
 به اوديل ڪي توپيل ڪنوم  
 زه د ((توتو)) غوتو پيم خو  
 ((پروه)) د گهڙي شاهد ه اود  
 ((سڀا)) هغه غور پي لئ ڪل  
 جي د ناز د سترگه پي لئ ورتنه  
 اوستلاي پي

سوتيه  
 بلي غوتو! دغه زمزمه به پيمتو  
 ز قوله خود زمان د تميز فوز ونوتو  
 د پره لزه رسد له  
 غوتو! هو غوتو به د خرو لخي  
 بلگهڙي له اوکيه وه!

به اوس پي بنا د ساتلي م  
 د پروه لرونه - منم جي زماور  
 د دوزي د پيمتو غيڙي جبه مراد م  
 پيم

منم جي زما به خندا اود بوا د -  
 حيل ائين تود پي لئ پيمتو  
 جي بنا پيمتو د اوديل خاوند ه د  
 هيله نه هيري جي زه پي د اوديل  
 اود ميانا تود زه به لخي ڪي تود  
 وسات

نه! زه د دي نازين باغ به  
 لئ ڪي چاوا جوم!  
 اودغه دئ توده هنگامه چما  
 باد بنا د پيمتو به برخه ڪري ده  
 پوهنيم ((پروه)) د پروه  
 پوهنيم لرونسي

پروه - هغه پروه جي د لئسي  
 بنا د د گهڙي ز غهڙي پي دي -  
 لوري ته راپلي ده . اوهغه  
 پروه جي د سولنده اهار مخي  
 ته پي زما دئ وري د نازيمه  
 خاطر خيل د لاسون او روشين به  
 سرو لئو سولئي دي او زه پي  
 د اوسني هوس پي لئ باغ ته  
 سهار پي م . هغه باغ ته چسي  
 پوڙگان خيله قافله پي لئ ار ولاي  
 پي

هغه باغ جي پهلان پي د -  
 ((سڀا)) د راتويه سند رهندي  
 لئسي ز غولاي شير

غوتو لانه وه غور پي لئ م جي د  
 سهارني ز م د مچوا غستلو پيم  
 شرب شو

ز م غوتو به نازان به غيڙي ڪي  
 ايوه اوهغه به لخي لخي گهڙي لو  
 ه جهر ه وه . خو وروست چهر وروست  
 د سڀا به سڀا بلوڪي سڀا  
 نغاري اود سهار لئ پي لئ  
 ز م اڳو د ز م پي لئ ڪي  
 انتظار ڪي وه جي ڪله گه پي د -  
 سيد لوتنه رپاري . غوتو پي لئ  
 ڪي پيمتو به پيمتو د سڀا سره و پي  
 زه م جي د بنا پيمتو د بنا  
 د لئو لئو پي لئ ڪي لئ ڪي لئ  
 د ناز برخه د ((توتو)) د پروه  
 لرونه ده

به! د اود لئ پروه نه ده .  
 بلڪه د پروه د ودي خواله ده جي  
 د شنه آسمان د شنه زه د نامرا -  
 دي د خيبري هغه پي لئ پي  
 د ((پروه)) د پروه لرونه  
 زه پوهنيم جي د پروه لرونسي  
 د زمان د اوستورا اوستود تود  
 تيارود ڪوڙو هغه راتيره ڪري اوه  
 د لئ د سڀا به سڀا بلوڪي  
 لئ پي سيد لوتنه تياره ايس . د  
 پروه د پروه لرونسي هغه جي  
 د دوزي به نازي هڪڙي اوهغه  
 جي د سهارني ز م پي لئ ڪي لئ



شهيد نعل محمد دين نواک

# سید رسول رسا :

# دینتو داد بیاتو خُلانند خیره

ریدو یو پهلې (( ته د کار لپاره  
واستول شواو د هند د نیمې وچس  
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .  
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر  
ا تار لیکلی چی مخنی چاپ شوي  
ا تار یی په لاندې ډول دي :

- د بید یا گلونه . د غزلونو او نظمو
- مجموعه .
- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
- د مسد سر به ډول .
- سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو
- ا تارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
- رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
- ژبو به پوهید ه اونه روانی یی
- په د غوزو خبري هم کولای شوي
- اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
- وچنی له ویش خخه وروسته په
- افغانستان کور د پاکستان د سفا
- رت مطبوعاتی آتسه و .
- د یوشعر غوکړنی یی چی د فیو
- ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
- د مثال په ډول رانقلو :
- خدای زما او ستا خوږ دي .
- مونزه د وار ه بنده گان یو
- ته په خه باند ی مالک شوي
- مونزه ولی فقیران ییو
- ته د خدای د لوی حکمی میراث
- خوړ شوي . موز شوو ز یی .
- اوس مسجد یی موستابه درد یی
- چی یی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا  
دینتو داد بیاتو  
ودی او پراختیا  
نه خا تلی یی پام  
لساته

پوخت وچی په شعرونو یی پهل  
وگر او هماغه وخت د (( پښتون -  
مجلی )) په پانوکې یی شعرونه  
خیریدل . کله چی سید رسول رسا  
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله  
د ( اسلامیه کالج ) د ( خیر مرگین )  
په نامه مجلی د پښتو برخې د پسر  
و تاکل شو . چی خه ناخه شپز کاله  
یی د دغی مجلی د خپرولو مسو -  
لیت په غاړه درلود .  
سید رسول رسا په کالج کس  
د زده کړی په بهیر کی د (( بزم  
ادب پښتو )) . (( بزم السنه شری -  
قیه )) او د نونهار د (( ادبی جرگی ))  
د غړی منشی او رئیس په توگه  
وظیفه تر سره کړی ده .  
سید رسول رسا هم د زده کړی و  
هم د سرکاری خدمت په وخت کس  
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته  
مخانگری پام ساته او د یی لاره کی  
سترنه هیرید و نکې کارونه کړی دي .  
هغه د (( پښتون )) مجلی په کار و  
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی  
له لاری یی پښتو شعر او نظم ته  
مخانگری خدمتونه کړی دي .  
سید رسول رسا په ( ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ )  
کلونو کی د پهلې د میاشتتسی  
تبلخانی مجلی په اداره کی چی  
( نن برون )) نومید ه په کار بوخت  
و .  
سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د  
کانگریس په وزارت کی د (( ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه اسمان  
د پوستو یی تعلیم لئ او د پسر و  
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -  
دی . د دغو علانده ستورو و  
خخه پوهم سید رسول رسا دی .  
سید رسول (( رسا )) د پښتو  
ژبی نومپالی لیکوال او خوز ژبی  
شاعر د کوزی پښتو له خوا د پښور  
د سپی د (( پد رشو )) په گلی کی  
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیږید .  
پلاری میا محمد سعید نومید ه .  
خپلی لومړنی زده کړی یی د -  
نونهار په اسلامي (( های سکول ))  
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو  
ښار په (( اسلامیه کالج )) کس  
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی  
د ازموینی له تیروولو وروسته د لاهور  
په (( سنترال کالج )) کی شامل شو  
اونه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه  
کالج خخه د فراغت سند تر لاسه کړ  
او ورسی د پوهنی په محکه کی د  
ښوونکی په حیث وگمارل شو .  
سره لدی چی سید رسول  
( رسا )) خپلی لومړی زده کړی  
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته  
رسولی وی خوله ادبیاتو سره  
اوپه مخانگری ډول له پښتو  
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -  
علاقه درلوده .  
سید رسول رسا لاکوچی و اونه  
ښوونکی کی په لومړ نیوز ه کړ و -

# مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبشار  
 و طلعت رو با آفتاب هر شب سها  
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره  
 از جهان حقیقت میگریختم زیرا  
 مونس همینگی من صورت انسانی  
 ساز من بودند - بدن را با اندام  
 دوست میداشتم او را می من  
 فرشته می بود که بالهای  
 عمادتش بر من سایه می افکند  
 و مرا چون جان گرامی میداشت که  
 ایگانش چنین نمیبود، زیرا همین  
 مصیبت های بی حد و حصر او  
 بای آن لایم را در بند حلقه  
 نامزدی دختری کشانید که  
 همبازی دوران کودکی من بود  
 من او هند بگر را خیلی دوست  
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای  
 های طبیعت آشنا شد دیگر  
 کترین توجه می به او نداشتم  
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر  
 به سنگ میکید کانی بود که  
 سر مست گرداند و از دنیا هر آنچه  
 موجود است آن است بیگانه ام  
 سازد او دختری از دستشان  
 بدو بود، از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اتفاق  
 افتاده از زبان خودش شنیدم  
 و دوباره بنویسم، شاید این نوشتن  
 دوباره او را تسکین میکرد  
 گفت: اینبار قصه یک  
 مرد گوش بدیده و بعد خاموش شد  
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه  
 که باید میگفت هراس داشت  
 انگشتان بار یک و لافش را لریزه  
 خفیف وزود گذر فرآگرفته خجل  
 زده به نظر می رسیدد آنه های  
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد  
 و خشمند نه بعد مکتوب را شکسته  
 و بدون هیچ مقدمه می گفت:  
 یک وقتی منووشتم، داستانی  
 منووشتم و شعر میسرودم هر کسی  
 نبود در وجودم بود به حکم یک  
 احساس ناشناخته در وصف  
 زیبایی های طبیعت به پای  
 هر گلی آب میداد، شعر می  
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا  
 میداد، اگر می نوشید، یک وقتی  
 مینوشید خیلی هم خوب مینوشید  
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف  
 شد  
 یکروزه دفتر مجله آمد  
 مردی بود ضعیف و ناتوان،  
 اسکلتی بود در لباس زنده هاله  
 چون سایه بی سبک روی صدا  
 آمد و رو بروم نشست چشمانش را  
 سایه غم پوشانیده بود، از قصه  
 های من برام قصه کرد، من قصه  
 او را که کسی برام گفته بود چندین  
 سال قبل نوشته بودم، و اکنون  
 به اصطلاح قهرمان داستان  
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

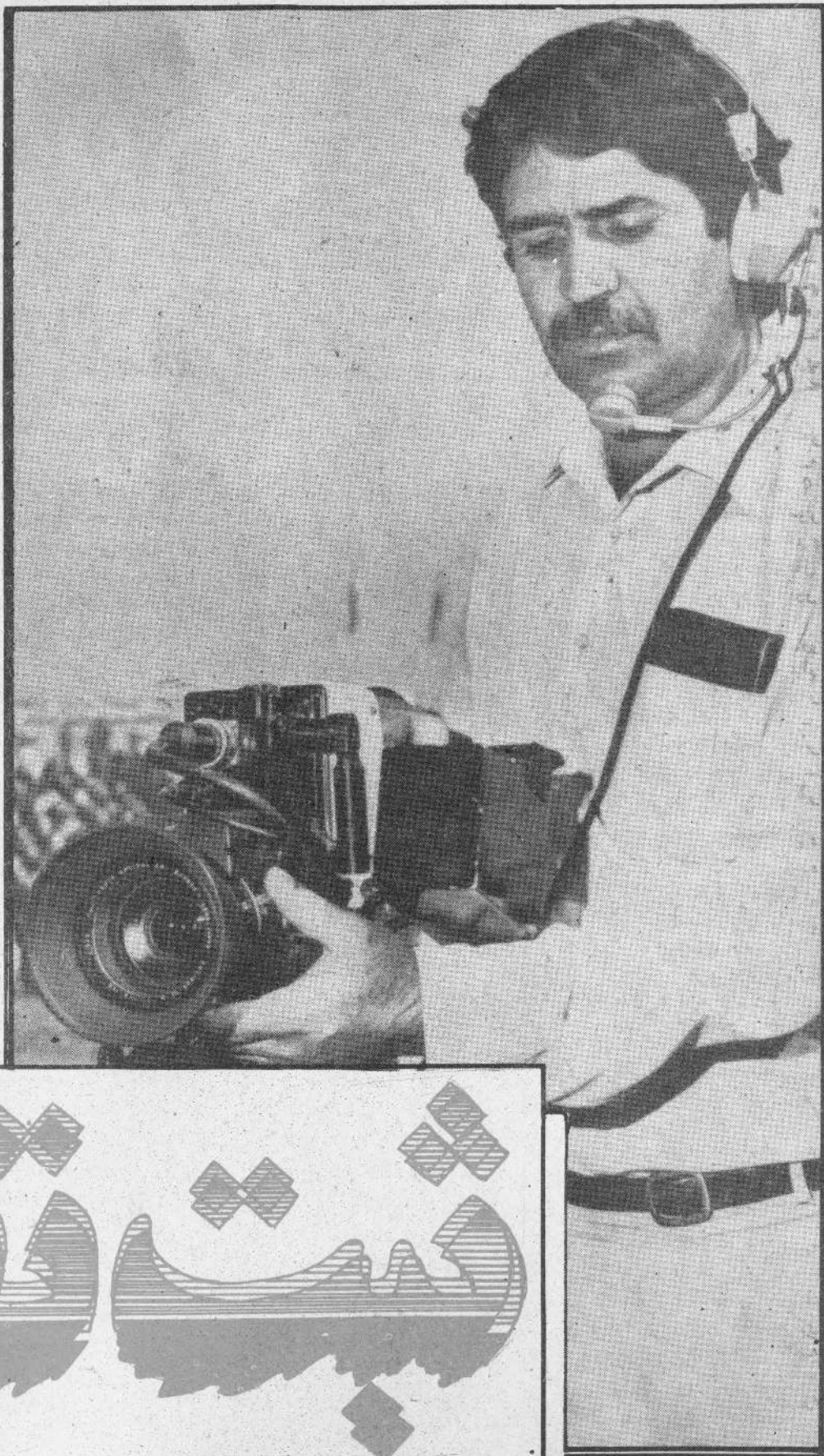
مانند یک درخت بی حاصل  
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته  
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور  
 تنگ سینه اش نمی گنجید  
 روهای مذبذب او لحظه های  
 رامی انباشته در چشمانش  
 قصه یک راز خوابیده بود  
 رازی از یک دره میسوزید  
 صدایش از درون یک چاه  
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون  
 میزد ولی من میفهمدم می نوشتم  
 شاید از غم می نوشتم و من

مستول و بار من بود، بدو مصداق  
 سید دوستی من کفر گسرد  
 ولی نمیدانستم که من کس  
 کوچکترین تاملی به این دوستی  
 و وصلت ندادم. از آنجایی که  
 احترام پدر را فریضه خود میدانستم  
 در صد امتراض بر نهادم و -  
 بالاخره با هم نامزد گردیدم، در روز  
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من  
 نتوانستم کوچکترین جاسوس را در  
 قلبم به او اختصاص دهم. از  
 دیدن قلبه من جوهره همسایه  
 کوچکترین بهانه از او فریب گرفتم  
 بالاخره با هم از روی گریه  
 من موجود مهرور خود بطلب  
 بودم. یکسال ابروی من لم بگذر  
 شد که احساس کردم که کسی  
 زناشوهری برام طلبه آورد -  
 استه خانم سواد خواندن  
 نداشت که چه احوال حرف  
 سخنگری من کباب افتاب بود  
 ولی در عوض قلبم را دستمال  
 عشق و محبت نسبت به من و خیلی  
 میکوشید مرا خوشحال و شاد  
 نگه دارد ولی من غرق در لجن  
 زار غم و وفاده نمیشدیم  
 آرزو داشتیم خانم با سواد داشته  
 باشم تا آنچه را که نزد من  
 گیرای ادبی جلو میگردد بخواند  
 و برانگشت هنر آفرین من تحسین  
 گوید. این همه خود پندیدم  
 موجود تخیلی بار آورده بسود  
 پیوسته در حال تخیلات که هیچ  
 رابطه و پیوندی با حقیقت  
 زنده گی نداشت به سر میبردیم،  
 خلاصه در جهان دیگری زیست  
 میکردم. خانم به عنوان گوسه  
 چکترین علاقه من نشان نمیداد  
 عشق و ولایه او فقط در وجود  
 من خلاصه میشد.  
 کم کم احساس کردم که تحصیل  
 وجود او برام رنج آوراست با خود  
 میگفتم: خفت است که پیوسته بی  
 چون من بازن بسوزم زنده می  
 کند آرزو داشتم نزدیکی داشته  
 باشم در حالیکه او قادر بر سوسه  
 فرزندی بدنی نبود.

بالاخره تصمیم گرفتم کام را با  
 او یک سروه کم، آنشب نمیدانستم  
 اودرچی رویای خوش از آینده  
 اشن فرورفته بود که باخوشی  
 عقیده ام را اظهار کردم.  
 نخست خیال کرد شوخی میکنم  
 ولی همینکه دانست در تصمیم  
 خود استوار به شدت گرفت  
 خود را به ما هم افکند قسم یاد کرد  
 که خواندن و نوشتن را با ما سوزد  
 ولی من فرهاد زدم من فرزند  
 من خواهم و تو نمیتوانی برایم  
 فرزندی بدنی بیآوری، بایک عالم  
 پاس و اندوه گفتم: از کجا  
 میدانی که نصر از تو نباشد؟  
 او به تلخی میگفت ولی گریه  
 اودر شوره زار قلبم کوچکترین  
 تاثیر نداشت، و من که از عهد  
 برداخت مهره اشن به سهولت  
 میتوانستم بدرشم، به اشک  
 هایش به التماس هایش، بی  
 فغان و سوگند هایش هیچکدام -  
 شان لغتا نکردم، تا صبح دیده  
 برهم نهادم و همینکه خورشید  
 بایرتو زویش از افق مشرق سر بر  
 کرد از ستر برخاستم و بیدار  
 را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا  
 نمودم. او کجا میتواند با رای  
 من روی مخالف نشان دهد  
 پس از کسی گفت و شنود راضی  
 شد. مراسم طلاق خیلی ساده  
 صورت گرفت زیرا اکنون خانم  
 کسی نداشت بدش چندین پیش  
 فوت کرده بود، یک تازمه آن  
 بدو وثوقش بود. با اخذ مبلغی  
 به عنوان مهریه در حالی که  
 چشمانش از فرط گریه وین کرده بود  
 محضرات ترک گفتم، از آن به بعد  
 من بودم و چهار دیوار اتاق  
 و یکشت تصورات واهی. اشک  
 خانه ورق هارا با هم سهوا  
 میکردند.  
 دو سال گذشت و من همان  
 بودم که بودم. زنده گس را از در -  
 چه غمخیز نگاه میکردم و از زنده گی  
 واقعی و تلخی هایشان گریزان  
 بودم، تا آنکه یک شب همه چیز

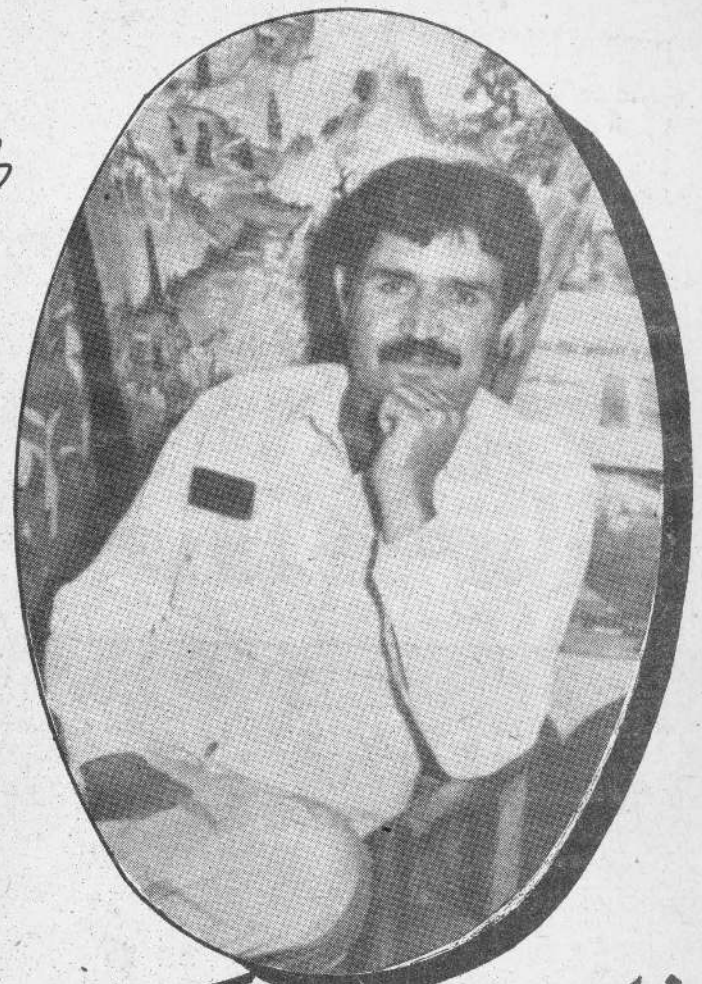
عوض شد.  
 يك شب زیبا و خیال انگیز  
 بهار بود، بزه های ابر درهفته  
 آسمان مستانه سرد روی هم می  
 نهادند و صفر بدند، انعکاس  
 نور چراغ های خیابان در آبهای  
 ایستاده بی روی جاده منظره  
 دلپذیری ایجاد کرده بود. در  
 یکی از ایستگاه های شهر منتظر  
 موتوری بودم تا به خانه بروم و از این  
 منظره دل انگیز قلم فرسایی کنم.  
 مردی آمده به شوم نزد یک  
 شد روشن چراغ تکی از صورتش  
 را روشن کرد لنگی کهنه  
 به سر و کلاهش ریخته. بی به پاداش  
 از سرا پایش کتابت می بارید  
 وقتی مقابل ایستاد لبخندی -  
 زده گفتم: آنا ساعت چند  
 است؟ به ساعت نگر بستم بازه  
 شب بود باخوشی گفتم: یازده  
 بجده. فکر کردم همین که جوابش  
 را بدهم از کسارم رد خواهد  
 شد ولی اودر حالیکه پس کرد نظی  
 رامی خارید دوباره سوال کرد:  
 منتظر موتوری استید؟  
 گفتم بلی!  
 شما هم انتظار موتوری دارید؟  
 در حالیکه به اطرائش نظر  
 می انداخت خنده می نموده  
 گفتم: من منتظر مشتری استم.  
 بعد سبک هایش نگرستم فرود آمد  
 چیزی نبود که منتظر مشتری  
 باشد، خیال کردم شوخی میکند  
 بی میل نبودم تا رسیدن موتوری  
 خودم را با او سرگرم کنم، قطری  
 سگرتم را از جیب بیرون کرده بگرم -  
 تی تعارفش کردم يك دانه برایش  
 برداشت با لایتن سگرتش را -  
 آتش زدم  
 طرز سگرت دود کرد نشد انستم  
 که سگرت نیست زیرا نهی از  
 سگرت را در دهش فرو برد نظری  
 به سراپایش انداخته گفتم:  
 گفتمی که منتظر مشتری استی؟  
 خنده معنی داری نموده گفتم:  
 بلی منتظر مشتری استم ولی این  
 روزها کسی به سراغ من نمی آید

نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل  
 ولای کوچک ها مردم را فراری -  
 ساخته است.  
 یقین داشتم دیوانه نیست  
 ولی از حرف های بی سروپایی  
 هم چیزی دستگیر نمیشد.  
 خودم را به صحبتش علاقه مند  
 نشان داده پرسیدم: خوب  
 بالاخره نگفتی چه میفروشی؟  
 چشمانش را به گوشه بی از خیابان  
 دوخت و بدون آن که در چشمان  
 نگاه کند بالحن زنده بی گفتم:  
 بستر من و آفوش گریه این توانستی  
 که مرا نیشناسی تلخ جوانهای  
 شهر با من محرومت دارند.  
 لحظه بی با خود اندیشیدم  
 میخواستم از او فاصله بگیرم مگر  
 دیدم من هم جوانم، آتش شمعوت  
 يك باره در وجودم مشتعل گردید  
 قلبم شروع به تپیدن کرد گویم  
 آن مرد افکار درونم را به خوبی  
 درك کرده بود. در حالیکه به  
 سوم اشاره مینمود برای اقتصاد  
 او واسطه بود و من هم جوان مجرد  
 تنم داغ شده بود و آرزوی لعنتی  
 که چند دقیقه بعد در اختیارم  
 قرار میگرفت سر از پانی شناختم  
 مبدل به يك پارچه شور و هو  
 شده بودم، هوس کشنده و لسی  
 دلپذیر. تا آن شب اصلا به فکر  
 زن نبودم، تلخ سرگرمی من همان  
 پارچه های نغز و نبتیک ادبی  
 بودند که بر تار و پود وجودم  
 حکم سروا می داشتند.  
 مرد از پیش من از نیالشی  
 از چند کوچک که ملو از کتابت  
 و گل ولای بود گذشتم هاقبت  
 در آنهای يك کوچک تار يك که  
 بوی زنده بی فضایی آنرا نباشد  
 بود مقابل دری ایستاد نگاهی  
 به اطرائش نموده پس از آنکه  
 مطمئن شد کسی مراقبش نیست  
 با پشت دست به علامه رمز چینه  
 ضربه خفیف به درواخت، صدای  
 یایی از پشت در به گوش رسید  
 و لحظه بی بعد در با صد ای

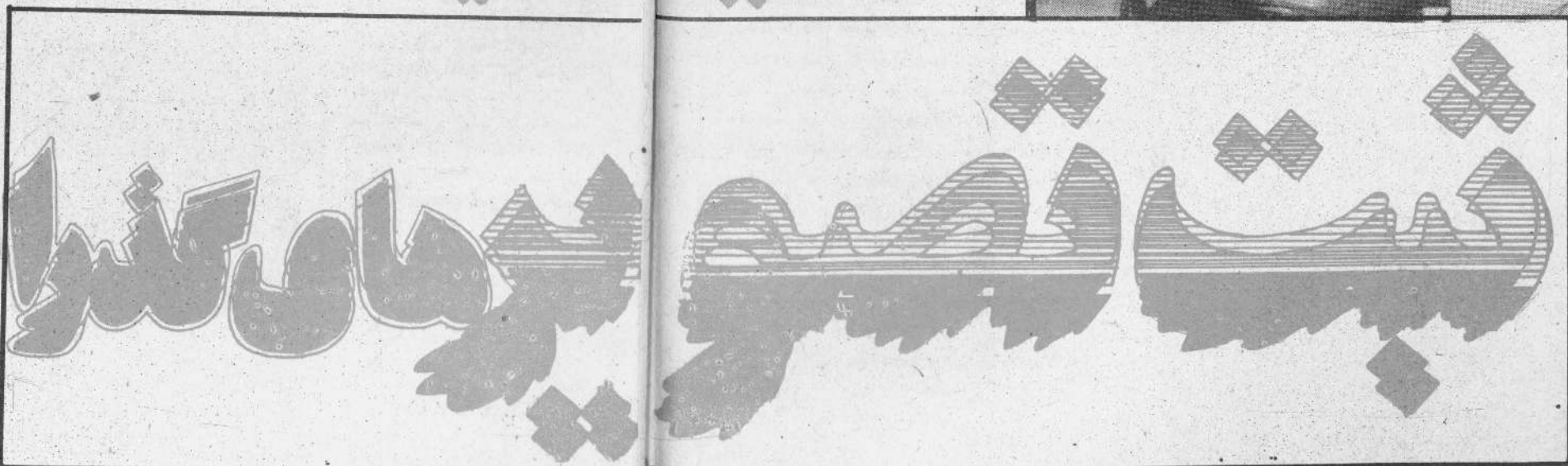


و اینبار برای صحبت هنرمند و  
 با فلیمبرد آری می‌نشینم که از آغاز  
 کارش همچون عاشق دلباخته بی  
 برنظم و به خصوص هنر فلیمبرد آری  
 بوده است .  
 بلی اینبار سخن بر سر فلیمبرد آری -  
 هست که با مهارت و زندگی خاصی  
 در ثبت آهنگها به خصوص در بین  
 اواخر همه گرفته است .  
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا  
 استند، بانام فلیمبرد آری که در  
 قسمت دایرکت و فلیمبرد آری آهنگ  
 ( اهل هر کجا که باشی باز هم  
 افغانی استی ) بر سر پانها  
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است  
 و بگری گل کرد و میگفت .  
 با او برای انجام مصاحبه در  
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه  
 در دفتر را گشودم دیدم که  
 چند مصروف است تنها او نه  
 همه همکارانش به کاری مصروف  
 بودند، یاد پدرم از پشت میز  
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی  
 به داخل رهنمایم کرده و بعد  
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری



# مصاحبه‌پی با فاروق زرننگ کمره‌مین تلویزیون



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد  
 و من پس از لحظه بی درنگ  
 ازین دروآن در صحبت را باز  
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را  
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم  
 \* شما در کارهای اخیرتان  
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا  
 جدید کار را پیاده نموده اید یا  
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا  
 برود پوسران به شما ایده داد  
 اند ؟  
 در حالیکه چهره اش جدی  
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم  
 نگرست گفت :  
 خیر ( من در جلوی کار کرده  
 چیز چیزی از دایرکتوران هم  
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم  
 برود پوسر میباشم و از اندیشه خود  
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه  
 خوبی نه تنها برای هنرمندان  
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .  
 \* آیا میتوان کار شمارا یک کار  
 هنرمندانه توصیف کرد ؟  
 - اگر خود خواهی نکم میتوان  
 گفت که بلی من با پیشکار و گویان  
 بدون آن که از کارها شانه خالی  
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر  
 میگویم تا در کارهای هنری ام -  
 ذوق هنری داشته باشم و همه  
 کارهایم را هنری گفته نمیتوانم  
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش  
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به  
 خصوص فلیمبرد آری در ساحه هنر  
 جز کارهایم است .  
 \* برای شما معیار انتخاب  
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه  
 ها چه گونه است ؟  
 حرم را قطع نموده گفت :  
 - برای من معیار انتخاب  
 تصاویر در هر لحظه و حالت  
 عادی است، به طور مثال میتوان  
 کار را با کاریک داکتر مقایسه  
 کرد .  
 داکتر در کارهای روزانه خود  
 به صورت عادی میرسد اما در وقت  
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش  
 میگیرد و من هم کارهایم را  
 همیگونه در هر لحظه و زمان  
 انجام داده ام .  
 \* هنوز چه تصویرهای ثبت  
 نشده بی در ذهن تان دارند ؟  
 شاید وقت نداشتند یا شاید هم  
 امکانات ؟  
 - در ذهنم تصاویریست که  
 امکانات ثبت آن ها هم وجود

دارد اما باید آهنگهای را مطابق  
 به آن ها جستجو نمود .  
 \* گاهی دلتان خواسته  
 چیز خارق العاده تصویری  
 برای تلویزیون تهیه نمود  
 و هدیه کنید ؟  
 - در صورتیکه چیز خوب و -  
 خارق العاده بی را پیدا کنم  
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام  
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -  
 آهنگهای را که ثبت و با فلیمبرد آری  
 مینمایم همه اش هدیه بیست  
 برای تلویزیون .  
 \* سفرهای تان به ولایات و  
 خارج کشور چه گونه بوده وجه  
 در سهای بی شما داشته اند ؟  
 - سفرهای بی به خارج کشور  
 نموده ام همه اش در روند کارم  
 تشویق کننده بوده و در همین حال  
 توانسته ام تصاویر خوب بی کشور  
 خود بیآورم .  
 و سفرهای بی در ولایات کشور  
 داشته ام تا حدی ممکن کوشیده ام  
 تا تصاویر خوب بی در دستم  
 همراه داشته باشم .  
 \* مثلاً بی کدام کشورها سفر  
 نموده اید و از آن جاها چقدر -  
 آموخته اید البته در رابطه بی کار  
 شان .  
 - سفرهای بی در نمارک ،  
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده  
 زمانیکه در فرانسه بودم در کان  
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم  
 توانسته ام چیزی بیآورم .  
 \* پس کار عکاسی با فلیمبرد آری  
 نزد یکهای بی با هم دارند ؟  
 - به نظر من منشا و اساساً هر  
 فرد آری را عکاسی تشکیل میدهد  
 یک عکاس میتواند فلیمبرد آری خوب  
 شود بی شرط آن که تخنیک تصویری  
 تکنیک های عکاسی را بداند .  
 \* در حدود چند بار چقدر  
 آهنگ را فلیمبرد آری نموده اید ؟  
 - در حدود یکصد و بیست  
 آهنگ را .  
 \* چه ره آورده های در ساحه  
 کارتان دارید ؟  
 - دو مدال از طرف بی در ۱۰۰۰  
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی  
 ج . د . ن . خ . ۱۰۰ و همچنین با تمهید  
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی  
 بی باز هم افغانی استی جایزه  
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



# نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

## از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

از نظر اجتماعي، الکوليسم عبارت از استعمال افراطی مشروبات الکوليست است که سبب تشوشات در نروم هاي معياري سلوک و روش شخص در محيط زيست، خانواده، جامعه و مرصه کار شده و همراه زيانهاي براي صحت خود شخص الکوليست و آسايش و آرامش ساير اهالي ممي باشد.

از نظر طبي، وابسته‌گی به الکول، يك حالت بيماري و غير نورمال است که شخص از انصر استعمال زياد و متداوم الکول - سرانجام به مرحله مي ميرسد که خود را ناخبر به استفاده از آن ميداند و اين ناخبري به علت احساس نشاء و يا خماری و هم براي جلوگيري و کاستن اضطراب رواني و يا تکاليف طاقتفرمائي جسميت که در نتيجه ترک و يا عدم استفاده

از الکول به وجود مي آيد . وابسته‌گی به الکول چي گونه به وجود مي آيد ؟ طوري گفته شد از اثر استفاده از الکول در يگرگونيهاي منحصر جسمي و رواني ايجاد ميگردد که آهسته آهسته اين د يگرگونيها شکل ثابت را به خود ميگيرد . الکول در مرحله اول به انداز کم ، تاثيرات آرامش بخش تسکين کننده ، نشاط آور و تسريع کننده و فعاليت هاي رواني را دارد به همين علت کماني به اين گونه تاثيرات رواني الکول نياز دارند و به آن مراجعه ميکنند که با محيط زيست خود تطابق خوب نداشته و يا بينظمي هاي رواني از نوع Neurosis و يا تشوشات شخصيت داشته باشند . اين گونه اشخاص در مراحل اول با استفاده گناه و نگاه از الکول برونم هاي رواني خود را ظاهرا حل ميکنند ولي سرانجام به مرحله مي نرسند که از اثر د يگرگونيها ايجاد شده جسمي و رواني به

وسيله الکول ناگزير و ناچار بايد به صورت مرتب از اندازه هاي زياد تر آن استفاده کنند که به اين ترتيب آهسته آهسته وابسته‌گی به الکول به وجود مي آيد . در ايجاد وابسته‌گی به الکول محيط زيست شخص ، سايل تربيتي ، عقيدهات ، عقايد مذهبي خستگيهاي بيش از حد جسمي و رواني ، موجوديت نارامی ها و صراحت روي شده و يا خفيق و متداوم نيز اهميت دارد . البته عوامل نومي نيز در ايجاد وابسته‌گی به الکول رول دارند مانند : وفرت الکول در محيط و دسترس سهل به آن ، استفاده از الکول به قسم تجربي ، به وسيله نوجواني که يکي از اممائي خانواده او معتاد به الکول شده اند و او گاه و ناگاه جهت به رخ کشيدن آرائي خود و غيره الکول مينوشد طوري که ملاحظه ميشود عوامل سببي وابسته‌گی به الکول - نوجون و فراوان است که معمولاً

به سه گروه يعني مکتورهاي اجتماعي ، نيزولوژيك و روانسي ميتوانند هنيغ شوند . الکول سبب چي د يگرگونيهاي در وقت ميگردد ؟ الکول سبب تغييرات و نسي نظمي هاي مختلف ميتا بوليک در اوزان نروم انسان ميگردد . بالاي ميتا بوليم و يتامين هاي گروه B مخصوصاً ويتامين B1 تاثير کرده و در نتيجه زيان هاي منتشني مختلف در سيستم عصبي مرکزي ، سيستم عصبي محيطي و سيستم عصبي اتونوم از آن بس و وجود مي آيد ، تاثيرات سؤ آن بالاي جهاز هضمي به شکل التهابات معده ، سرطان هلو تغييرات در جذب مواد غذايي ظهور ميکند ، سخت شدن و پيدا سيمز حاد تا ناکوارد يگر بست که در نتيجه زياد اشخال صبه به صورت مداوم از الکول - استفاده ميکنند به وجود آمده ميتواند . الکول سبب پک سلسه تغيير غير قابل برگشت در قلب

# الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین ورید هائیز میگردند .  
 واقعات التهاب و سرطان غد و  
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها  
 بیشتر تعاد ف میگردند .  
 - نشاء یا مستی الکولیکست  
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی  
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال  
 شدن تدریجی نشاء دماغ و از  
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده  
 آن بالاي سایر نواحی دماغ به  
 وجود می آید و تاثيرات  
 ( Toxic ) توکسیک و مسموم  
 کننده الکول بالاي حشرات  
 دماغیست . در شروع این حالت  
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس  
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده  
 عضلات به استراحت ( Relax  
 مصروض شده و یک حالت آرامش  
 جسمی و روانی به وجود می آید .  
 حالت مزاجی شخص یک نوسان  
 به جهت مثبت داشته ، احساس  
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد  
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد  
 به خود به صورت گداز و تغییر  
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی  
 واقع بین را از دست داده ،  
 امکانات خود را پیش از حد از یاد  
 بی کرده و خود ستایی میکند .  
 نیروی خود گاهی ( Autocritic  
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و  
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند  
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند  
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،  
 انبساط مزاجی شخص به بیاد  
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل  
 هر موضوعی ، واکنش میدهد ، به  
 آسانی از رده شده و یک حالت  
 متاثری در عیلاقه راه خود میگردند ،  
 تعصب و شدت یافته و امکان  
 دارد بعضی اعمال و حرکات  
 Empulsiv به وجود  
 بیاید ، شخص درین مرحله به  
 آسانی به اعمال و حرکات  
 Agressive و تعرضی نسبت  
 به اطرافیان و یا نسبت به خود  
 ممکن است دست بزند و حوادثی  
 را که از نظر قوانین و مقررات  
 اجتماعی و طب عدلی ، دارای  
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat  
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از  
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن  
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات  
 نیز واضح نمیشاند که این عدم  
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه  
 تاثيرات مسموم کننده الکول  
 بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum  
 به وجود می آید .  
 در پایان حالت نشاء ، غالباً  
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در  
 عضلات ، سردردی ، تلخی و  
 بد مزه بودن دهن ، تشنه گی  
 و فرط حساسیت به وجود آمده و  
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص  
 دست میدهد که این همه از اثر  
 تاثير مسموم کننده الکول بالاي  
 انساج عظمی ، معده ، جگر و  
 سر انجام دماغ به وجود می آید .  
 گاهی تسم حاد الکول نیز  
 به وجود آمده میتواند که درین  
 صورت حالت شعوری روشن از  
 بین رفته و شعور به مکه رست و  
 خفایت میگردید و ممکن است تا  
 سرحد کوما نیز برسد ، درین  
 حالت گاهی تشنجات منابسه  
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند  
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول  
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .  
 الکولیزم مزمن چیست؟  
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی  
 به الکول طوری که در آغاز نوشته  
 نیز گفته شد ، عبارت از بیاد  
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری  
 به نوشیدن الکول است و نشان  
 دهنده وابسته گی جسمی و  
 روانی شخص به آن میباشد ، در  
 اثر آن شخص به صورت متناوب  
 ( Periodic ) و دایم  
 مجبور است الکول بنوشد و در  
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های  
 جسمی و روانی در او پیدا میشود  
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی  
 در شخصیت و روان خود دچار  
 میگردد .  
 الکولیزم مزمن به صورت  
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این  
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده  
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه  
 گناه صورت نمیگیرد که تدریجاً  
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته  
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل  
 میگردد ، با پیشرفت این حالت  
 به تدریج تغییرات در روان و  
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول  
 الکولیک شخصیت به وجود می آید  
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله  
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛  
 شخصاً تا مرحله اول عبارتند از  
 ۱- درین رفته رفته کسالت فراوان  
 در صورتیکه نشاء خیلی  
 شدید هم باشد .  
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی  
 بازدارنده ، استفاده از  
 اندازه زیاد الکول .  
 ۳- برخی از حوادث و واقعات  
 پیش از استفاده از الکول ،  
 فراموش میگردند که نشان  
 دهنده اختلال در حافظه  
 است .  
 ۴- ضرورت به استفاده از اندازه  
 زیاد الکول به خاطر بیاد  
 دست آوردن نشاء آشکارا  
 که این حالت نشان دهنده  
 ایجاد حالت تحمل ( Tolerance )  
 الکول است .  
 مرحله اول الکولیزم مزمن  
 ممکن است ۲-۳ سال دوام  
 کند ، شخص وابسته به الکول  
 آهسته آهسته به مرحله دوم  
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از  
 علائم مهم و دایمی آن به وجود  
 آمدن علائم قطع دایمی و صفا  
 تبسول ( Abst in a nce ) است  
 این علائم طوریست که روزیکه  
 شخص الکول ننوشد ، مانند  
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی  
 دچار میگردد از تبیل سرخچی و  
 برخی رنگ های خون در روی  
 پرچون شرایین صلبه در چشم  
 پرش قلب ، فشارخون پایین ،  
 احساس ناگوار و دردناک در نا  
 حیة قلب ، سرخچی سردردی  
 بروی زیاد ، جلد شدن جلد  
 انگشتان ، رعشه دست ها ،  
 درد های عضلات و مفاصل ،  
 تشنجات هضمی ، بی اشتها  
 تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بس  
 اجزای فوق بی نظمی های روانی  
 نیز افزود میگردد که به شکل  
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،  
 اضطراب ، ترس وید هراسی ها  
 میباشند ، علائم قطع دایمی کم  
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه  
 شخص معتاد مجبور است جهت  
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار  
 فوق بازم به نوشیدن مقدار  
 زیاد تر الکول پناه ببرد ، این  
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال  
 دوام کند .

در مرحله سوم الکولیزم مزمن  
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره  
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه  
 کم الکول ، به حد اعلا می نشاء و  
 مستی دست مییابد ، درین  
 مرحله شخص به صورت منظم از  
 الکول استفاده کرده که به صورت  
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب  
 الکول مینوشد ، این حالت  
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا  
 یک هفته دوام کرده و شخص  
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار  
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی  
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،  
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،  
 عرق زیاد ، فشارخون تشنجات  
 نظم قلبی ، تفسر سریع و لسی  
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ  
 و لاغری به وجود می آید ، درین  
 مرحله از اثر استحاله و تخریب  
 دماغ کوچک ( Cerebellum )  
 علائمی به شکل سرخچی ، بسی  
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در  
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات  
 نیز به وجود می آید .

با پیشرفت این مرحله تحمل  
 شخص مقابل الکول بازم کاهش  
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء  
 میگردد ، ممکن است حملات  
 تشنجی به شکل مرگی ( Epilepsy )  
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،  
 تغییرات در وضع روانی و از جمله  
 حافظه شخص عمیق تر شده ،  
 حالات تعرضی ( Agressive )  
 ممکن است به مشاهده برسد ،  
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً  
 به تغییرات منفی معروض میگردد  
 اختلالات عمیق روانی که از

بقیه در صفحه ( ۸۴ )



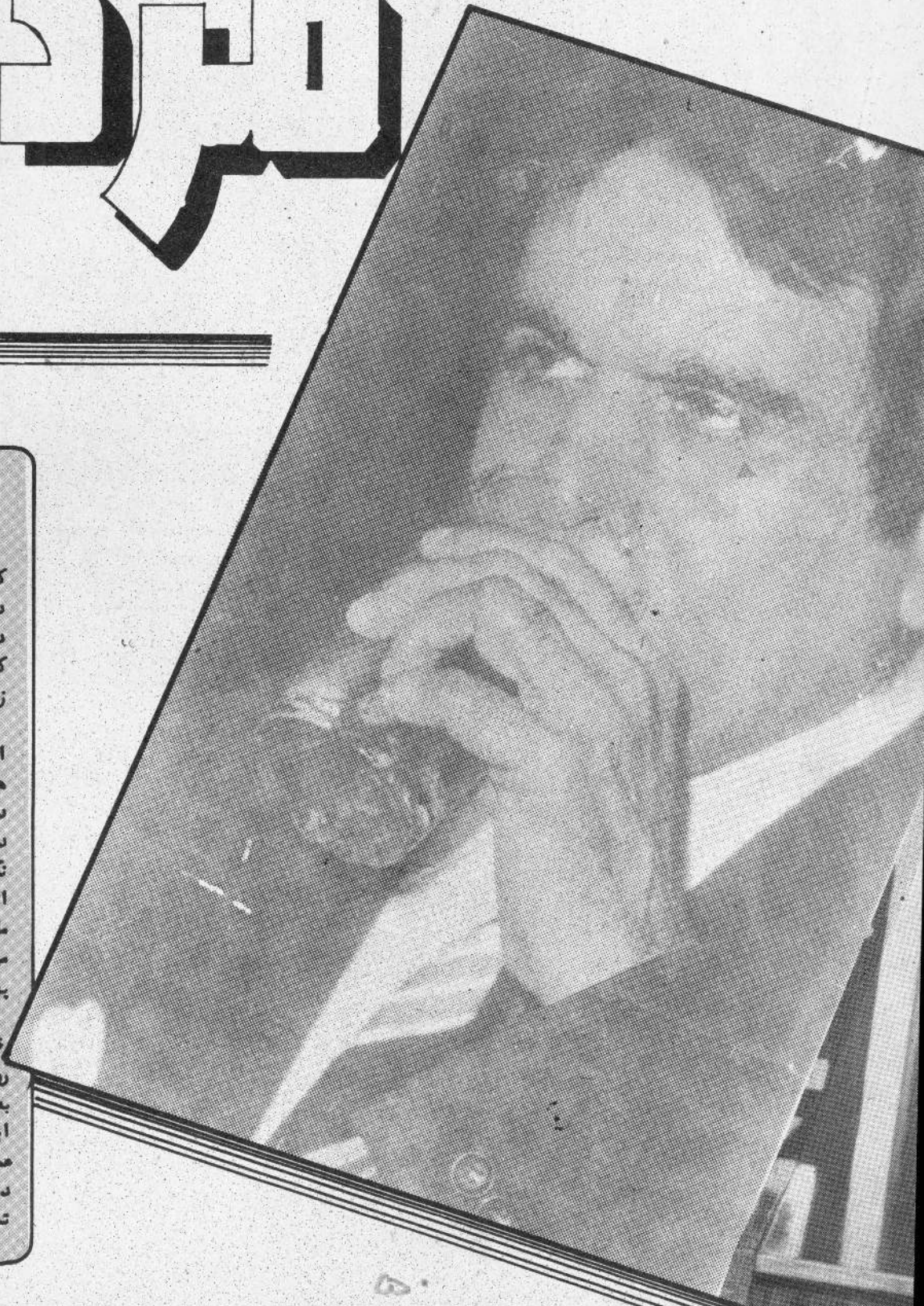
# دلپ کمار مردی از غربت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :  
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .  
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند  
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه  
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره  
کافی از اهل بیت و کفایت هنری  
داشته و صاحب شهرت و ثروت  
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم  
کدام کاستی و پاکبندی را در  
زنده گیتان احساس میکنید ؟  
- طرح شما نهایت ظریف  
است ، ثروت و شهرت به مثابه  
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه  
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه  
در بانک ها و صندوق ها  
نگهداری میشود ، که خیلی هم به  
انسان متعلق نیست ، شهرت هم  
مانند سایه بیست که بانگهای  
مردم که مانند آفتاب است ، هستی  
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه  
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان  
روپایس شود و برای کسب شهرت  
به سوی جنون برود ، در آن حالت  
این شهرت ، در واقع یک احساس  
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان  
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی  
تعادل روحی خود را از دست



آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین  
دین برحق و مسلم مردم است که  
باید آنرا بی شایه ادراک واپس  
احساسات پاک و شسته ، این  
نوازش های بی لوث و شرفانسه  
این چشم داشت های بی رها  
و هنر دوستانه ، شان را نباشد  
با خنده و فریب ، تقلب و پسا  
کوزی به خاطر پول و مکتب  
بازی گرفته من در برابر مردم  
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس  
می کنم .  
اندکان می کم یک موجود عاجز  
و ناتوان است ، این مردند که  
مراهایه ناز ساخته و جای برایم  
در طایفه شما قابل شده اند  
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر شما  
هند جای داده اند . درست  
است که هر انسان فطرتاً در -

که پاک داشته هاسانانات داشته  
علا در سیمای هند پیاده شد .  
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود  
داشت و یا این که برداشتی  
داشتید از قلم های روز ؟ آیا  
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،  
سبب این سیمای جدید در تمهیل  
و هنر سیمای هند شده است ؟  
- پرسش شما دلچسپ است -  
از دیگرگونی سیمای سینمای هند  
باورود من ، در سینما ، حریف  
میزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم  
تا حال نمیدانم چی کارنامه یسی  
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل  
از ورود به سینما فکر میکردم تمهیل  
کار نهایت دشوار است ، تصور  
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه  
لطفاً صفحه را برگردانید





# دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر وان دیگر رابه سمت پدر میزد بود . از یکی جدا میبود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند ، در حالیکه عاشقش هم نیست آن یکی بهمار میبود ، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد .

آن دیگر میبود ، باز هم از مثل میخوانند ، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد ، از خود نشان دهد ، حالا خود تصور کنید ، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تصمصی هم نباشد ، کار سهل است ؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوبه ، یا بیماری مادر ، یا مرگ پدر ، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد ، ولس حکم تشیل و برتسپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند ، اما با هر نوع تلقین روانی ، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیبرد ، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میبود ، یعنی هنرمند بهمن (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میبود .

مثلاً بسیاری از اوقات ، وقتی میزدیم در فم مادری میبود ، با خود میگویم : این هنریشه چی گونه یک زن غیر را ، در قلم مقایسه با مادرش قرار میهد ، آیا او سه

مادرش فکر نمی کند ؟ وقتی به چهره مادر فم خود نگاه می کند آیا می تواند ذهن خود را مهار نماید تا مخل کارش نشود ؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فمیی متصل میبود آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد ؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برام بود .

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان ، درست است و کدام آن نادرست . فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پایو کتم و یا پیروی از اصول ((پراگما - تین)) آرزو می کردم وارد عرصه واقعیت ها شوم ، همواره از خود می پرسیدم چی گونه می توانم ؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد .

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر می کردم . وقتی وارد معرکه فم و سمنسا گردیدم با همه وفوفای کبیر درگیر شدم ، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فمیی نشوند و - شماری فقط پول به دست می آورد -

دندود یگر به هیچ اسم و رسم پی پایند نبودند ، شماری کاروباره اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب احساس ، از کشش و واکنش از دقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید .

ولس من فکر می کردم : وقتی یک دهقان دهاتی را ، محیط کار و وزنده گیش را ، شرایط وزنده گسر

# از غزونه

از خرمن بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارتی ، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتقاد قایم نکنند . . . . . فلم های تجارتی اگر در سمنسا به وجود نیاید ، باک تا هنری

و طرز مصفیت او را ، نحوه برخورد و کردار او را ، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید ام و از لحاظ سوسپوزی ، او را نمی شناسم ، چگونه ممکن است او را نمایش بدیم . اینجامطالعه - سوسپوزی ، مطالعه محیط وزنده گی ، مطالعه مردم شناسی ، مطالعه اتوگرافو مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی میبدرم .

روزی با خود گفته بودم : حالا به دیگران میگویم بی خبری ، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر .

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمی شود که از هر لحاظه کامل باشد ، ولس در کاری که دست میزنم ، به شغلی که متصل میبوم ، با میسد کم از کم ، خود را آگاه بسازم . به گونه مثال : در صحنه های ، یک هنریشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی میکند ، این هنر - مند باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری به اساس تاریخ کشور پیاده کند ، ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق ندارند بگویند آن چه دیدیم ، همه دروغ است .

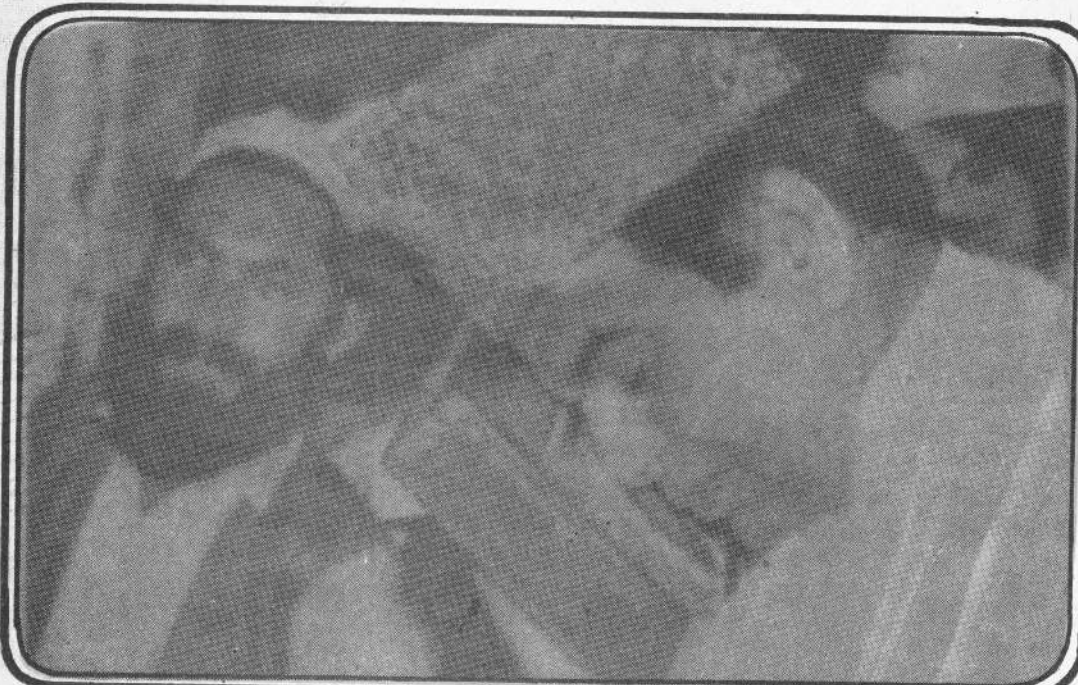
من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید ؟ آیا فلمهای امروز ، فلمهای هنریشه ؟ - هر یک پده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند ، خوشه بی

آگاهی ، دانش ، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است ، باید از این پده ها ، هنرمند ، کارگردان ، گروه مین ، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند . لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید ، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که چشمان شما و موهایی سر شما ، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند . . . . . آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند ؟

هیچتر نیست و حتی فکر می کرد که میبدرم . . . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیچتر در گینودن یا جنیه اوهم و سواسها که هارنان ، آن را (خرافات) میگویند ، امر کلسا بعید بود ، ولس او در گینودن ، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت .

من از اوتصمیمت نمیکنم و شما نمیتوانم این خرافات بپندید ی او را توجه کم ، ولس از روزیکه خود را شناخته ام ، تا همین لحظه با همین تلقی و پده پیش زنده کسی کرده ام و معتقدم که آن چه بجز



از ماست ، در واقع زنده گی روحی خود ماست ، ماستم که احساس میکنم و نقش روح خود ماست که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده میشود ، وقتی انسان مناظری را که دیده است ، یا ظرافتی که توانسته درک نماید ، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در میباید . من با این فرمول ، این حقیقت را در یافته ام که موهایی سر و گوش چشمان من ، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶

- موهایی سر به نظریا و خودم ، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم ، نقشش خیلی استوار دارند ، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند ، بیبا بزرگترین کشمکش ذهنی در گبیر میشم ، شاید این موضوع روانسی باشد ، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیچتر) در هر جا ، در هر وقت سال ، خواه گرما ، خواه سرما روی دست خود ، بالا پوش حاصل نمی کرد ، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد ، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمی شود ، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد ، زیرا بقین دارم که کوه فلبرداری ، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنریشه آن را در یک نقطه تمرکز دهد . ولس در این کار هم اندیشه

# دوستی کیسه بیری

نوشته: صالح

## دختران کیسه بیری از خود دفاع میکنند!

دوستی کیسه بیری  
دوستی کیسه بیری  
دوستی کیسه بیری

سرگند شتاندم ۰))  
 - چرا اقدام به کیسه بیری کردی؟  
 ((دوستی صنف دوم بودم و سه تشویق يك صنفی ام بنام شیلا شروع به کیسه بیری کردیم چون خوردن بودیم باندی نمیکردند. تنها اگر به جنگ مقامات میرفتیم ملت مامیکردند، و تا حال این مسلك را دوست دارم و ادامه اش میدهم))  
 - زیادترین پولی که تا بحال دزدیده اند چه مقدار بوده است؟  
 ((شصت و پنج هزار افغانی))  
 - روم رابه طرف ناد و گردانند و میروم از چه وقت به این سوکیسه بری میکنی؟  
 - باشرم میگوید: زمانی که هشت سال داشتیم ۰))  
 - شوهرت میداند؟  
 ((بلی میداند))  
 - زیادترین پولی را که به سرقت بردی ای چند است؟  
 ((شصت هزار افغانی))  
 - بعداً سوال را متوجه هر دو می شناساخته میروم:  
 شما چگونه جیبهای پولدار و بی پول را تشخیص میدید؟  
 - ناد و میخندند و روکی میگوید:  
 ((فکرت نبود که بیشتر گفتم از هشت سالگی تا حال این کسب را دارم ۰))  
 - بقیه در ص ۱۰۱)

شوهرش سیلانی است او هم بندی است و ناد و خانم هم برای بار سوم همراه با روکی بندی شده اند. وقتی در برابر بالای چوکس امریت محبس میشینند روکی بباخته های بی ادبانه می خواهد خود را تیراند کند و ناد و با اختیار سکوت و ترجیح میدهم طرف صحبت و کن را اول انتخاب کنم و از او میروم.  
 - میخوام اول از زنده ه می آت قصه کنی ۰)  
 ((پتوچی))  
 - من زور نا لیت استم ۰)  
 ((به مه چی))  
 - چرا بندی شدی؟  
 ((دزدی کردم))  
 - چگونه گهت کردندی؟  
 - با بی حوصله می میگوید: «مثل دفعه قبلی گهت نکردندی»  
 - چند بار بندی شدی؟  
 ((دفعه بیشتر وقتیکه چهل هزار افغانی را از جیب يك زن - بالا رفتم، نگران سرویس متوجه شد نزد یک آمد و گفت نیم پول رابه من بده و در غیر آن به گهت میدهم و منکه پول را به داخل موزه ام - جابه جا کرده بودم برایش ندادم نگران سرویس هم مرا به جنگ آن زن داد و بالاخره سرخدم بد - حبس کشید و شش ماه حبس را پشت

جوان و مقبول استند، هر دو کی شان بین سنین ۲۰ تا ۳۰ سال محسود دارند، دوست دارند زیاد بپندندند و زیاد هم هوش بگذارند در صفاي شان اصلاً تاثری که زندانی رانی یا هم، هر دویشان در محبس زنانه توقیف استند.  
 یکی روکی است که زیاد زورک بی هراس، بیرونی حیاست. در قیافه اش از شرم چیزی نمیایی از جویدن ساقش با صدای بلند می احساس راحتی میکند، کسی از مقبولی خود مضروب و از همها رت خود در کیسه بیری بخود می آید. برای بار سوم به جبه حبس زنی و گهت بری بندی شده. مجرد است از فامیلی بی مسؤلیت در برابر فرزندان، سر بلند کرده چشم به دستش افته که به گونه برجسته يك قلب تیر خورده و نام ناد و خانم لکونی شده، در میباید که باد و ست در برین وهم مسلکش زیاد صمیمی است.  
 نام دوستش ناد و است، نام اصلی اش ناد به، و او را خواهر خوانده اش روکی از ناز ناد و خطاب میکند، چهره اش مقبول و اندامش لاغر است، شرمند و لهه سگری و کم حرف است، می خواهد مودب باشد، اما همیشه تصویر های داغ بی ادبی را باز گو میکند.

# آوردن صافی و ادوی

## قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و سکنات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابته چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار یارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

## تک چینی

یکی از بزرگان هفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بدان درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک بر سید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی نابخورزش نمی توانی خورد و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

# از ادوی حکما و طبیبان

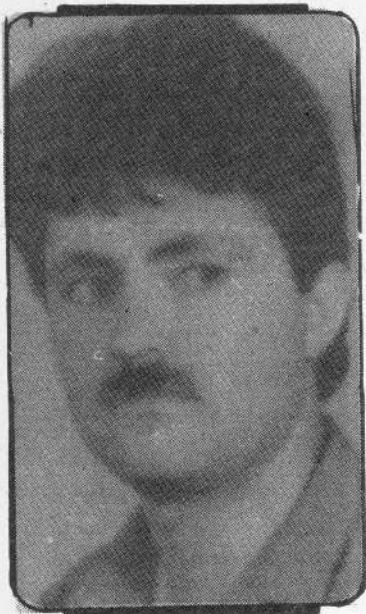
## راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا برین چه حقیست ؟ گفت : فلان کس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و با وی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بیلا برهاند راست اولیتر باشد که درمانده را خلاص دهد .

## رتبه و سرور

در لطایف الاشارات که از زبان مرفان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیار می دید ، او را گفت : ای موری این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات اطعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید بر آدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهم جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دوباره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرو تا عمل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

# تخمینه در خوابگاه عشق



نمیدانم ،  
 که امین روزگاری  
 در که امین چارسوی شهریں بنیاد بی حاصل  
 به آنگاه  
 که دست مهربان چاوش خورشید  
 نهال سینه دخت زمین را  
 از نوازش  
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!  
 که جانش در حریر ناز  
 به سان ساقه سیزی  
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -  
 میرقصید

\*\*\*

و سوسان شمیم مظهر جانش  
 امید رویش یک مهر را -  
 در دشت های بایر ز هنم  
 همی افشاند

\*\*\*

د و گیسوی مرق الود پرچینش  
 صلیب سرنوشت را  
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها  
 به روی صفحه سپین سیایش  
 سپه آدین همی بستند

\*\*\*

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟  
 خیال لذت عینی و آموشتی  
 بلند ای شکوه گلشن سعادت  
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر  
 جلال عظمت مهر است  
 و او قامتش  
 یک دفتر سعادت  
 چو میدانم  
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر  
 کشت سینه ام -  
 در آتش یک درد

میسوزد  
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره  
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش  
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند  
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست  
 فقط آنجیل چشمش آبه های مهربانی بود  
 به برگ هراسی او شمیم آشنایی بود  
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدایی بود  
 \*\*\*

نمیدانم که او را  
 هیچ دیگر دیده ام یا نه  
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم یکرنگیست  
 فقط آنجا که سعادت و بهار جشن سرسبز است  
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم  
 کسی تصویر مییابد

در بیخ عشق

ومن  
 این بسته بازجهیں یک تاریخ  
 یک آیمین و  
 یک فرهنگ

ومن  
 این ناامید از هستی  
 فرسوده  
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم  
 چو بیجاننده ام ای دوست  
 که بیچارمده ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو  
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه  
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوي وښیږي  
 دده د شعر ونو لویي مجیزه هم (المسرح  
 نخلوت) ترهوان لاندې خپره شوې ده ولس  
 سره مینه هومانیز او انسان دوستی هغه کی دي  
 چې دده په شعرونو کې له ورايه بریسی \*



### شونه

ژونده ماویل  
 شپه سم را سره دروسی  
 ښک ستا وخته پورته په سلام شوم  
 بی فیرته!  
 نه دي خونده  
 نه دي رنگ شو  
 هسې خوشی بمرله تا سره بد نام شوم

### بج وفا

چې د شپې دي خوري زلفی رایه زړه شسې  
 ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسره  
 تاجس خیال د جدایی درلود په زړه کسره  
 له اوله دي په محان ولسی مین کسره

### کید

د اتم جسی  
 پرسته هسې  
 د شنه سوری په زناکې  
 لویه شوی  
 بنا پسته بی  
 مگر گسوره ا  
 مادي خانگونه  
 لا  
 لاسو د رڼې نه و  
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

### خیال شغه

نویت زمانه دي ساقی یاخه راته نه که بیمانه کړه  
 په غوښتو بیمانوې له خپل محانه بیگانه کړه  
 یاره هسی می خمار کړه چې رگ رگس میخانه شی  
 د دي عمر عمر تری تنده ماته جانانه کسره  
 بانوگان می وار ه خپل شول ستاد عشق په تخیل کې  
 د جامونو په کر لگهاري لوره هسته ترانه کسره  
 ته هم غرق شه په مستی کې ما هم غرق کړه بیغیشو کې  
 چې توفان شی په توفان کې توفانی مویارانه کسره  
 هسې شانته مستی غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې  
 په بد مستی مینې سر شوم ما بد مسته دیوانه کړه  
 په بیالویا لویې هل کړه په نیشونیشوې ښکل کسره  
 د گلپانو په شیند لوراته سازه گلخانه کسره  
 د عمر ونو ارامس می وچو شونډه و ته می گسوره  
 ساقی جگ شه بیالی بریز ده خمخانه رایمانه کسره  
 چې مو مینه مینه تل شی چې مو وینه وینه خپل شس  
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لوره زندانه کسره

# خاطره‌فلمی «معرفت»

# ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم - زدیتم تا جهان برای زستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم . . . .
- X باکی خوش‌دارید تا خارج از سینمای بجبی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با رابرت دو نیرو . . .
- X اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتم فلم گناه بود ومن از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .  
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تئاترچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟  
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .  
X می‌خواهید که در سنگه گور تان چی رانقش کنند ؟  
هنسوز خیلی زود است  
X اگر در لهفت با امیتا بچهن

## نقش‌های جدید

اسدالله تاج‌زوی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



### در فلمی وطن یا کفن



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسمه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گریه کردم .

سلیم خنجی :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .

# چهره‌ها و نقش‌ها

# لورل و هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر  
راه یکدیگر قرار گیرند، هر یک  
زنده گی جداگانه ای داشته  
اند.

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در  
یک خانواده هنرمند انگلیسی  
زاده به جهان گشود. پدرش  
(آرتور جفرسن) یک انجمن تئاتر  
بود و فرزند او استان لورل در  
تمام دوران تحصیل نتوانست در  
یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک  
مدرسه به مدرسه دیگری می‌رفت  
و در صنف شوخی و مسخرگی می‌کرد  
و همه او را دوست می‌انداختند  
و به اصطلاح دلقک صنف بود  
این موضوع او را تسکین می‌داد  
و احساس تنهایی را در او از بین  
می‌برد. وقتی برای اولین بار به  
صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

ما نند- استان لورل طعم تنهایی  
را چشیده بود. پدرش یک قاضی  
و سیاستمدار امریکایی بود و  
هنگامیکه الیور جی از ده سال  
نداشت، زنده گی را بدرد گفت  
و مادرش همه پس‌انداز آنها را  
صرف ساختن یک هتل کوچک  
کرد. الیور نیز ایما به خاطر  
هیکل چاقش مورد توجه همشاکر-  
د بهایش قرار می‌گرفت. زمانی او  
گفت:  
- درین دنیا بزرگ لورل و  
هاردی های زیادی وجود  
دارند. من آنها را در هتل

- ☆ مادرم زیاد زنده بودم. آدم‌های  
کاملاً ابله‌ای که هرگز اتفاق بدی  
برای آنها رخ نداده بود و آدم-  
های کاملاً باهوشی که ازین آدم  
های ابله، ابله تر بودند منتهی.  
☆ خود. این موضوع را نمی‌دانستند  
این دو شخصیت متضاد و در همین  
☆ حال بهم پیوسته، بر حسب تعادف  
بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دست  
انان چنان‌نریشه گرفت که یک زوج  
☆ فراموش‌نشدنی را تشکیل دادند.

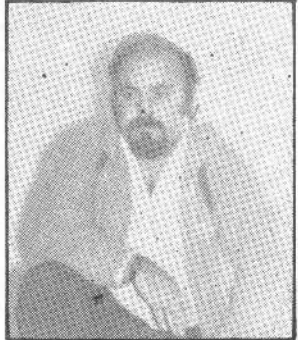


اخیراً فلم حدیدی را محترم  
مغیرنی به نام اسقوط کارگر-  
دانی سینماید، که سناریوی  
آنها محترم انجنیر لطیف نوشته  
و کار فلم برداری آن را سید موجود  
حسینی به دوش دارند.  
درین فلم که بیانگوانعمیت  
های جامعه ماست، هنرمندان  
اسدالله آرام و معرفت شاه  
نقش‌آفرینی نموده‌اند.

روبه روشوید ۲۰۰۰  
- می‌گفت: (ا بیزش می‌خواهم)  
...  
X برای آخرین بار کدام دروغ  
را گفته اید ؟  
- دو سال پیش، جهت  
عبود یک وضع معین.  
X یک راز را بگویید ؟  
- این که من ازدواج نکردم  
الم  
X زیباترین مردی که تا حال  
با وی ملاقات کرده اید کیست ؟  
- هیچ یک، من به زیبایی  
ارزش قایل نیستم. مردان زیبا  
ریخ‌اند. من مردان جدیدی  
را دوست دارم.  
X در زندگی دوباره، تان  
آرزو دارید که چی باشید ؟  
- یک مرد تابه مردان بی‌بلا-  
مونی که چو گونه با زنان رفتار  
کنند.  
X بهترین دوستان ؟  
- خداوند او...  
X قصه اید هال عشقی برای  
تان کدام است ؟  
- قصه خودم.  
X یک جاشدن را تعریف  
کنید.  
- یک جا شدن یعنی در  
بهلوی یکدیگر نشستن، به  
چشم‌ان یکدیگر خیره شدن، -  
بدون گفتن حرفی و در انتظار  
یکدیگر...  
۵۹

## سازنده‌های جدید

انجنیر لطیف:  
فلم حدیدی را به نام (اسیر)  
روی دست دارم که سناریوی آن  
را خودم نوشته‌ام و وظیفه  
کارگردانی آن نیز به دوش-  
منست. موضوع این فلم را تجارت  
هیرویین و مواد مخدره در سر-  
دارد.  
کار فلم برداری آن را محترم  
وحید الله رمق به عهده دارد و  
هنرمندان موفق سینمای کشور در  
ان نقش‌آفرینی کرده‌اند.









وچیدامید ریکل صفت ۵۸

۶۱

# دانشگاه فرهنگستان هنر

# صدای پی که در خون غلطید

نوشته کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به سوی ماستری با دیپلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراجچه که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نفری خود شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشگی کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوط اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

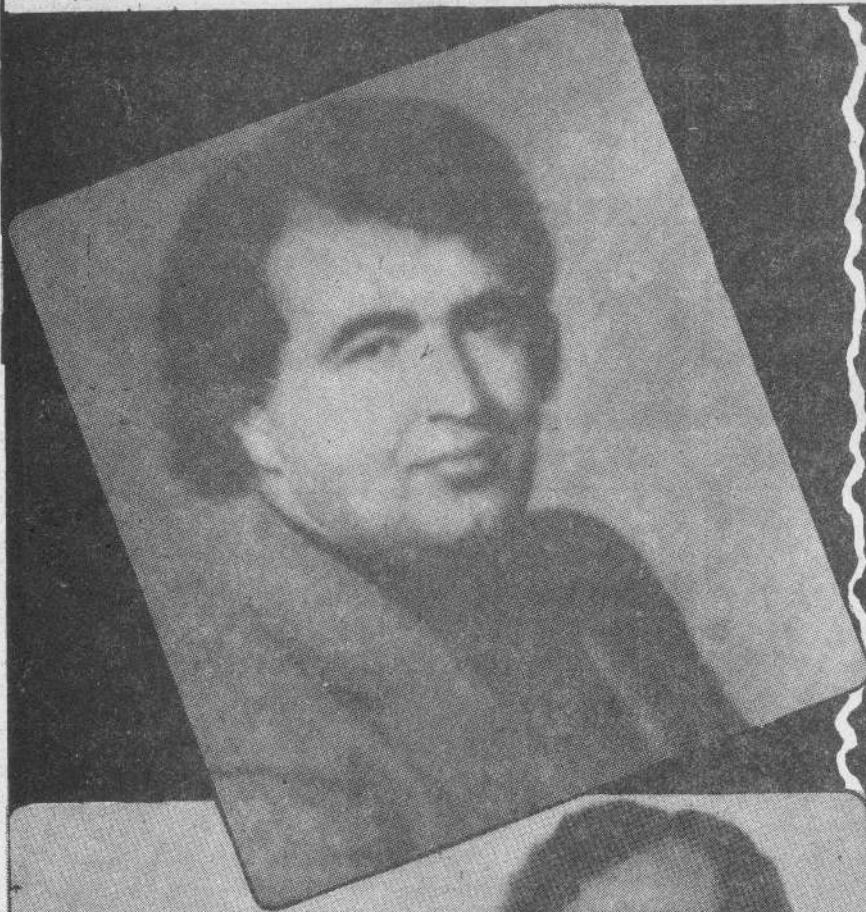
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پو- هنتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه تنهاد رسا حه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفیژر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونیه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه رامی انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چه گونه راهی را گسید و در فرجام همو لای مرگه انتظارش را میکشید بچود.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکسخت نوازه با فضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهرو شاه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد ذکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه  
نامالی‌مات درزنده گی داشت  
لبخنده میزد، مرگه رامسخره می‌کرد  
و درآینه چشمانش تصویر آینه  
روشن جاو دانه نقش بسته بود  
از همه چیز صحبت می‌کرد به همه  
چیزی اندیشید جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-  
بنده از راه رسید لبخنده در  
گوشه لبانش خشکید و تصویر  
آینه درآینه چشمانش شکست  
وامروزکه یکسال از مرگه او میگذرد  
نمی‌توانم بخود بقیولانم که  
همایون (رازبان) آوازخوان  
خوب کشورماد یگر درمیان ما  
نیست.

ولی به اجبار می‌بندیم که  
همایون رازبان دیگر در میان  
مانست، درست یکسال قبل  
تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری  
های ساعت از عدد دو گذشته  
بود که همایون رازبان همسراه

با همسرویگانه طفل خود خانه را  
ترک کرد مادر از عقب آنان آب  
سرد ریخت تا فراز راهشان -  
روشنایی باشد زن و فرزند او -  
رهسپارد یار دیگر بودند.

یک دیار  
آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده  
براه دقیقه‌ها را بر می‌شمرند و  
همایون آنان را بدرقه می‌کرد، او  
همگام با زن و فرزند قدم بر میدا -  
شت وقتی نگاهش با نگاه گرم و -  
مهربان زن گره می‌خورد، خوشی  
زاید الوصفی در رگها پشمید و پد

بقیه درص (۱۷)

# شهبانو ثریا:

# اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهار خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید ، زنده گی خانوادگی بر تحمل و متدنی راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ( طفل و مادر ) به وی محول شد . به قول ثریا :  
شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیلیوت پریده بی بود . از طرفین روزانه در بیلیوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند . هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگویند . در کاخ ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند . صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادتش می کردند این افراد این خاطره چهار :

چنان تفریح بود که در بیلیوتی .

چیزی را که محمد رضا هرگز با من روی آن صحبت نکرد ، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت . درباره آن زنان ، آقا - هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم . ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت ، بد بختی آویز بود . او که در یک خانواده ، رو یا انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود . نمیتوانست بسا زنده گی ساده ، درباری پهلوی عادت کند . شهنشاه پس از جدایش از نوزده ، مثل هر مرد دیگری ، زنده گی پروا جرای داشت .

نوزده او را نسون نموده بود ، اما با آنسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید . تپه زنانه نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم ، شاه ، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرئی تن به ازدواج بدهد .

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی ، اندیشه عقیده بهتری - داشت . او همیشه از مسائلی سخن میگفت که از او آن کودکی بیروانش استیلا یافته بود . وی شخصیت چند بعدی داشت . به همان اندازه بی که من او را شناختم . در نهاد او نفوذ نموده ، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم . گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم ، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم . البته در معاشرت های روزانه پهلوی ها ، چیزهای زیادی را موختم .

تاج ملوک مادر شاه ، از زنان بانفوذ و یاد بد به ، دربار بود . او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکردم . ما به مباحثات دربار است . گرچه من مدحیت شهبانو ، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم . اما غالباً در ( زاد آباد ) نزد او مینشامتم . من هیچگونه تشویشی از لغزشش در میدانم . با او زندگی چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم . پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود . رضاخان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه امسری عالی ارتقا یافت . رضاخان که زنیش

مرده بود ، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد . در آکتوبر ۱۹۱۶ ، شخص زاده شد و سه سال پس از آن ، محمد رضا و خواهرش ( هسرت ) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند . رضاخان پس از احراز قدرت ، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت . زنده گی بر تاج ملوک ماندند همه زنان ایرانی نورمال گذشت . چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت ویا رسوخ رضاخان بود . تاج ملوک زن تنییک ایرانی بود . او ساعتها با زانی که دوستانش بودند ، جای مینوشتند و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد . دختران رضاخان تا زمانیکه عروس گردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند . حضرت دختر بسیار عزیز رضاخان بود . شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفا هه میکرد . یک روز وقتیکه هردو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند ، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست . در جوان راد برابرش شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت :  
این دو شوهران آینده تان میباشند ، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد . خواستگاران یکی علی گهوان ، پسری که از ملاکین بزرگ و د پگزش علی ( دیام ) بود . در شام عقد دوگانه ، شمس نزد شاه رفته گفت :

... از ( دیام ) زیاد خوشم می آید . نمیتوانم نامزدی را تمویض کنم .  
محمد رضا گفت :  
... خوبست .

هسرت با کاندید خواهرش عروس کرد . چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۲۶ با موزیکدان بی اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد . اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و هسرت نخستین زن با رسوخ دربار بود .

در یافتن که هسرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب بریب کند . به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر ، صمیمی و دوست بودیم . فاطمه خواهر کوچک شاه ، پس از عروسی ما ، مدت زیاد پرا در تهران نماند . با شوهرش ( مستر هیلر ) به کالیفورنیارفت . بعد ها او از ( مستر هیلر ) جدا شد و با محمد خاتم بیلیوت تهران ازدواج کرد . من غالباً در ( زاد - آباد ) با برادران شاه میبودم . آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند .

علی رضا ، یگانه برادر شاه از یک مادر ، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود . او در بار می اقامت داشت و با ( بولین کریستیان شولفسکی ) ازدواج کرده بود . بولین برای او یک پسر به دنیا آورد . اما علی رضایتی بعد بدون فرزند و زنیش به تهران برگشت . وقتی من با علی رضا آشنا شدم ، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد - معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد - باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت برانداخته میخواهد خود بر تاج بنشیند در حالی که چنین نبود .

چون علی رضا ، برادرش ( شهنشاه ) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود ، یگانه عشقش زن و شکار بود . خانعاش پیراز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا ، هند و افغانستان به دست آورده بود . برادر د پگزشا ( غلام رضا ) کوچکترین فرزند پدرش و زنی همیشه ، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد . جدا گردید . غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود . غلام رضا و زنیش ( هما ) آن جا در ( زاد آباد ) در چند قدمی مازنده گی داشتند . هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود . آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند . به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید . غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما ، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت ، ازدواج کرد . از آن جایی که دوست خوب هسرت بود ، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد . من هم از زیاد سمیتیک میبایتم . غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروس کرد .

برادر دیگر شهنشاه ( عبدالرضا ) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود . او یازنی که از شوهرش جدا شده بود ، به نام پری سیما ( زنده ) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد . پری سیما یکی از دختران قشنگ شعرش بود .

ازدواج عبدالرضا با پری سیما زنده آمیخته با خوشبختی بود . عبدالرضا یگانه پهلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند . پری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم .

سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا ، محمد رضا و حمید رضا . ( منیو ) برادر زاده بزرگ مصدق ، در جمله نخستین ایرانی های بی بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گیش کرکتر عالمی ندارد ، از وی جدا و به زودی با ( لیلاند زومبرگ ) در بیلیوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد . بعد هردو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند .

من در جمع نزد یگان محمد رضا ، علاقه فراوان به شهنشاه ( دختر من یازده ساله شهنشاه ) داشتم . او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۵۱ به سوئیس ( زاد آباد ) برای گذشتادن تعطیلات تابستانی برگشت . آدم میدید که بیچاره دخترک در بی مهری والد پس بزرگ میشود ، پدرش را بیخ میال میشدند پدیده بود . شهنشاه را در بارک ( زاد آباد ) برده و همه تلاش را به کار گرفتیم تا همایش زیاد خوب کنیم . در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد . دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردیده بود . من در رابطه به وظیفه ام ، خواستم در شهرهای بیکه فقر مخصوصاً به نماند گرفته بود ، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تد او ی تور بکسوز



عزیزم : حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم . یکی از همکارانم دکورمصدق ( پسر صدراعظم ) بود . بسا وجود آن ، وضع مالی ، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد . تلاش های من با خرابکاری های درباریان ربه روشد . بانفوذ ترین شاهزاده زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۵ ساله بود . حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنی قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زنی دوست نیست . حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با دربار مختلف وسایل بد بختیم را فراهم آورد . از این رو بلا نهایت ربه هم میزد . کمرد پگری که از آغاز با من سرد شمنی و عناد داشت . ( از نیت بیرون ) از غرب سوئیس بود . مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران با من اولین بار سر خورد ، بود و اطراف شهنشاه چرخیده ، نقش هجیبی را ایفا میکرد . تا جاییکه برای من تثبیت شده بود ، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت .

رضاخان پدر شهنشاه مرد بسیار جدي بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت . اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود . ( بیرون ) ابداً به وطنش برگشت ، او دست رسمی نداشت ، باوصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پنداشته میشد . هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد .

هیچکس نمیتوانست دقیق حکم کند که او از این کار ، چی منظوری داشت او کلاهگاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد . از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود . پیش از ورود من به تهران ، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود . سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او را باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت .

وقتی من در حرم دربار راه یافتم ( بیرون ) کوشیدم در زنده گی شخصی من رخنه کند . غالباً به اتاق سرمیزد . شام یک روز که در مورد علاقه ی زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگوشد ، حوصله ام سر رفت و گفتم : ( فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجسوز از من بپرسی . )

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود . هسرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند - او زیاد تر به یک جن شهابت داشت . ( بیرون ) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در گور بد فون گردید . همه - به ویژه من - کمترین موجود به شهنشاه بودم ، نتوانستم منافات بدهم . با محمد رضا تا آخرین نفهمم . منگ از بیماری ( تیپوز ) رنج میبردم . دکور عیادت همیشه به عیادت در ( زاد آباد ) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم . بنیه در عمده ( ۹۵ )

روی آورد و پیروز گردد ، پراگندگی  
وی نظمی آن مشهود است. زیرا  
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز  
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک  
را با بزرگ و جز را با کل انطباق  
داده نمیتواند ، آشفته می ناسالم  
رایه جای خوشی و صیب رایه جای  
زیبایی قبول می کند ، برای درک  
زیبایی آرامش روانی لازم است. و  
آرامش روحی را ، بدون خوشن  
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام  
است ؟  
آن چه برای برهرا ، زیبا و  
درخور تحسین بود ، مورد  
بذیرش مردمان تمدن امروز -  
نیست . این برای آن است که  
درک ماوان هادرمراحل مختلف  
تکامل خود قرار دارد . نه نیای  
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،  
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین  
نبود . بدین لحاظ معیار واحد  
تقدیر و بربریت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی  
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی  
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،  
خوش آیند است ، برای اوسعت  
درک مطرح نیست . قریحه بلند  
تحلیل را ندارد ، که به درک وی  
کمال رساند . او چیزی را که در سطح  
وجود ندارد دیده میتواند ، نه  
ژرفای آن را . شخص عاقل به  
چنین ساده می نریب نمی خورد .  
او که صاحب نظراست ، مقنون  
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب  
اصلی و نرمی و عقب و جلوراجستجو  
میکند . رنگارنگی زود به چشم  
میخورد ، اما زیبایی را فقط با  
هوش میتوان دید ، در ایست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت  
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه  
ژرف است. به همین اساس -  
پیشنهادند ، لذت زیاد است. برلی  
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده  
کافی نیست. بلو بیش ژرف باطنی  
ضروری است. و اما فریض زیبایی  
ایجاب دانش و پژوه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار  
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.  
قشنگی گل به اندازه چهره  
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند  
کرد . سیاهی آدمی نه تنها  
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف -  
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -  
ند ، تا نیروی بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را  
در زمین با خود دارند . انسانها  
نهاترین اسرار قلب ما در تاملند .  
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی  
هیجان بود . برای همین شهنشاز  
دهی که به خاطر پیروان خود ،  
کاخ شاه را ترک گفت ، در بسیاری  
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه  
خواهند کرد : (( شما از زیبایی  
شروع نمودید و به اخلاق جستجو  
کردید برای چه این دو مفهوم را با  
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .  
زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو  
خوبه اشکال گونه گون ، اثر  
میاندازند . از این رو با کلمات  
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د  
خود جلب توجه میکند و چرا  
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز  
درک نکردم ام ))

به بنداشت من : اگر بگویم  
که خیره خاطر آن خیر است که  
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته  
نشده است. خیر ، حقیقتیست که  
به تنهایی از مندی حسی مابرا -  
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی  
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.  
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد  
سعادت یاد نظر داشت ضرورت  
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا  
در سیمای زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها  
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را  
برآورده میسازند ، زیبا نامید .  
برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش  
و غیره انشایی استند که لابد مو د  
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار  
کننده آن حالتی نیست ، که در  
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .  
میان نعمتها و جهان ماحول ،  
هماهنگی ژرفی وجود دارد ، میان  
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط  
نهانی موجود است .

رنج کشیدن ، زیبایست. مهربانی  
زیبایست. و عشق زیبایست. عشق را  
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .  
او در وجود خود هماهنگی دارد و  
این هم آهنگی را با دنیای ماحول  
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای  
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی  
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز  
نمایان میشود . زیبایی عبارت از  
بهره اختتام یافته ، خیر است و خیر  
و نیکی هم بهره اختتام یافته  
زیبایست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -  
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که  
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است  
لذا ، از نظرها ، غنای حقیقی در  
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت  
خود پسندی ، رها خواهیم شد و  
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم  
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را  
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .  
هنگامی که قهرمانی نعم شخصی و یا  
حتی زنده می خود را ، به نام -  
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،  
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی  
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی  
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره  
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما  
رایه ندادگاری تحریک میکند . زیبایی  
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار  
میسازد . و نیکی زنده می انسان  
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی راه نهادیدن تر و معقولتر  
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور  
به ارمغان می آورد . ذاتاً  
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او  
آن قدر با ما نزدیک و آشناست که  
به مشکل میتوان خیر رایه گونه  
زیبایی شناخت. هنگامی که  
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به  
سان دریای پر خروش و جسد  
می آید . در آن وقت هیچ چیزی  
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . .  
برای همه خوش آیند است ، اگر  
میز میمانی بادسته های گل و -  
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته  
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -  
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی  
نماید ، در آن صورت همه این  
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .  
زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -  
سخای روح است. لیکن نیک -  
سخن پر لطف و برخوردار مهمان -  
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای  
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -  
بی جلوه میدهد . البته که همه  
چنین فکر نمیکنند ، آدما بیسی

زیادی یافت میشوند که به خاطر  
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع  
حقارت و دستی را میزدیند . آنلی  
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت  
کرده نمیتوانند ، فراوانی خوراکی  
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با  
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -  
ارند .

خردمندان بدین باورند که :  
( مهربانی زینت نیرومند است )

اما شخص نادان که زیبایی تو -  
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی  
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -  
هکن و پیران کننده ، احترام  
میکند .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .  
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی  
های دیگری نیست . مگر به این  
چیز فقط کسانی متوجه شد  
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از  
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس  
زیبایی آبستن زن را سروده اند .  
مگر شاعران زیبایی ، خجلت و حقا -  
رت را ، در آبستن مینیند . در -  
واقع ، قیافه ظاهری زنی که  
آبستن است ، آن قدر خوب به -  
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

رسالت را انجام میدهد . و در آن  
هنگام ، تمام وجود او ، با نوری  
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه  
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم  
خوب نخورد ، ولی این حالت به  
خود وی خود ، احترام بر انگیز است .

ابرنازک وی نم و باران که بی  
هدف در بھنای آسمان سرگردان  
است ، در نتیجه تابش شعاع -  
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخسی  
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما  
ابرخیم برنم و باران ، به گاو سیاه  
بزرگ میماند . او با سرخ خیره  
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام  
نگاهها را ، به سوی خود جلب می  
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال

و سیرابی را ، به زمین خشک و -  
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین  
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -  
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت  
خیر خواهانه اش ، زیبایست .

برای کسیکه یگانه می خیر و  
زیبایی را درک کرده ، حتی به  
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیبیز  
میتواند بی برد . قناعت و  
شکسته نفسی او ناشی از کمبود  
حس زیبایی شناسی ( استه تیکی )  
نیست . بل از فراوانی آن است . . .

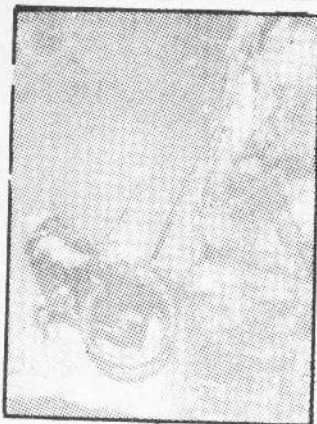
باغهای تفریحی آشوکا اکنون  
کجاست ؟ از تصاویر حتی بنیادی هم  
باقی نمانده است . اما ستونها و  
وسیله های که توسط شاه در -  
جای افتادن بود آنگداشته شد ،  
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از  
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی  
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای  
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی  
بود ، که راه نجات از عذاب را  
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

# چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریس روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شکست انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قاین ولوانگ در ریاض در شهر دوسلدرف در آلمان غریس بعمل آمد لایحه بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا گذاشته شد.



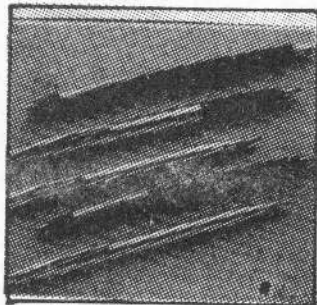
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، در عکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شکست اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازند که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- ین جزئیات را بر روی صفحه واکست های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتفلزی گرانها وسیک وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان ازین نیروی و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سر خود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف میکنیم.

ادبیات چیست؟ هنر یا افسانه‌گری؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش‌های خود را در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن‌ها سعی می‌کند تبار زنده‌گی بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش‌ها عبارت از مجسمه‌ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است. اوقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. آری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود. صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می‌بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی و لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را اما زلم بیرون آورده‌ام، مگر تنها ادبیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت خوشی و حقیقت آغاز زنده‌گی انسر نیست. ادبیات بدون خسته‌گی کلمات و یا نشادها را تکرار میکند. (اوما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می‌آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در هندی باقیست، اما از کاخ‌های پرتخمل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده‌اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست‌های ساحلی حفظ گردیده‌اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده‌ام. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و یا نا آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده‌های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته

بود:

(( حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است. ))

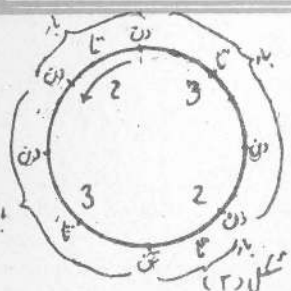
الله تابش نور سرورستی که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی نشادها یاد گردیده که سیمای سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می‌یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبایی مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده‌گی بخش حقیقت را، با زنگنه‌گی مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

# موسیقی برای همه

## تذکر

در شماره های گذشته  
در دروسهای موسیقی بعضی  
اشتباهات آملایی و گرافیکی  
به چشم میخورد که علاقه مندان  
موسیقی میتوانند با تماس با  
اداره رفع مشکل نمایند.



طرح ۲ سیکل چیتال

در اشکال فوق واضح دید میشود  
که هر تال محیط یک دایره را -  
یک خواص طی میکند فاصله یا سیلاب  
یعنی بارها نظریه خواص تال شاید  
مساوی نه باشند چنانچه سایکل  
تیتال محیط دایره را به چار حصه  
مساوی تقسیم نموده و با هم مساوی  
اند. ولی در چیتال بارها با هم  
مساوی نیستند. اما برعکس فاصله  
ماتره ها در محیط دایره در هر تال  
مساوی اند که محیط دایره بین ماتر  
ها به قطعات مساوی تقسیم شده  
اند که عبارت از زمان های مساوی  
خود یا ازلی نمایند و کمی مینماید.  
علامه چلیپا ماتره اول یا سوم  
(آگر) است.

شده که به یک حرکت یا سیلاب -  
اجرا می شود بطور مثال: تال تیتال  
دارای ۱۶ ماتره یا ضربان و چار  
بار *Bar* می باشد که بارها توسط  
خطوط عمودی از هم جدا می شوند  
که به نام *Bar line* یاد  
می شوند. (تا-ون-ون-نا)

تیتال: ۴ + ۴ + ۴ + ۴

۱-ا | ۳-ا | ۴-ا | ۳-ا |  
۲-ا | ۳-ا | ۴-ا | ۳-ا |

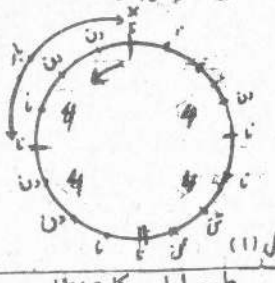
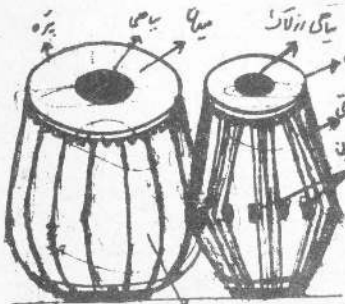
۱-ا | ۳-ا | ۴-ا | ۳-ا | خالی  
۲-ا | ۳-ا | ۴-ا | ۳-ا |  
۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳

(نا) اول به نام *Sum* یا  
گر یاد می شود که قوی تر نسبت به  
دیگر ماتره ها نواخته می شود. نا  
گفته نمائید که تال تیتال به نا  
سه یک هم یاد میگردد. و  
چیتال دارای ده ماتره یا ضربان  
و چار بار است.

چیتال: ۲ + ۲ + ۲ + ۲

۱-ا | ۳-ا | ۴-ا | ۳-ا |  
۲-ا | ۳-ا | ۴-ا | ۳-ا |  
۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶

هر تال در حقیقت محیط یک  
دایره را منظم طی میکند که در شکل  
دیدید میتوان دید:



طرح اول سیکل تیتال

در شرق معمول چنین بود که  
اول شعر سروده شد و بعد آمو -  
سیتی دانان آنرا در قالب موسیقی  
ریخت نمودند بنه عکس آن. بنابراین  
در شرق تعداد متنوع وزن یعنی  
ماتره یا *Beat* به معنی ضربان  
تکامل داده شد. این ضربات با  
در نظر داشت مقیاس ترتیب زمانی  
یا تال ها سروده می شدند. بدین  
ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی  
بداخل مقیاسات کمک کرده.

کلمه تال از تالی *Tali* یعنی  
چک اشتقاق شده به خاطر که در  
هر ضربه ریتمیک باید یک چک زده  
می شد که بعداً یک جوره چک  
چوبی اختراع گردید به نام  
*khod-Tala* خاد تاله.  
بعداً انواع در هل ها تکامل یافت  
و به تعقیب آن طبله به وجود آمد.  
که البته موضوع تاریخ در هل ها -  
خیلی وسیع اند، حتی محققین -  
هندی و امریکایی بمکتور در این  
باره نوشته اند که اینجا از آن صرف  
نظری نمیآیم.

برای اینکه یک بار چه موسیقی  
تا منظم خوانده نشود توسط  
انواع تال ها منظم ساخته می شود  
یعنی برای اینکه یک آهنگ آغاز  
خوب داشته باشد لازم است که در  
شروع هر جمله موسیقی با ضرب  
نسبتاً قوی تر نسبت به دیگر ضرب  
ها یاد هل یا طبله مشخص گردد.  
که انرا به نام *Sum* سم یا گر یاد  
می کنند (ضربه اول هر تال را به  
نام سم یا گر یاد می کنند).  
ضربه های متاوم تال باید با هم  
های میلودی همزمان باشند  
اینجا سمی که یکجا ساختن ریتم و

میلودی معراج رضایت شنونده را  
به وجود می آورد. برای روشنسی  
موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید  
بدینده نظام شمسی که حرکات  
و وضعی و حرکات انتقالی را به دور  
آفتاب در برمی گیرد دروقفه های  
منظم واقع می شود. مثال به وجود  
آمدن روز و شب سال و ماه ساعت و  
دقیقه و غیره و با طور مثال قلب ما  
در زمان منظم ضربان می کند یعنی  
قلب ما دارای یک تال ساده و  
ضربی یاد و ماتره می است. اگر  
بخواهیم این تال ساده و ماتره می  
را روی کاغذ تحریر کنیم میتوانیم  
این دو ضرب را نام گذاری کنیم  
یعنی حرکت اول (دوب و دم آنرا  
دوب) یعنی دو کلمه بدون معنی  
در سابق چون ساعت موجود نه بود  
موسیقی دانان زمان بین دو ضربان  
قلب را به حیط واحد برای موسیقی  
قبول کردند و یاد رهند این واحد  
را از روی نبض یک انسان تند رست  
*Pulse-Rate* حساب میکردند.  
بعداً در انواع تال شما الفاظ  
صدا دارین معنی را خواهیم دید.

دیده، مانند: (نا، تا، دن، تن،  
کن، دگن، تنی، دها، دهد، -  
دهن، تنگ گد، گزن، نت، کت  
ترک، تو، ترک، چمن، تاگس،  
توضیره و غیره) میماند مانند حرکت  
قلب هر کلمه نمایندگی از یک  
ماتره یا *Beat* یا ضربان یک تال  
را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد  
قیاسی هر تال ماتره است و هم  
تال ها دارای سیلاب های اند که  
آنرا به نام بار *Bar* یاد میکنند.  
یعنی تعداد چند ماتره نظر  
خواص تال داخل یک بار گجانیده

بقیه از ص (م) ۷

# مدیر صاحب

کشت و مات

عارض: مدیر صاحب حالاً خوا  
کار مرا اجرا کنید!  
مدیر: معجب آدم شله استی،  
نزاکت راهم نمی نم، بیشتر  
دیدی که باختم و جگر خون شدم،  
دروقت جگر خونی هم آدم کسار  
کرده می تواند؟  
عارض: پس حالا چطور کنم؟  
مدیر: فردا بیا.  
نوشته: احمد شکیب

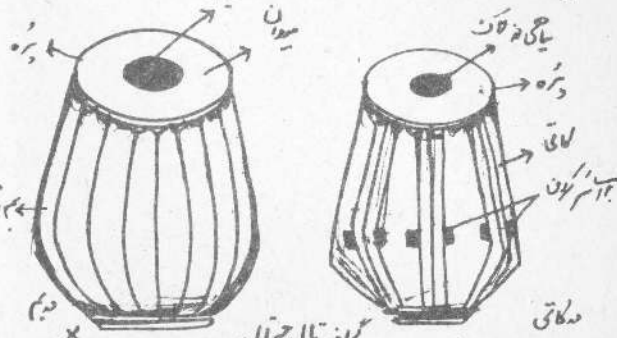
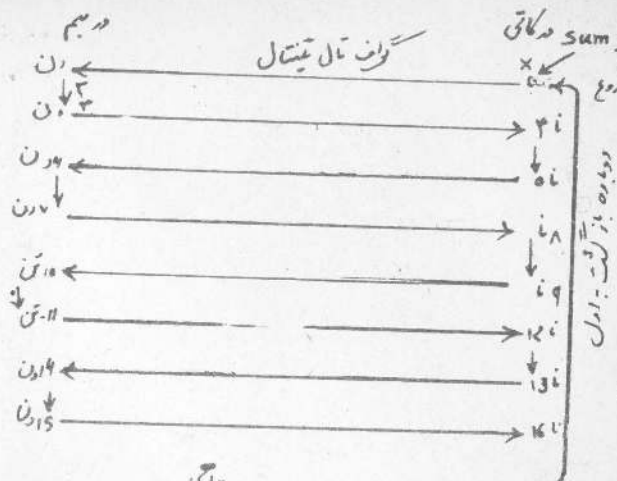
بچه به دفتر آمده بودم، مدییر  
صاحب مامورین از جمله از خودگی  
های ما است اگر چنین نمی بود  
حالم زاری بود، مدیر صاحب اینبار  
نیل خود را در مقابل اسپت  
تبدیل کردم.  
مدیر: اینه رخ خود را یک خانه  
به عقب آوردم.  
مامور: مدیر صاحب این هم

## دوگانه های بد هم چسبیده



ورزش شنا و اسکول سواری انجام  
دهند.  
لاله ولادن به خبرنگاران  
خارجی گفتند: ما برای انجام  
امور روزمره خود مشکلی نداریم  
و در همه موارد نیاز هم توانستیم  
نظر داریم اما اگر به ما مطمئن  
داده شود بدون این که یکی  
ازماندای دیگری شود با هم  
جراحی از هم جدا شویم، از این  
موضوع استقبال می کنم و بسیار  
خوشحالم می شوم.  
لاله ولادن از ناحیه سینه  
یکدیگر چسبیده اند و تاکنون  
دو دکتر ایرانی و برخی از دکتران  
آلمان که آنان را معاینه کرده اند  
هیچکدام جدا سازی آنان را به خاطر  
مخاطرات احتمالی قتل نگردانند.  
بنقل از روزنامه «کیهان» هوایی  
چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی  
که در تهران به سر می برسدند  
هوتل لاله تهران با دو دوگانه  
کی به هم چسبیده ایرانی  
دیدار و گفت و گو کردند.  
در این دیدار لاله ولادن  
صحافیان دوگانه کی های به هم  
چسبیده از خبرنگاران خارجی  
خواستند تا با انعکاس گزارشی  
از وضعیت زنده گی آنان موجب  
شوند تا دو کشور جهان امکان  
جدا سازی آن دو را صورت  
بررسی قرار دهند.  
دوگانه کی های به هم چسبیده  
که هر دو دختر هستند شانزده  
سال پیش چشم به جهان گشودند  
دو دوگانه کی از شاگردان ممتاز  
وقاد رند فعالیتهای مادی و حتی



ماتره سم یا گریباید همزمان با سر  
اساسی Home-note یا کهرج  
نواخته شود. تمام ضربه های دیگر  
مثلاً در تیتال به جز از ضربه های  
۱۲-۹-۵ که در فوق بیست  
Bar-line ها یا خطوطی  
باری نشان داده شد با فشار  
عادی و ضربه های ۱۲-۵ کی بی  
فشار ترولی ضعیف تر نسبت به گری  
تا بیلاب هاراجد اکتد و ضربه شماره  
۹ نواخته نمی شود که به نام خالی  
یاد می گردد بلکه طبله نواز در بار  
خالی دست خود را کمی در ویس کند  
و بایک موجه خفیف لحظه اجرا و  
نشان می دهد. این تغییرات  
فشار در تشخیص ضربه هاد رنقاط  
مختلف زمانی در داخل حدود  
سایکل تیتال به هنرمایی منحیث  
کل لطافت بیشتر و موزن تر می دهد.  
از همین سبب است که مقیاسات  
زمانی دارای هنر گاری به صورت  
اختصاصی در موسیقی کلاسیک  
آر می رود.  
مثلاً در شکل خیال ((نوع موسیقی-  
کلاسیک)) بعضی موسیقی نوازان



# ورزش

هنه کنده : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند  
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا  
اشترک نموده بودند .

سابقات در فاصله های  
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر  
سورت گرفت . ریگتف بولچاک  
کپتان تیم قایق رانی پولند  
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان  
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق  
پیمود و در نتیجه پولندی ها  
بصورت گروهی در مقام اول قرار  
گرفتند .

## مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف  
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست  
که در آن مسابقات مختلف روی  
آپ انجلم داده میشود . یکی از  
آن ها مسابقه قایق رانی بوده  
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر  
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً  
بهترین و بهترین دوز مسابقات  
مالافون قایق رانی دایر کردید .



## بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله  
وسایل حمل و نقل انفرادی به  
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر  
به یک وسیله دلچسپ سپورتی  
نیز بدل شده و چهره های را  
در همه جا به ویژه در کشورهای  
سراحد آرم که با معارفت زیاد  
میتوانند فاصله های دور را در  
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل  
پیمایند و در مسابقات بایسکل  
رانی ، موفقیت های درخشانی  
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان  
محمد احسان است که ۲۲ بهار  
زنده گی ریاضت سرگذراند



است از زمانیکه وی به شرکت  
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت  
خته توانسته است فاصله ۱۲  
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه  
طی نماید که در نتیجه مقام نهم  
مانی را حاصل کرده و در یکی از  
سابقات اخیر که به راه افتاده  
بود ، رکورد تازه بی رانیز به  
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه  
میان همقطاران خود قام ساخت  
که این یکی از فضا های سپورتی  
تازه او در این زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات  
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش  
بنام اظهار داشت

از سال ۱۳۶۱ بدین سو  
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های  
به دست آورم که مورد توجه  
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز  
بهترین مسابقه در داخل کشور  
و در دو مسابقه جهانی در خان  
کشور شرکت ورزیده ام که در همه  
سابقات یاد شده ، توانسته ام  
بزرگه مقام اول در دو مسابقه  
و دو مدال طلا ، چهار کپ نقره ای  
و چند برنانه های متعدد در رتبه  
دست آورم ، هم اکنون در سطح  
کشور جای اول را دارم .

او افزود : از سال ۱۳۶۱ ایامه  
کلب شخصی را به نام افتخار  
گرفته ام ، خوشم در هر  
این که تمرین منظم ، شمار  
از جوانان ملات مند کاتب ،  
محلان ، سربازان راه تحت  
تربیه گرفته ام که در این شان  
چهره های ستازی که دارای  
مقام اول گردیده اند ، هم  
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش -  
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟  
پاسخ میگوید : دوش برای جا  
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر  
واقع میشود اما نفس را بخته  
نیسازد .

بایسکل رانی نفس را بخته  
ساخته و حرکات بدن را تمایل  
و منظم میسازد . آموزن سیران

بقیه در صفحه (۱۰۳)

# ورزش

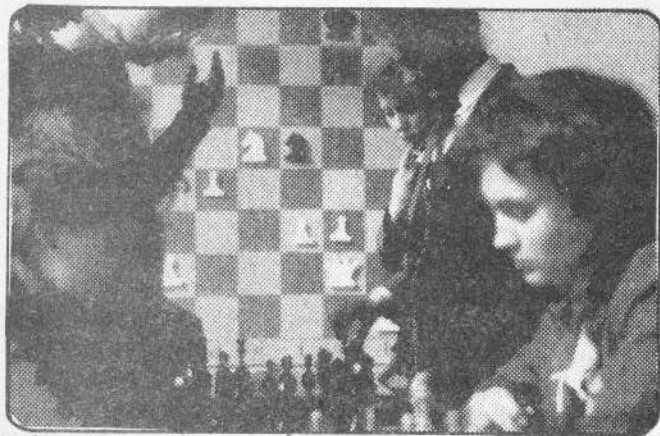
## اسپار تاکیاد هیوین

انجمن ورزشی (اسپار تاکیاد هیوین) بولده مسابقات اسپار تاکیاد هیوین را سازماندهی کرده درین مسابقات انسانهای مسیحی که سبورت را ادامه میدهند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های اتلیتیک، خفیه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، هم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلومهای سبورتی به برندگان اهدا کردید اما همتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و هوگی خود را داشت، بدین ترتیب مسیحیین حضور کامل الحضور و جمعه شده بودند.



## رویدادها و ورزشی

ورزشکاران کوبایی در مسابقات امریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور آمریکای جنوبی به دست آوردند. در این مسابقات (۲۰۰) ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران هسپانیایی در تگال در شهر هاوانا در دور هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵۰ مدال طلا، ۱۸۰ مدال نقره و ۱۰۰ مدال برنز به دست آورد. فاصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کوبایی لوئیس بوئیو در مسابقه خیمیز به دست آورد. این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.



از مهر صوفیه در نخستین مسابقه بر طرین باز هسپانیای سان میگوئل ظله حاصل نمود. در این مسابقات، بهترین طرین بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز ممتاز گردیدند. این مسابقات به هجتم سویسی در ۱۲ دور پایان یافت.

## نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرین میان دختران سالک مختلف زیر سن ۱۲ سال در مهر صوفیه گنابلیت مارگریتا طرین باز جوان

## مسابقات آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ امتربه سبک آزاد که در ایالات متحده امریکا ایر کرد پده ل کاربونار با زاینالیا نامله یاد شده را در یک دقیقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و مد سود از جاپان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.



به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفتند در دور دوم لسه ملاسی با وجود لیاقت کار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتمه یافت. در فرجام آرزو دام کسه به تهرنات متداوم خود زهر نظر تهرنات سرج به هردو تهم ا دامه بد هم وب خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هر ما بتوانیم مسابقات دستار را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را داشته تا حال دو حال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کپ و چندین نقد پیرانه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاری توانستم مظم اول را کابی نمایم همیشه با تفاوت نمره کم سابقه از انجم داده ام، از لحاظ وسایل سبورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من در مسابقات دوستانه بالسه ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

## هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لسه زخونه: از سال ۱۳۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۳۶۵ باسکتبال بازی میکم. اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال نفر دو هم هست. تاکنون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در -

# کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.  
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟  
 اولی: درباره اینکه خیلوس (کم حرف) است.

# کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند  
 اولی پرسید:  
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟  
 دومی جواب داد: نمی دانم.  
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟  
 اولی: نه خوشتر نمی آید.  
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

# نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟  
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.  
 اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟  
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.  
 ارسالی: همایون سعیدی

# چندک

## شش ساعت

هزارنکه با رنگرز مو اینجاست نه هر که مشوه نماید سگرتزی اند

\*\*\*

صراحی چون شود خالی جدا بپمانه میگردد

که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

\*\*\*

چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده

که آمریشت میزش عشق بازی را بنا کرده

\*\*\*

مه قربانت شوم ای سونسی بوش

که ما مواز نظر گشته فراموش ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

# رفع کپک

شخصی در یک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به خنل برد.  
 مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:  
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.

مراجعه کننده جواب داد:  
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رفع آن پت کپک میکنم.

ارسانی:

محمد ظریف ظفر کوهرستانی



# شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:  
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شما را تقویت نموده و هم از ریزش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن یک بوتل شامپوی



بعد از استعمال

قبل از استعمال

# چيستگان و کيستگان

آن چيست که دلخراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،  
المعاشيدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن کيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی  
و در بندر ؟

جواب : مامور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب  
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن کيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد  
اوپه راست ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی -  
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن کيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش  
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن کيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده  
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن کيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند  
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل  
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شمبه طنز مجله ساورن برای نخستین بار چيستگان و  
وکيستگان های طنزي را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر  
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا  
به من بدهید .  
تاجر : پول سواهندارم ، حساب  
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .  
گدا : پس لطفاً يك افغانی را  
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)  
تحويل کنید .

فرستنده :  
رویا تنها خوکهایسی

# گدای سال

# بازی با دوبیتی‌ها

سرمد دردمیکه الله تود انسی  
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشت زارو حیرانم گل من  
به قرن بهست بی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت  
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانی  
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد  
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

# رضایت

دود ختر با هم گرم گفتگو بود نسد  
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا با فرید  
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

رازدل و جان دوست داشتید؟  
دوس: مرالز او هیچ خوشم

نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر  
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم

تابه خواستگاری من بجایید...  
ارسالی: خاطره پورزاد



مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هاراببین.  
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر که در زیر  
عکس مایکل جکسن نوشته کرده  
اند (مایکل جکسن اوازخوان  
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما  
انقدر نااهم استیم که مایکل -  
جکسن را نشناسیم.  
من حتی میدانم که او در خور  
دنی هاروشیدنی هاجه چیز  
را خوش دارد.



سلام سنگس

فرید: واقعا که اینها بسیار  
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر که در  
زیر عکس این نفر، تنها نوشته  
کرده اند (سلام سنگس).  
حالا ما چه بفایم که این  
ادم چه کاره است و از کجاست  
است.



# مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر  
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره  
گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب  
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده  
خدا حافظ.

عارض: مدیر صاحب، ورقه  
عرض مرا اجرا کردین؟

مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینسه  
بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!  
همو ورقه عرض را که دیروز  
آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مامور: به زورچی کشت دادی  
عارض: مدیر صاحب!

مامور: بالاخره مدیر صاحب یک  
سوار پیش شدی اینسه کشت خود را  
پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.  
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۲

بقیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت  
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!  
مدیر: صبر کتو که فکر کنم،

اینه قلم را حرکت نادم.  
مامور: بسیار عالی اینسه مهم  
بیاده تا تریبه مفت گرفتیم.

عارض: مدیر صاحب، بسا  
معدرت مسئله کارهای من چطور  
شده؟

مدیر: یک لحظه...  
مامور: برو مدیر صاحب!

مدیر: نمی‌فایم که عرضه را که  
ششماه پیش سپرده بودم اجرا  
شده پاتی خوب بهر صورت، اینسه

دفتر را درخانه سفید آوردم.  
مامور: خوب مدیر صاحب اینسه  
بیاده را پیش کردم.

جرتگه، جرتگه، جرتگه...  
بلی!

مهربانی بفرمایین!  
مدیر صاحب، تلفون برای

مها اسک!

# شمس‌البدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما  
چنین رایج است که برای هر  
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند  
که این عمل به منفعلمو مایه میل  
شده است .  
که شمس الدین متخلص به  
جدوی نیز از قربانیان این منفعنه  
است ، به خاطریکه او یک ریاضی  
دان است اما از ریخت بد که او رایسه  
حیث زور نالهست در یکی از نشریه  
ها استفاده نموده اند .  
بیا باید ببینیم که چه گزارش مید-  
هد .  
رابورنمبر ( ۱۱۴ ) :  
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه  
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه در چارراهی چارقلعه  
چارنفر به جان هم ریختند ، که  
به نس چار پایها جنگوی میکردند ،  
که از جمله چارنفرم کورنفر چاری  
کازمه باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاری سه  
دندان نفر اولی ، چار دندان نفر  
دومی و دندان نفر سومی را  
صودا به زمین سقوط داد .  
که ۴۱ + ۲۳ = ۶۴ می شود  
شخص اول از خوردن چار  
بوکس مسلسل ، به زمین خورد  
ومثل خط مستقیم به سمتی  
زمین منطبق شد . شخص دومی  
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی  
بود که مانند خط منحنی به جوی  
پراز کثافات پرتاب شد . و سومی  
که خود راتنها یافت میخواست  
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چاری  
بازدن سیلی نرم وگرم او را چار پلاق  
به زمین انداخت .  
و چاری که برهه غالب شده بود  
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را  
دستگیر نکند ، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چاری با موتر  
لاری پراز چار تراش تصادم کرد  
ومانند تیر به انعکاس کند دو سطره  
بعد از برخورد با موتر به فاصله  
۰ اکلومتر در افتاد .  
در همین لحظه موتری که شکل  
حیططیور داشت آمد و چهار نفر  
از آن پایین شده و چار جنگجو را  
چار دست و چار پایه موتر انداختند  
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن  
از جهلستون و شش درک  
به شفاخانه چار صد بستر  
رسید و برای چار نفر جنگ جو  
در چار اتاق یک یک چیرکت دادند  
که بعد از ۴ روز چار نفر صحنه  
یاب شد ندوبه ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه روز ۴۴ لم از شفاخانه ۰۰  
بستر مرخص شدند .  
ارسالی :  
احمد ولید امانزی وردک

# ریا عینا عمیری

آزار ما جمعیت آیین منست  
تیرنگه و نریب مذ هب و دین منست  
بی رشوه بی واسطه کاری نکم  
چون آمرشعبه یار دیرین منست  
در هر طریقی که بیرو باری بود با سببه  
ایستاده زن و مرد هزاری بوده است  
یا تا نکی بود که روزهای تپل است  
باشعبده بازی بی کاری بوده است  
این موتر چوری سبب می گذرد  
از پیش نظریه انج و د بی گذرد  
مفلسم مفلسان د یگر چه خوری  
بابای پواده رو که شب می گذرد  
نانوای مرا خرابی از کینه تست  
چنگی خمیر عادت د برینه تست  
دونان جووه بی توستم نکند  
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست  
تفتیش بیاتام نرخها نخورم  
این یک لب نان را خنیمه شمم  
زان پیش که بو طرف زکارت کردی  
هدم ست شده کسه مردم بدرم  
بی موتر بنتر زستن نتوانم  
بی پای کشی ، بارتن نتوانم  
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی  
اوسره کشد بردیده من نتوانم



رهبري از عقب صدا زد و گفت  
اي صفا دختر اي طناباز  
بيچه بر بروت مسوي درواز  
روي گشتانده انكه بود جلو

## پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر  
برسيدند كه: بيشتر از همه براي  
كرد عاميكنيد ؟  
دهاتي پاسخ گفت :  
براي اسبهاي اربابان، زيرا  
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان  
حتما بر دوش ما دهانان سوار  
خواهند شد .  
ترجمه از حميد خراساني



# از پدر كلامه تا پسر

✘ پدر كلانم مادرش را ( ننه ) ميگفت ، بدن مادرش را (بوي)  
ميگفت ، خودم مادر را ( مادرا ) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)  
ميگويد .

✘ پدر كلانم ( بزني بهادرا ) وقت بود بدن (كلكه ) نهرسود  
خودم بهتل بودم و پسر ( ديبگو ) مياشد .

✘ پدر كلانم ( فالوده ) را دوست ميداشت پدرم ( زاله ) را  
دوست ميداشت خودم ( شيرچ ) را خوش دام و پسر ( آيسكرم )  
را دوست ميدارد .

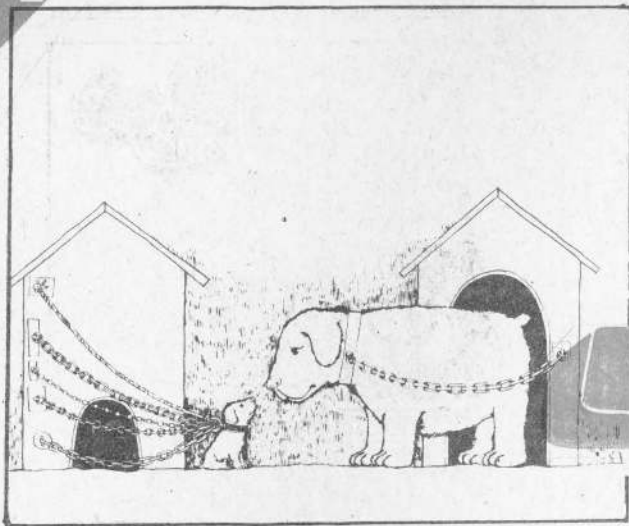
✘ پدر كلانم پور تربت ( استاد قاسم ) را ميخريد ، بدن هكس  
هاي ( استاد بوشنا ) را ميخريد خودم بستكارتهاي ( همماليني ) را  
مي خريدم و پسرم بستكارتهاي ( ماپكل جكسن ) را ميخرد .

✘ پدر كلانم ( اتن ) مينداخت پدرم ( چاچا ) ميرقصيد خودم  
( دانس ) ميكردم و پسر ( برك دانس ) ميرقصد .

✘ پدر كلانم ( داستان ) مينوشت پدرم ( عريضه نويس ) بسود  
خودم ( مکتوب ) مينوشتم و پسر ( نامه عاشقانه ) مينويسد .

✘ پدر كلانم وقتی خواست طوري كند ( دم دروازه حيلم )  
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتی خواست نگاه كند ( از بالاي بلم  
همسايه ) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نمايم  
به ( سراي ليلامي ) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتی  
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مکتب ها  
انتخاب كرد .

نوشته : ميراحمد مطهر



# پیش بینی های

## فالین

### سپاتوون

# دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . ( البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟ )

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . ( شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن )

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزند و از آن سبقت می جویند . ( البته در دیر چاپ شدن )

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . ( اگر دفاتر آن به کدام جای دیگری نقل مکان کند )

د رموسیقی به برك دانس دسترسى دان .

س : مشوق شماعه برك دانس کیست ؟

ج : درخانه مشوق اصلولام مه می یعنی ( مادر ) است اما مشون دیگر نلمهای هندی به خصوص رقص های متن و گویندا است و میخوام از آن ها بهیروز می کنم .

س : از مسوولین شاروالی چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس لوکس خصوصاً سامان آرایشی را کنترل کنند .

س : چه ارمان و آرزو دارید که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم و در آن جا در نلمهای هندی کار کنم تا خدمتی به مردم خود کرد به باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید ؟

ج : اسم من بیژن تخلصم (( جیمی )) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه توانستید شاگرد ممتاز صنف شوید ؟

ج : به خاطر یک دوره پی یعنی بدم در بوئنای ما استاد است . س : در ساحه بهبود وضع تدریس در بوئنون چی نظیر دارید ؟

ج : باید يك آرایشگاه در بوئنون افتتاح شود تا مشکلات بعضی دختران و اکثر پسران حل شود .

س : شماعه حبت يك شاگرد ممتاز آيا هراز درس به کدام رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی سروکار دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش بسیار علاقه دارم خصوصاً به کریمول .

# تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله اول به خانه آدم می آید و بعد خساره وارد میکند اما همروس اول خساره وارد میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی دومی اصلاً بپراهن ندارد . فرستنده : خاطره جبرئیل





# د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یو څه کارنده چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سامارونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :  
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟  
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږ څه نیږه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :  
 - وای چې دې تونمیزا یا سو د کولموشولو او چپ د کولو په ریاست کې د خوازه او اوز د خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

دفتر کې د سیزله باسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :  
 - یوه ورځ مې د سهار په نهمه بجې د واردي اوسا دې کتاب سر ته کېښود او د سیز له باسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وېس خورلې وي ، زه یې راوینم . کوم . اوسې کله د مازد پکړخلور . نهی چې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .  
 دوهم ته چې د پور خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو بسوري واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :  
 - ستاد مې د نهمې ورسي خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر خوب د نهمې مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ به د دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوینم کړي ، نو خداي خبر چې تر کومه به ویده وم .  
 د نهم مامور چې د دوي په خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، د خپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباخاوه ، په پټو سترگو وروسته وویل :  
 - د دغه شې خوب دي . . .  
 خوب زما غوندې وي چېسی د پنجنلې په ورځ مې سهار په دفتر کې سره سیز کېښود او خوب وړي م ، کله چې د شنبه په سهارونو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې



**پنجاره**  
**مستی**  
 اتم و اول کاتب پاڅون

## د پارک ونه

هوکی (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کوربه انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده له بیولې ، خوزیا شونډو د تلدي له لاسه پرتې نیولې دي . زه له سلیجو ، طوفانونو ، تیگو ، تیگیو اړو ، چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان م . خو هغه په بیخما زړه خوږې خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .

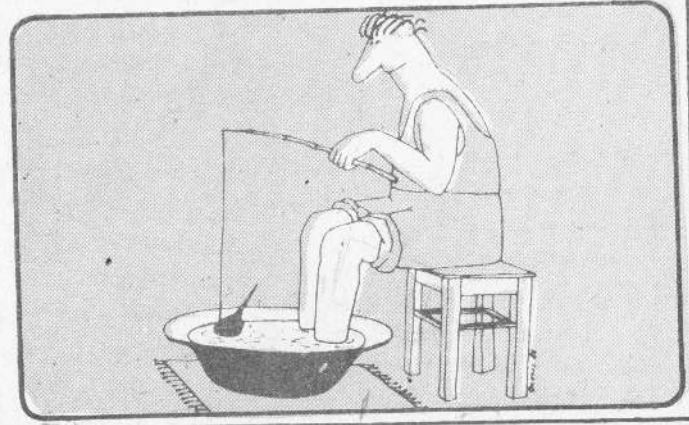
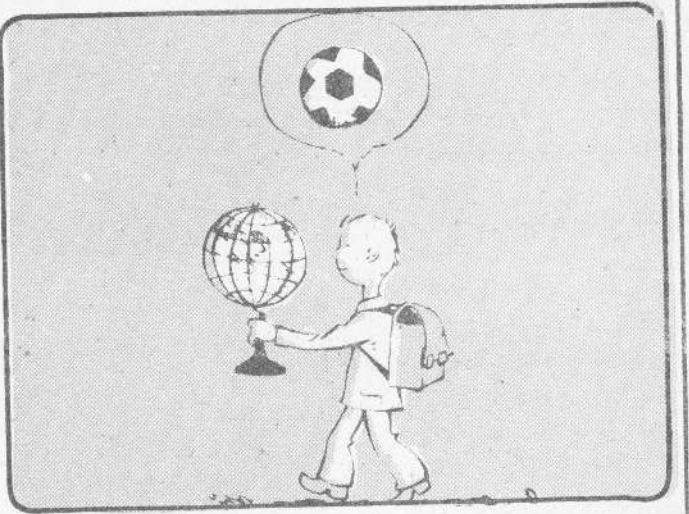
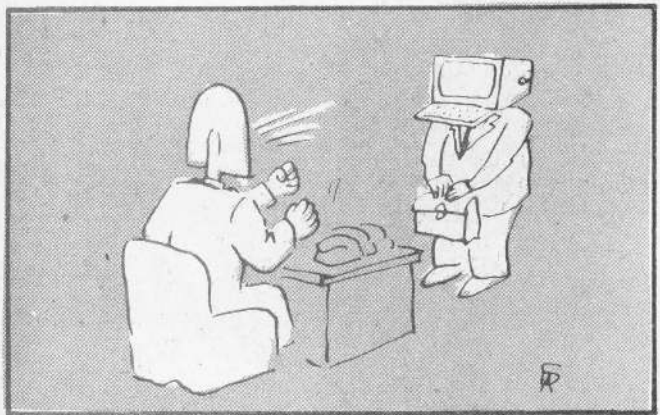
# علمی مرکز

په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو یې او خبرې بیلې ، بیلې دي همد ا شان د پوهانو نظرونه هم بیل ، بیل دي .  
 خو چې کله د پنجاهه هتسې بیا تګرې خبريال په دی باب له آ شپز باشی صیب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :  
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آ شپز خانی د دود کتنې په تلسکوپ کې د علمکې د کړمې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د اراته ثابت شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکې د اوسیدونکو له خوا په زړه سوړې ، سوړې دي . که څه هم لعینې خا . ا . ک . تجربې خیر ونکو او پوهان دغه سوړې کیدل د علمکې پرمخ د زړوي وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، مخو زما د خپر نو او تجربې په نتیجه کې پورته نظریه په دوهم قدم کې د بحث وړ ده .  
 خبريال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې سر - خوا دي ؟  
 - زما نظریه هسې خوشس نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې بشپړه کړیده خبريال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په څه - ډول ابلاغ کړي ؟  
 - : نتیجه د لمر غوندې روښان ده . . . اوزون بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوړې کړيدي . خبريال : ونه پوهیدم . . .  
 - : تعجب کم چې پهنه دي ساده خبرو دي سرته خلاصینز - ي . . .  
 خبريال : آ شپز باشی صیب د ا خیره تاسی ته ساده برینس هر څوک ستاسی په خیر علمسې پراخ لید نه لري . . . کسهر یانې وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .  
 - : په دې راوروسته وختونو کې د بنا ر ترخونه د ویره لوړ شول چې د علمکې له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوړې کولو سره امکان لري چې د مریخ د کړي په مارکیټونو کې هم ستونزه اوکړ - کچې رامنځ ته کړي . د دې لاسه پاره چې د اوزون په تې او سوړې زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نوبه کار ده چې په بنا ر ونسو کسی د ترخونو د لوړید و مخه ونیول شسې .

## خبري او پېري

کوي - چې داسی ده ، نو د اخصوص بانک څه شی ده ؟  
 - اخصوص بانک هغه بانک ده چې د پورته ذکر شوي اخصوص تشبث په وسیله راټوله شوي وي .  
 - دا اخصوص د رسره وینله ، څه داراته ورا په چې اخصوص مشورا څه ډول وي ؟  
 - تاته زما له پلره اخصوص مشورا داده چې نور د نسی اخصوصی پوښتنی مه کوه ، بلکه چې د نورو په اخصوصیاتو کې گوتی وهل ، د اخصوصی اخصوصی خلکو له خوښی ي ،



# کاشکی

کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد یوې ستري موسسې یا هم وای قرار ادي د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بچسې .  
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حساب هاد نسی یا هم جیره کم رسمی منفازه دار وای خرخولای مې د پکونه او کاسسې چې بچسې گسې دوران دي د هماغه عقلا نمان ته گتس خوشس کیسی

# شطرنج بیاموز

## چند مشورۀ میثودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای  
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحات ضمنی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارایه میدادیم که رعایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فایده نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب و رزق جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید. مبادا :

الف) حریف تان سواری را

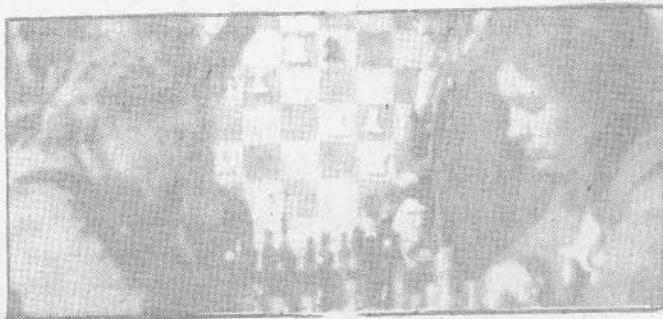
بدون قوه رها کرده که شما بتوانید آن را بگیرید و یا با لای آن حمله بر شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما با پشت در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه می شهود نباشد، و شما نمیتوانید که چس نقشه بی را به پیش ببرید، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است و یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کنید.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نهوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودیم وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشند تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نماید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارایه خواهیم کرد.



## موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب آ ۱۴ و هر ۹ هزار خانواده دارند.

## گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۲۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

## بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

## وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئید، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

## قدیمی ترین شهر

ثابت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، زریکو است، راد یو اکتیویته نغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

## مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

## کشور جهانگردها

طبق احصائیه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می‌رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد جدید برایی از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

## آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرصا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

## پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل نهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۰ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

# میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په تویدو اود د پیوسر وتود و په رامینختسه کید و د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی اوهیخ ورته نه دی باتی شوی ه یوازی - د یوه اوانگر وریاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانعسر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورسی دهستی .

د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری اوپریشانی به مخه کړیدی اوسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی بداسی معلومی ی چی قوس می لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسدی په خوب کی حد ودری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکساره ( میراث ) غواری د چامسیرات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی د قبضه وکړی خودی بلخان هغه خیره به وریاده شوه . چی دجر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (ا هر خوک چی د سالم زمکوته وړاندی شوه سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وسپارل شی . دی خبری به لسی آرام کړ اوهم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده اوفیسی ختیر ه یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی په (۱۹) مخ کی

# سمنگان

# جوانه یی



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟

زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لایه لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابو عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و دیگر را ، اما بود و نبود ،

و ماند و ماند ، همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد بر گاموحتی تا هنوز مضمحل نگردید آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوهارنه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیره گویند زنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فراگرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، بی تاثیر از این جریان سلط ، نتواند بود . اما از دهه

اخیر که میایستنی چشم امیدي داشته در پیشگاه که واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا نروزد ، روند سلط در زنده کی ، امروزین ما ، توجه به مسایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است . ما به جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد ( ص ) میفرمود : (( کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کسی معنوی نیز نخواهد داشت )) و ابودر میگفت : (( اگر فقر ، از در پیچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بیرون شود ))

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، گوئی سلط کسانانی اند که : (( درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند )) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهی و نه هم میدانم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که سلط اند ( هدتم سلط سیاسی نیست ) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هراسان تر . چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حال جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلنند نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند سلط

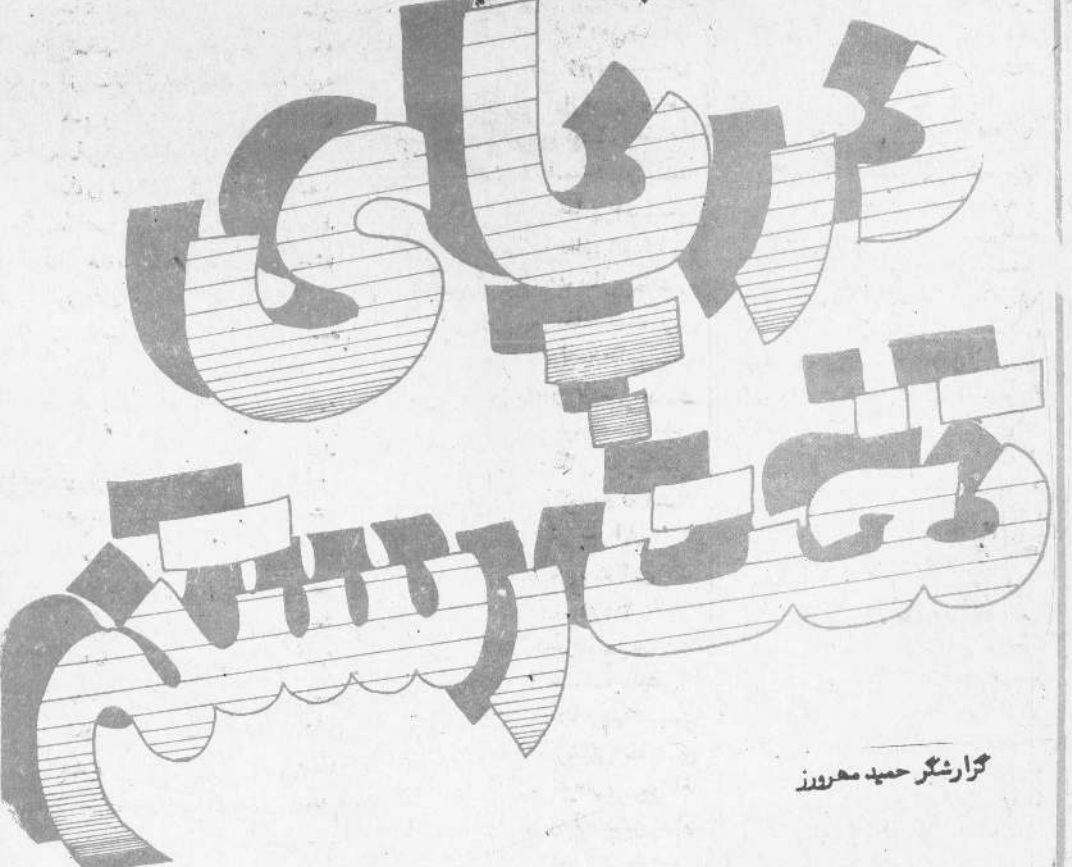
به رنگ جمع در آیند و به تعبیر رضا براهنی : (( همس شونند نه طلا )) زیرا برای آنان نه تشویقست و نه هم محیط مسا - هدی .

با آنهم سیاس آنانیرا که همچنان ، پابرجا در سنگر هنر و فرهنگ نهفته اند ، و دلشان را ، (( در نیلک چوبیس منواز ند )) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد و بر کار احمد رشاد است ، وی به سال ۱۳۴۳ در سمنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - از لیسه ایک ( که چند سال پیش قرار بود ، فردوس بنامندش اما نشده که نقد ) فراغت حاصل کرد ، و پس از پایان یافتن خدمت سربازی ، اکنون به صفت مکرتر مسوول جریده سمنگان کار میکند با او نشستی داشته کوتاه ، که اینک خدمت تان پیشکش میداریم .

- از چه مدت بدینسو به این هنر رو آورده اید ، و چی گونه ؟

- حدود چهار سال پیش ، چی گونه کی آن را مشخصاً نیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم و میگردم که هرگاه وسایل نقاشی را به دست میگیرم ، و چیزی روی کاغذ ترسم میکنم ، نوح احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این مساله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه ( ۱۰۱ )



گزارشگر حمید مهرروز

# زیبایی

سیرساند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا - لهوس . وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن دارستن . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کسبی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی سرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد و سزای از زندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :  
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)  
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای اغواگرانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم . من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بستی و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشا جره و سیاحت برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بیاقتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دست بردن نباید نتیجه گرفت که رهزنی بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی - رهزنان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهزنان بهنا - گامی رویرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آنها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو می کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیجویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاندوخت ، خود دار و احتیاط بود . سپس غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساسی بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف میکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمی کنیم . عمران چیزیکه عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم برنسیب های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخوایم ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :  
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟  
پاسخ ما این است :  
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . چوچیه ، پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به این سبب گا و از آن میگریزد .  
حس کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانیستی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناید بوری وجود دارد .  
مکن بگویند :  
(تضاد آشتی ناید بر برای چی ؟)  
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و داب هلاک گردید و این رنج و عذاب را برای دیگران نیز روانید . غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، - ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل - ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا به متضاد و ستاره گان را میکشند ، زمانه آن دارد و بدینگونه بالهیت در - تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزش که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپرو دام ، به دور یک نقطه جرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیعده گی چیز زیبا را - مشاهده مینمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز - دیوانه وار فرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هاییکه مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تاشی را که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، بادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها - بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . با - لمقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نگویند . ما با زمانه - های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیزو زیبایی ، میان ویشو و لگامی تعادل کامل وجود دارد . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که افراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حسیات او

# طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸

الکولین مزمن به وجود می آید :  
این گونه اختلالات Psychoses  
در مرحله دوم و سوم الکولیزم  
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی  
اشکال عمده آن تذکره بعمل  
می آید :

## ۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد  
بوده و یکی از اشکال شایع  
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-  
لت غالباً چند ساعت و یا چند  
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء  
به وجود می آید و به صورت آنی و  
حاد تبارز میکند ، علام آن در  
شروع به صورت تشوشات خوا-  
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با  
یک حالت ترس واضطراب ، سر  
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی  
استفرغات ، رشه و حالت متو-  
حس و تهوع میباشد ، بعد از آن  
بی خوابی زیاد شده و برسامات  
به شکل دیدن حیوانات از قبیل  
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر  
حشرات و حتی حیوانات عجیب و  
غریب به وجود می آید . تمام این  
علام از طرف شب شدید شده و  
شخص در یک حالت تهج شدید  
روحي و حركي قرار می آید .  
درین حالت مرض شخص هم برای  
خود و هم دیگران خطرناک بوده  
و ضرورت به محافظت جدی بود قهقی  
داشته و باید به زودی به شفای  
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار  
بگیرد .

## (برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

## Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت  
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند  
که در صورت حاد به شکل شنیدن  
صداهای تهدید آمیز و تمه کند  
میباشد ، شخص الکولیک این  
صد اها را میشنود بدون این که  
و اتعاً صداهای وجود داشته  
باشند ، شخص درین حالت به  
اضطراب شدید ، ترس ، یاس  
و ناامیدی دچار می باشد ، برای  
نجات خود فرار میکند ، به دفاع  
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم  
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-  
هنگامی که اود صفای غیر قابل  
بیان است ، در صلح نیز است اگر  
زیبایی را از هوا و غرایز جدا  
نمازیم ، آن رابه دست آورد  
نمیتوانیم . انسانی که از درك  
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای  
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او  
توانمندی غرض نشانده ن عطش خود  
را ندارد ، بل هنوز او را شعله و ر  
ترمی سازد ، یک چنین در کسی  
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما  
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از  
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-  
زیبایی باید دوری جست . آن ها  
راه رابه سوی غنای روح مینهند و  
هوشار میدانند که در این راه  
باخت وجود دارد . اما حقیقت  
این است که باید ، برای درك  
مکمل زیبایی ، در وجود خویش  
خویشتن داری را ، پرورش داد .  
هدف برهنه نیز در همین نهفته  
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح  
ازمن میتواند بپرسند :  
( برای چی و بر بنیای چی-  
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟ )  
درك این مسأله مشکل نیست و  
برای چی انسان کار میکند و طلب  
می آموزد و برای چی حسن زیبایی  
به وی لازم است ؟ پیش از آن که  
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم  
به این نکته درنگ نمایم که برای  
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،  
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی  
اشکار میخورد ، در این صورت  
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی  
پیدا میشود ، ولی هنگامی که  
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم  
بین این دو مفهوم خطی را رسم  
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب  
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا  
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی  
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و  
فرع و جزوکل ، خوشنود میبوم . آن  
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی  
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،  
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت  
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان  
حذف مینماید . چیزیکه داری -  
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای  
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه ( ۶۶ )

میگردد .  
در صورت برسامات مزمن بیمار  
گاه گاه هر صد اه ای متهم کند ،  
تهدید کند و غیر را میشنود  
که ممکن است چندین ماه و یا  
سال دوام کند ، شخص رابطه  
خود را با خود و واقعیت های  
بیرونی آن قدر از دست میدهد .  
۲- هذیانات سو ظن در  
الکول ها :

نزد شخص یک حالت ترس  
و اضطراب از اثر موجود است  
دشمن خیالی و تعقیب شدن  
بیمار به وسیله آن ها موجود  
میباشد ، این گونه اشخاص  
هر نوع حرکات و حرف های  
دیگران را نفی دشمنی و یا تهدید  
به خود تلقی میکنند ، این حالت  
ممکن است چندین ماه دوام کند .  
این حالت غالباً در بیمارانی  
که بیشتر از ۴ سال دارند  
و شخصیت شان به صورت آشکارا  
از اثر الکول تغییر کرده است ،  
به وجود می آید که اهسته اهسته  
به یک بد گمانی  
داهی تبدیل خوردیده و شخص  
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه  
شواهد و اسناد نمیتوان از این  
بد گمانی هذیانی منصرف سا-  
خت ، ممکن است یک مرد معاب  
به این بد گمانی هذیانی خانصر  
راد دشمن خیالی خود بند داشته  
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-  
کوب کند ، معمولاً این حالات با  
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .  
۳- بیماری کورساکوف  
ف ( Korsakov ) : که از  
اثر الکولین مزمن به وجود می آید  
و علام روانی طور است که عملیه  
دقت و وظایف حافظه به اختلال  
دچار گردد و به تشخیص orientation

بقیه در صفحه ( ۹۵ )

# دلیپ کمار ..

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت گسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای بی چنان هنرمندی نگه میکند که از والایی مقلد و توانای هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف های وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنر در کارگردان های یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان پیمان مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنر پیشه، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسفی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش نهایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با قریظ و انتقاد بایروس و تفاوت قرار میگیرد.

دلیپ ترین کارنامه بی شک فلم، این است که باید تماشای چهره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موهه مو از آن برداشته شود. اگر چنین کاری را یک کارگردان یا یک هنر پیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کار های ادبی و بر اساس آن، پیوسته می شود، ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهترین بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با سیکانس بندی یک فلمنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلمنامه ها باید تمام داستان، دیگرگون شود و همین دیگر گونیست که خواننده داستان، وقتی به حیطه بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت ها فرق کرد و مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختصری داستان را امیداند. و لیس در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیگر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پلای گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر پیشه با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جابه کار هایم خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلمهای زیاده ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوبت لادین وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوپر، پیتی دیوس انگر دبرگمن)) که هنر پیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سالی بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهایم با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانیته)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار است در حالیکه این تصور تجربه رابالایی یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر است به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، بر افسس حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به ارزش ها و خواسته هایم میپانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شمشیر بر را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه استم و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تامل وجود احساس کم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تامل و سندی تحصیلی هم دارند. ماه این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مسمها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شویید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانیید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت ترس دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند .

همچنان، نقشهای مرا در- فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید .

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم ها قبول شده است آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید ؟

این بلائی بعد زمان، شرایط و مدت نیست قرینست که مادر آن، زنده گی میبایم . دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم . ولی باین این است که عهد - داران امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی - امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنرند مردم هند نیست . . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند . من شنیده - ام ما وابسته گر خیلی دیرینه - با مرکز سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم . این حرف ها، در ذهن از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده ام .

آن وقت حرف ها و قصه ها روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن - اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچه ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت مردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهن باقی مانده است . ولی همه این خاطره ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد .

شنیده ام شما شاعر زون - پسند هم استید . فلم ((گنگا اورجمن)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام . من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا خوانده ام و همیشه میخوانم . ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا - کران آن ها .

منظور از ترجمه شعر می شما فرجام عشق و رزی ها با هنر گویم دوست داشتند ای شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید .

من دوست داشته بودم و - دوست داشته بودند . فکرملم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام . من دوست داشتم و با او دوست داشتم . در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است . به هر صورت حرف ها، فراوانند این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشد لذت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن - ندارند . شرایط عصر امروز کاملاً استثنایست . انسانها در رویا - رویی با مسایل زنده گی، به ما شنید - های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند . این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا یی، تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس، نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاهت تاجار، استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از مردم ما ((پس میست)) و یا ((من - گرا)) شده اند . به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است .

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم . مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احوال میشود در حالیکه چنین نیست .

شعایکی از هلاکته مند ان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان می آید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند . من بنابه همین طرز پند - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجمن)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایسه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات باشد، کاپی نبود، آمیزه یی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود . موسیقی هندی بود و خالص بود .

ولی امروز یاد بروز قابل مقایسه نیست . امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سینما اصالت کمتر دیده میشود . نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است - مسوولیت در برابر هنر اصیل، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور . . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود - ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت .

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگویید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است . جی مشعل بهترین فلم منست .

دیگر چی گفتنی ها می دارید .

چون قدری به آثار - سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیبان مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن - گرچه گفتارش بود در بدن - با این تک بیتی فقط از شما تشکر میکنم .



# و حید امید:

## از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میراز شوری کسرت میبندد و تکتهایش با زار ساه میشد او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها را اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنر مندانی) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد ( ! ) دیکسکی و ( ! ) وسیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانها بی نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحنیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آن کشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال نهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگمش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دیده اش را میبندد و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریگارد ها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میجو - سم با دقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گرو موسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلاً احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطشمانه اش میباید که اوسرا یا با میلودی ها و صدای استر از زنده گی میکنند . اندیشه اش را منی بر ایننگه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میروم ، با سخ مقبول خاطر را میبایم : - ( شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را نیز بدید میآورد ، با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصور میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس ایننگه بالاخره بدیده نویند برفتمه شده ، هنر موسیقی است میباید مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میشویم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاود را شایسته دانست .

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میداشتیم شاید کلاسیک میخواندیم .

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شهرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است .

- آهنگهای دری تا آنرا میزد برفتمند یا خارجی را ؟

- (( موزیک استر اد را میبند بزند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد . ))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیکسو واریاسی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- (( تشویق از اینست که تفاوت های آکادمیک جاپشان را به تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین را در عرصه بازتاب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین و ملت باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید و نه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ راهنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راهی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسرا ن ستار بر آگس رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شناسی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه پر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای را نادیده گرفته آنرا ابدال هنری بنامند.

من طی آموزش گانم در عرصه موسیقی که تاسطج ماستر تحصیلات دانم خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگ دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگ را به بیفهمی تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالایش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سردی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده) - پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین تفاوت میباشید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

(( اگر در نفرم شنونده ام باشم باز هم خواهم خوانم ))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

(( دست دادن در آهنگ های اصل مطابقت و همسانی کبیز و شعر و تصنیف صادق باشد. ))

- به نظرتان وضع کنونی موافق استراد در کشور ما چگونه است؟

(( دست عزیز نمیخواهم با ابراز نظری مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شوم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبیعی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیارون گیرنده همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان را برای معرفت با هنر مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ (( منی )) و هیچ (( تو )) نباید در این باب مخالفت کنند. من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم ))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

(( بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشد و تیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم را در این عرصه به علاقه مندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ موافق رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حال هم گروپ گل سخ موافقانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

(( مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برهه های مند ان مستقر میگردند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر هنر یاشم ))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

(( من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلاه های کسرت پار سالم را نیز دانم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد ))

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

(( آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم - آنها که هستند؟ - ما دم که خودش در شعبه تیاتر و تمثیل راد پیرو تلویزیون کار میکنند، بدم خواهم شعله استیور است برادرانم؛ نواد و همراهم - کار هنری تانرا دوست دارم؟ - (دوست دارند و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند))

که د جا د خپښې مسئله وي نو - سالم ته ورځی چی به دې جرگه کی شریک شی . دې د خپرونکي په بلوان دې پیر سرې ته قناعت ورکوي . په بحث کی د آثار په دې نه لیدل کیږي او په ورین تندي د هرچا خپرونه غسوز نیسی . د خپلو خپلوانو آشنایانو تهوس ته همیشه ورځی ، او سی تکلف معاون دې . کم وخت چی کله زیات معنی شم نو خپله راشی اوراته وایي : کماله خبر دې وي دین دې قیمتې شونه دې وینو چېرې چی شنه بنگارې . همیشه په دوستانو گزړې اوبی واره ورځی او د جا نکه ته نه گزړې . چی بلانی نه راشی نوزه هم نه ورځم د دې . خیا لاتو زلمی نه دې . دوستانو ناسته ولاړه ورسره زیاته ده ا هرڅوک چی د ښه خوی خرید ارا د ی .

عالم خان ماته خواب راوړنه اوزه یی وغوښتم اوراته وي ویل : چی کماله ته پوهنې مادڅه شی د باره راغوښتی یی ؟ ما ورته ویل چی عالم خان کاا هرڅه امر چی وی آماده م . ده ماته ویل چی کورنه کی می نورڅلک هم شته چې زه یی سالم تسلیم ولیم . سالم زمانوې د پرد حیا خښتن دې شاید که د خبره زه ورته یاد م کم مانه به وشړم ی او حال پراته ونه وایی . ما عالم خان کاا ته ویل چی په کیسه می لنډ پوه کړه چی کیسه څه ده . عالم خان کاا د سالم بلا راته ویل چی کم وخت چی د سالم مسود ژوند ی وه ما ورته ویل خداي دې بنځنی چی سالم همون دې ، په خپلو خپلوانو ، دوستانو آشنایانو کور کی سترگي وگوزوه او یا که چېرې په سالم پوهنې ی چی دده کوم کورته د خپښی د باره میل دې او د چاکوړی خوبید ی چی ورته خپښی وکړم . خویه هندی ارمان کی لاره او دا ارمان یی ترسره نشو . نو کماله بچیه ته می راوغو - ښتی چی په سالم مان پوه کړه او د دې خبرې خواب تری واخله زه به په انتظارم . ما عالم خان کاا ته ویل چی کاا ( پلرونه چی زامنوته وروڼه کوي نو زامن پوښتی ، زموڼز په کلې کور کی خسو

زاکره او معان به راته بد ښکاره شو . او معان سره به مې وویل چی سالم درباندي د معان نه پیر گران دې د دوست سره غداري نه ده بگار . د ژوند خبره ده کمی نه دې چی زفر شی او وي غوږوي د پلار خبرې به یی رادڅه شوي پښه نیولی به شی ، چی څه وکړم ! په جرتو ، جرتوکی خپل کورته ورسیدم او د دې خبرې د باره می گودرل تاوه . چی کم وخت چی زه سالم وروڼم نو خبره ورته دکومې بجایه شروع کړم نه چی راته څه نشی . بیایه می ویل د زلمو همدان زوی ، او سالم د هغه زلمونه وو چی په دې خبره خو - مجال شوي وای . زه هم پوهه جاله کی ناستم . چی دوتلسو امگه یی به آسانه غار یی -

مکونه برښید . د هرچا په کور می نظر واچو او د خپل فکر نیلی می وغلو خو جلب به می را - ونیو . او خیال د نیاکې به هڅ لاس ته راغله . معان سره می فیصله وکړه چی مشوره ښه شی دې په دې کی به د نورو دوستانو په یوځای شی نویوڅه ترې جوړ شی دابه می زړه کی وگوزید . چی د دې خبرې سلا شوه د کلسی سپین ز پیر سره ښه ده . د دوی فکرونه پاڅه دې تجربه لرې او د هرچا کورونه ورته معلوم دې . کله به می معان سره ویل چی د کلسی سپین سرې ښمی وگوم د دې - پیرې په دې خبروکی بلدي دې زیاتره خپښی د دوی په وسیله کیږي . جرتونه نه وه دلره ، دلره راته بریوتل . عالم کاا په یوالم جرتو اخته کړم . لپار راته ورکړه شوه . د اکاړی د اوشد باره -

# میراث

وکره او کښناستو پوښل ته موکتل آخر خبره ما یاد کړه . چی نور - کله موڼز راغلی یو ستا لسور د عالم خان کاا زوی سالم ته غواړې ده په برگه آواز وویل کومه لور زه خوځولوی لرم مشره یی ( بدې ) ده د دې خبرې سره یی وویل چی ( بدې ) می وکره . آواز یی برگه ووزه په دې آسانه خپښی حیوان شی ناڅاپه می ټکان پوځور گوم چی ویدم او راویښ شوم . ماشکر ووست او معان سره می ویل چی خدایه شکر ! چی خوب وو او د الاغوره په خوب کی پسه نورگل واوختم . شبه سها شوه سها ناری وکر او د سالم لید وته می لپار لټوله او خبرونه می معان برابروم . ښه شبه جرت کی ناستم . چی گوم له وراپه سالم یوازی راوړان دې د پیر خوشحال شوم او زړه کی می وگوزید . چی مجب تصادف چی غواړی . نویرې وایرې سالم راژنډې شو زه مخی ته ورو - جگه شوم ، رضیر مو سره وکر او - کښناستو . زه باخویدم چی چای تیار کړم ما کور کی د سالم درانگه وویسل زه اودې دوه خوازه - دوستان سره کښناستوم سالم سترگوته کتل او ورته به خبروشوم سالم به ماته حیوان وکتل سالم پوه سرې وو د سرې د خبرې نه یی هرڅه معلومول . ماته یی ویل کمال روکیه ( څه دې زړه کی گزړې ) ما ورته وویل هیڅ ! سالم وویسل ښ بل شان ماته گوري ما بهانه وکره . ده راته وویل خبره مه پتوه څه دې اوزیدلی دې ، زموڼو - شحال شوم ، چی حاجت یاسی نشو . چی زه د خبرو مقدمه کښیزم . په دې کی چای راغی ما چای بیاله کی واچوو او جرگه شوم او دده مخی ته می کښینود

تجربې خاوند دې د زمانی تودې سرې یی لیدلی دې په هرڅه پوهنې . هرڅومره سخته خبره چی وی او سخته غوږه وی دې یی برانیزې ماته فضل هم معلوم وو . دې هم ښه ملگري دې . په لار کی می فضل هم پیدا کړ او - معان سره می یوځای روان کسر او نیخ د شریف ماما پری تسه ورسید . شریف ماما په کور کی وو - خواب مو وویل . راوت . شریف خان ماما د قبح او اولس سپین پری دې ، ښه منلی سرې دې ، موڼز سره یی جوړ په خپرونه ل او کورته نفوت او تاري یی راوړ . زه او - فضل کښناستو مافضل په توله کیسه پوه کړی وو . ناری مو وکر شریف ماما ، ماته وکتل اوراته وی ویل چی کماله لپار دې غلطه کړید څنگه راغلی ، ایله ، بیله ما ورته وویل څه وکونا چاری ده . کارونه پیر دې زه د خپلو مشرانو په قد پوهنیم خو . . . شریفعلما میخ راواراوه چی کماله فضل دې څنگه راوستلې پری خوله سره - ښکاري نه . فضل وویل ښکاره شو ، ماما سترې به دې کړ و زموڼز تا سره او د دې خبرې دې . او - او د دې ، او د دې کیسه راشی - هره کیسه چی وی خدای به یی آسانه کړی . موڼز مجلس برابر کړ او - هیڅوک نه وو ما ورته وویل چی شریف ماما عالم خان کاا خوښی دی غواړی سالم د باره چی تسه یی پیژنی به همدې شاوخواکی خپښی وکرې . تاته به سالم نه وی معلوم شریف ماما راته ویل چی زه سالم ښه پیژنم . د سالم صفتونه د هرچا په څولوکی دې . سالم خومره چی نوم یی سالم دې - هغومره یی دماغ سالم دې به هغه اند ازه یی وجود سالم دې عقل یی سالم دې ناسته ولاړه یی راته معلومه ده . په کور کی کیسه ښه حیوان مشهور دې . لنډه دا چی د خو ویلوی چای په کی نشته . ما ورته ویل ښه نوچی داسی ده په دې برخه کی فکر وکړه عالم خان مانه خواب غوښتی دې شریف ماما د پنځ فکر خاوند دې هرکای به تد بپوړ کاوه په هرڅه پوهید به خبرو پوهید ، په جرگه پوهنې یی مسایل فیصله کوي د پوځوستو

خپرو لانجو غوښتی برانیزستی شی . شریف خان لږ شبه فکر وکړه او وی ویل چی کمال بچیه هرکار کی چالاکی نه ده په کارناموسی مساله ده دې کی غور په کار دې . خبره چی دې ماته را وړه نو اوس محصل وکه چی زه به دې خبره کی پوره غوږوکړم او شاوخوا ښی سترگی وگوزیم . ښمی پیری دې خو . . . به کار یی تیځی - پیری دې خوځبره ترمن پوری ده باید کله قد مونه واخلوته چی ښه مو وښوینې . مای خپسره وریرکې او د تیری شوی د خوب کیسه می ده ته هم وکره ده . پیر وخنډل نوراته وی ویل چی د داسی خوبونه خوابید هسرت - واخلو اکر چی تاد دوستی به له نظرات زیات جرت او سودا ، وهلی ده ، بیاهم پښتانه وایی چی غواړونه ده چی خرڅه یی کړ و زه به معان سره ښه فکر وکړم اوتاته به خواب برابر کړم او بیابه د وار ه عالم خان ته ورځی خونه دیده زه او فضل یی قانع کړ موڼز نه یی پوره درې ورځی مهلت غوښت چی به درې په ورځی به د شرف ماما احوال اخلاو دده سره به یوځای عالم خان ته ورځو چی د عالم خان خواب ووایسو . ما او فضل د درې یی ورځسسی انتظار ووسته چی دریمه ورځ به کله رارسوی او د ازیو په کله اووو . موڼز د وار ه د سالم په خپښی خوشحالید . چی د پوه زړه پوری دوست کورمو ودان شی او د انتظار په موڼز د وار و پیر او د شو . بالاخره دریمه ورځ را ورسیده او د همدې سره سم زه او فضل د وار ه د شریف ماما کورته وخوږید وما په لپار کی فضل تسه ویل چی فضل خدای دې خپو کړی ، سودا می زیاته ده چی شریف ماما موڼز د چاپه کورار وی ، فضل وویل : خیزد ی وی د زور کار خونه دې موڼز یوازی خواب - اخلو سالم روکی او پلاری خبروو . زه او فضل به خبرو خبروکی د شریف ماما کورته ورسید شریف ماما د دې سره سم زموڼز انتظار ووسته شریف ماما خپله د پیره کی ناسته وو . سترې میسی مو سره وکره - موڼز کښناستو . زړه می بسی واره درې ، درې کاوه اوشریف

# سیرات

خان ته موکل چي شريف ماما به اوسغه واي د خېرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و . په دې وخت کي شريف خان غز کسر د مجلس سکوت يي مات کړ ، وي ويل : کمال بچيه ! مادري ويغي مهلستد دې د پاره وفويت چي په نژدې کلي اوباندي وکي او هغو لويو کلاکونکي سترگي وگرزيم او بيا لږ لمړي نظرواچوم زه به په دې - نژدې باندي وکي موفق نشوم . لږ شپه چوپ باني شو ، زما خيال راغي چي خبره تمامه شوه البته همد ا جواب وو . بيا يي لعان - خبرو ته جوړ کړ او بچ يي راږل او په چي د سين هغه غاړه په هغه لويه کلاکي چي د عطاخان کلي ورته واي پخپله د عطاخان په کور کي مې درک کړي دې . عطا خان درې زامن او يوه لور لري ، عطاخان خپله د پوره اعتبار خاوند دې په کام کي هم اعتبار لري او زامن يي لا پوره روزلي دي . د دې خبري په اوږدو لږ د پاره د پرخوشحال شوو ، زما خپل فکر د دې بيا پيوه کولو ، باندي نه بل خوا حرکت نه کاوه . په دې نژدې بيا يو کي ماته داسي کور معلوم نه و . د عطاخان کور دې خپلوي خپيني د پاره د پوښاسب راته ښکاره شواړه زړه کي مې د شريف خان ماما په پوهه اميرن ووايه او شريف خان نه مسو زيات تشکوک . خبره مو فو ته کړه زه افضل د پاره باخيد و .

۱- ازه مو واخيسته چي سالم ته خبر يو سواو بيا يي بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره چالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شريف ماما کيسه مو ورته وکړه . ده هېڅ ونه ويل مونږ پوه شو چي چوپ والي به رضا دلالت کوي . بيا يي بلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بيدار ناست وو . او زما انتظار يي ويسته د ورا په يي مونږ وليد ورا باخيد ، راته وي - ويل چي کماله زمانه يدي وي سترگي خلور کړي وي . ما ورته وويل چي عالم خان کاگاد اخوڅه اسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم ، بيا د شريف ماما افضل اود خپلو چر تونواو هغه د خوب کيسه توله پيل کړه ، ناخايه يي سر راپورته

کړ په خنده اشوراته وي ويل چي سر اخرڅه ( ما ورته د شريف ماما د - خولي جواب اود عطاخان د لسو خبره وکړه ، رلاص يي رااورد کړه . يي د لاس نه ونيم ، زما لاس يي ښه زور کړ او په وچولي يي چ کړم . اوراته وي ويل چي : اميرن ، شاباشي ، په رښتيا چي د سالم رښتني دوست او وروڼي ، کاله خپل کمال دې معلوم کړ ، زما خوښه ده . عجب بچاي دې ، مناسب بچاي دې اوس نو د جرگي بند ووست او ترتيبات برابره کړه چي يوڅو نفره جرگه وولږي و وگوري چي څه کوي ؟

زه باخيدم د کلي کورسپينږيو مې راټول کړل . او عالم خان ته مې پوره لاس ولس ته جرگه ما ور پر اکر ل مې عطاخان تشا لار شو . مونږ مخکي له دې چي حرکت وکړو د دې خبري د پاره دوه نفره استازي مو عطاخان ته واستول . چي داسي يوه جرگه درتلونکي ده . په خپل کور ، زامنو ، خپلوانو سره سلا وکړه . د جرگي ترتيبات ونيول شول . يي جرگي کي د خېرود پاره مشر وټاکل شو . د ټولو وظيفه معلومه شوه . چي څه وخت عالم خان کاگا وخت ټاکي چي جرگه حرکت وکړي . جرگه آماده شو . عطاخان زمونږ درانه د پاره آماده گسي نيولي وه او زمونږ انتظار يي ويسته . د حرکت نيټه راورسيده ، جرگي حرکت وکړ . عالم خان - جرگي ته مخ رارار او وي ويل پوفتي او گامياب راشي ( د سين له پوري وتور د عطاخان کلي ته ورسيد . عطاخان بيا پونه فرش کړي ژبوتونه يي اچولي وو . پښتانه جرگي ته په درنه سترگه کوري اوب پورته و وکړي . عطاخان خپل خپلوان را فونښي ووهغوي هم ناست وو . مونږ ورسيد و سترگي مښي وشوه . کښينا ستود چاي ، لاولوي ښه انتظام شوي و . ميلمانه غندر

شول ، هرڅه خلاص شول . مونږ د جرگي د مشر وڅېرود اعلان - انتظار کاوه او ټولو ورته کتل . په دې وخت کي نواب چي د جرگي مشر و عطاخان ته وويل : عطا - خان به د پوره معافي غواړم د کورم مطلب د پاره چي راغلي يو . په هغې مې پخوا تر دې خبر کړي يي ته پوه سري يي چي خور ، لور کور کي ورسپني نو بيا يي خلک غواړي ، څوک يي کور کي نه ساتي . مونږ راغلي يو چي ستا لور عالم خان زوي سالم ته غواړي وستا رضا ده که نه ؟ دې چوپ شو . نواب د جرگي مشر ورته غږ کړ :-

چي عطاخانه څه وايي مونږ جواب غواړو جرگي به گډه غږ کړي ، مونږ جواب غواړو بايد چوپ باني نشي پوخه غوږوايه ! ... ليار هم لمړي د مرځکي سين دې بايد جواب درنه واخلو . کور کي دې سلا کړي ده که نه ؟ عطاخان وويل ، چي تاسو درانده خلک يي د کام مزان يي ، ماته مو داسي سري په برخه کي پېشنهاد کړي دي چي زه يي ردولي نشم . زه څه ووايم زه به کور کي يوه لور لم ما خپل لور چي (( اوزي )) نوم يي دي عالم خان زوي سالم ته ورکړه ، د جرگي د خوشحالي په رسم يوڅو د زوي وکړي . عطاخان (( هوکه )) را کړه او مونږ رخصت شوو . مونږ په ليارونه پوهيد و پخوانانو هرڅه ويل عالم خان ته مو ( هوکه ) وويل . په کور کي آوازه خپر شوه .

هر کور کي د دې خپلوي خوشحالي وه . په لږه موده کي د شمال واخيستل شواو د واده ترتيبات ونيول شول خپل خپلوان آشنايان د وستان راڅوښتل شول اوب واده مراسم ونيول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوي د عالم خان کورته راغله ، سالم خوشحال معلوميد . په دې چي خپيني يي ښه بچاي کي شوي و .

زما ټول جريان تر املرنسي لاندي وه . صد و مونږ جرگي ته راڅوښت راغلي . واده ته مسو راڅوښت معلوم نشو ، خپله سالم وژني ، چي زما واده ته راشه ورسره قبوله يي نکړه ، د خفگان موجب هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دې اوبد پخواني عالم سره جوړه نه وه . صد و د ا تا د تونږه خاوند دې د رنگه هم توري همداسي يي زړه تور دې په لعان د پورگوتي وه خپل پېشن برابروي خو . . . چي بيا - پسته شم خود د هېڅ چي خلک ويلي خوي يي ويني د پريد سري دې په کلي کور کي ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لري . ماته فضل وويل ، چي کاله صد و په دې خپلوي د پرخفه دې اولکه مارتا ويني اود سالم به پخواني اعتبار اوبه کام کي په زيات محبوبيت هم راضي نه و ، چي په کور کي دې د پوره محبوبيت ولري . په همدې وروڼو کي دخداي کاروه د سالم بلار ناروغ شو ، پاروختيا يي زياتيدنه چا به ويل واده کي ستو - مانه شويل به ويل له نظره شو کا رونه ټول دخداي په اراده تر سره کړي وي . په ورځ خرابيد . د سالم د واده د وي ميا شتسي توري نه وي چي عالم خان سر شو . د عالم خان مري ته هم صد و راغلي دعابي ونکړه . په ولس کي خوله په خوله خبري گوزيدې اوما ته هم هرڅه رسيدل وايي وريدل چي د صد و قهر ورځ په ورځ زياتيزي اود سالم د وستانوته هم گواښ کوي . ما يوه ورځ فضل ته وويل چي صد و توري د پور دې په خوهځ کله ( اوزي ) نه وه فونښي صد و خولس کاله پخوا واده کړي دې . د ابد ، رد ويل د ايه څه به فسه دې خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وويل د هغه عادت دې بد انسان دې يي شرمه دې په هېڅ نه شرميزي يي حيا دې ، لږه يي د اچي د دې ټولو سره سره يي علنه دې هېڅوک ورته ښه نه وايي ناسته ولاړه يي د پورختو . . . سره ده چي ته يي پيژني د صد و نورو پيژندني د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دې او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .  
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .  
 په ولس کې دده په محبوبيت هم  
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې  
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله  
 عجب خبره مې اورېدلې ده او -  
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر  
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل سر  
 دې وي په راته وويل خپل خوښه  
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوزه دا  
 خبره د هرچانه اوبه په اول کې مې  
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -  
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې  
 شوي زړه مې تنگ شو . صد ووايي  
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې  
 عالمي خوښ شواو زوي يې سالم  
 پوروي دې ؟ پرې به يې نغز دم .  
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .  
 اوموښي واردي بنده به يې زاته  
 پاتې شي اوتول مال اوچايد او په  
 يې راته به ميراث پاتې شي ماورته  
 په تعجب وکتل اوورته مې ناخبره  
 وويل (( ميراث ، ميراث )) ده وويل  
 هو ! ميراث ماته د سالم يې کسي  
 مخي ته ودرېده او په دې وپوه کې  
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا  
 کار صد ورکړي د سالم بل هېڅوک  
 نشته ! صدود پوره هستي خاوند  
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -  
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه  
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه  
 شو او جرت ، جرت کې مې عطا -  
 خان ، زمان يې قوم يې رادمخه  
 شو چې صد وپه د اجراء تونکر کې  
 کله به مې فکر د صدود يې رحمن  
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ  
 انسان دې . د اوازې ورځ په ورځ  
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې  
 معايه به معان مغرور انسان دې -  
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله  
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه  
 نه پرېدم . د صدود شاوخوا خلکو  
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه  
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر  
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د  
 هېو مظلوم (( سالم )) انسان وينه  
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و  
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې  
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه  
 انسان په وينوسره شي . صدود  
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم  
 زړه کې نه گزندل چې د زمانې  
 سپړه د انتقام په هر رنگه چې وي  
 واخلي . خوښه مخکې اويا لاسونو

وروسته ولى هغه ساته چنډونه  
 لېده دا ورځ او داسامت ورته  
 غښت ښکارېده . دا وړې ورځې  
 شپې وي او د سالم د واده اوه -  
 ميا شتي بېزه تيرې شوې وي . چې  
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -  
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور  
 نه په لږه مسافه کې وسپن غاړې ته  
 نژدې په جبه زاره زمکه کې د لوڅو  
 پير لويي ښکل . په ليارکسي  
 واقع وو . او په منځ کسې  
 لري لاره چې د ولس د خلکو د  
 تگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل  
 کېده . سالم د يوحق شناس انسان  
 په خپل د خسر پوښته وکړه او يا -  
 سپين مهال د کور په لور راوخو -  
 زېد . کم وخت چې د سپن نه  
 راپورې و ت او د لوڅو ښکل ته را -  
 ورسيد او په نري ليار د خپل ملگرو  
 سره روانو چې ناخايه د ښکل  
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -  
 وشوي او سالم وپوښتل شو . دده  
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ  
 کلي ، بانډو او کلاگانو کې تپه شوه  
 او هرڅوک د سالم د مرگه او زلسو  
 نه خبر شول . د هري خواته د و -  
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم  
 فضل هم راوړسید د يوڅو تنوسره  
 منځ په ښکل روان شواو دده د  
 يې گناه مري د باره مويوکتد -  
 معان سره واخيستونم وچې چې  
 د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک  
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره  
 کيوته ليدل کېدل پهکله د دې هر  
 چا دست وه . زه او فضل چې وو -  
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته  
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و  
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -  
 د خولې د مخي قاتپونه يې د خدا  
 په رسم سپين خوله کې پرېښدل او  
 نې لاس يې په سينه پاس يېښ  
 وه ما او فضل ژر ل معان مې ټينگ کړ  
 حاضر پوتو مې وويل چې وگورې !  
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته  
 په خدا لاس په سينه مخامخ کېده  
 دده يې گناه مري هم مونږ ته په  
 هغه احترام ، خدا ن لاس په  
 سينه ايښې پروت دې . خواصوسو  
 چې د جگړه وامورته نشته زما په  
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر او شملر  
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شپه  
 چوپ پاتې شول دده مري مور -  
 واخيست او کورته مو راوړ . په انگړ  
 کې دننه د خويما شتوناوي (( اوزې ))

خپل خښتنه مې په زار زار -  
 زړ يده او پښتنې حيا يې د چپخسو  
 مانع گزېده . عطا خان ته محو اب  
 ورغې عطا خان د زامنوسره راوړسید  
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -  
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم  
 يې گناه مري د ولس د دود ، -  
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل  
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مري  
 در په ورځ وه عطا خان ټول ولس  
 را غوښتي وه . سپين زېرې -  
 جوانان ټول ناست وو . عطا خان  
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته  
 او پاخېده او ناست مجلس ته پسې  
 داسې ويناو کړه  
 جوانو زړونو او هڼيزانو په دې -  
 ټول پوهېدو چې د سالم په يې گناه  
 وينو د چالاسونه سره دې قاتل  
 معلوم دې تاسې يې هم پيسه  
 پېژنئ ، زه صرف د ويره واپم چې زه  
 خپله لور (( اوزې )) چې د ناوې -  
 توب جامې يې تراوسه خپرنسي  
 شوي نه دې خپل کورته بيا م او د  
 سالم زمکه ، چايد او په اجار مورکم  
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته  
 وړاندې شول د قاتل پيسه  
 صفت به ونيول شي او د حق او -  
 عدالت پنبجوت به وسپارل شي .  
 حاضر پوتو پياوړ وويل ، پد معلومولو  
 خبره او پيسه فيصله ده مونږ ته  
 منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده .  
 مجلس خلاص شو . عطا خان خپله  
 لور (( اوزې )) خپل کورته بوتله  
 او د ناوې توب په جامه کې پسې  
 کونډتون شروع کړ . په دې مجلس  
 کې چې عطا خان اعلان وکړ د صدور  
 پاران ناست وو د عطا خان خبرې  
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د  
 عطا خان په کام کې اعتبار رسوړه  
 معلوم وه .  
 عطا خان او زامن يې د (( اوزې ))  
 سره يوپاي خپل کورته د تلوسو  
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين ژرې  
 جوانان ، سپين سري ، تورسري  
 د کلي کورنور وستان د دوي د -  
 مخي يې د باره راټول شوي وو .  
 کم وخت چې عطا خان د خپلو  
 زامنو او (( اوزې )) سره منځ په  
 کور حرکت کاوه ، حاضر پوتو پخپرو  
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -  
 يدې . او پخپل دغې صحنو -  
 په ليد لوانسکې تپولې . د سالم  
 د کور د روزه تړونو معلوم وخت  
 پورې و تړل شوه . د چم گاونډو

پاتې به ( ٤٩ ) صخ کې

# زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .  
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟  
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .  
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسیده کرده اند .  
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندانند که بعد از سن (۴۵) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .  
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟  
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند میباشد .  
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟  
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .  
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟  
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .  
 در طولی اینها ، کودک در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چهار ماهه گی چارغوک می کند . در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد ، گپ می زند .  
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟  
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دو می .  
 جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه  
 سوال : وضع صحنی کودکان ؟  
 جواب : این کودکان بسیار صحتمند ، بنشاط و نشاط اند و در یهلوی آن بسیار هوشیار و کنجگاو .  
 - ثانی استاد عبدالغفار بوده ، وال ، از محابه شمشکر .  
 - از شمامه شکرکه به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند پدر خوانده عزیز !  
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر این بود که منطق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .  
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .  
 و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصویت است .  
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .  
 ولی این که میگانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر رسیده کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشوران محترم ولادی سنایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

## مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شمر او که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جو یا می شدم .  
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در دفتر است آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟  
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش ببرم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟  
 این مرد همانطور که یک ارباب با رعیت و با فرعون با برده اش -

رفتار من کرد ، باز خود سلوک من نبود .  
 اما نوشل کانت هم چیزهایس درباره عدم شناختن ابراز من کرد .  
 ۱۸ مرد بلژی از سها را ای دیگر (ویک داینا سورا) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلمن تروی ، دانته ، زیکهیس ارتور رسو میاد نکرده لم .  
 فلسف از اینکه از وی ناچار می به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .  
 با این وجود از صمیم قلب ترجیح من در هم صحاحه ام را بیک مرد بازن از سپاره ای دیگر خاتمه دهم .  
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم .  
 در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .  
 تایید آن من گویم انسانها در آن داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سانسرت کنند !

## دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با می

می گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .  
 که چی نکل با می ته ورسید نو کیم داد راته وویل :  
 - اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟  
 به خیرانی من ورته وویل :  
 - مادر ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .  
 کیم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوری ویل :

- نه به دی وی اوری لی جنس وایی : جای د سری خوب تنبوی . اوس نو که چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولوسا یاسه ویده براته وی .  
 ماچس به رسی دفتری کوچ ته تکبه وهلی وه . د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غر پ می خوب له سترگو والو زاوه .

# قصه های خصوصی من

صحت نمی یافتم . گرچه دکتران زیادی در خدمت بودند ، اما من اورا - انسان دیگر نمی یافتم .  
 همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند . در ماه اگست شهنشاه بیمار و عطیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . وقتی وضعش بهتر شد ، بنا به توصیه دکتر ، بایست برای استراحت به سوی سوئیس می رفتم .  
 خواستم همراه شهنزاده میخواست دوباره به لیلیه آس به سوی برگردد ، روانه سوئیس شوم . به تاریخ ۲۷ سپتامبر با شهنزاد یک جا به سوی ژنو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت افتادم . چند روز به سوئیس ماندم . کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید . خودم را به افشور مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت . مادرم با اندوه واضطراب پرسید :  
 - چرا گریه میکنی دخترم ؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و باریک شده ای ؟  
 مادرم حق داشت . پس از عروس مرانیده بود . فقط گاهگاهی نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم . آن وقت از همه دشواریها و سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد . او از زنده گئی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت . من طی سه هفته اقامت در سوئیس نیروی تازه می گرفتم .  
 خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا آن دم مشاهده کرده بودم . فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین اینها به استقبالم نشسته بودند .  
 ادامه دارد

بقیه از صفحه (۲۵)  
 روزی از شهنشاه پرسیدم :  
 - طبیب معالیم دکترعبادی چی شد ؟  
 محمد رضا شانه هایش را بالا انداخته گفت :  
 - ((متأسفم که از خدمات دکترعبادی بایستی چشم پوشیم))  
 من افزودم :  
 - دکترعبادی از خاندان بهایست . مادرش همکار سابق این قبیله بود . نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در دربار بماند .  
 در واقعیت ، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش را علیه فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود . صد ها بهایی به قتل رسیدند و منازل شان به آتش کشیده شد . از جمله دکترعبادی طبیب حاذق فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد نهاد شد . از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان تمام مذاهب بزرگ ، ارجحیت بلندی داشت . کنشیشان ارتودوکس در ایران منحصبت ((رائع - س)) های خالص درین میان درخشیدند . آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند . از این رو مردم را وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینیش پیش آمد ، شهنشاه میگفت :  
 ((در سوال مذہب مانیرومند استیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان بگذرد))  
 من بدون دکترعبادی ، زنده گئی در دربار را چند ان موافق به

## ۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۱۲)

- هموطنان میتوانند به ورگنساپ - برادران ورگنساپ - واقع در روزه ، لاهوری عقب بالا حصار و مراجمه نموده ، با پرداخت پول - پیشکی فرمایند .  
 - ... و قیمت آن .  
 - هر چند آرزو داشتیم به قیمت بسیار ارزان آنرا مرصه بدارم اما از آنجا که مواد ساختنی آن مثل آهن چادر ، بخته ، شیشه و آینه قیمت است . فعلا هر کدام آن برای نزدیک به ده هزار افغانی تمام می شود .  
 - ... و چند انزایم فروشید ؟  
 - ده هزار افغانی .  
 - با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و عطیسی که از این دیگ ان ملاحظه دارد باز هم نرخ آن ارزان است .  
 - به امید آن روزی که در خانه هر همشهری و هموطن میهن آفغانی ما از این دیگ ان وجود داشته باشد با اختر بزرگوار کشور خدا حافظی کردم .

## طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول از دست میدهد ، حوادث و جریانات را در حافظه تثبیت کند و در نتیجه شخص این خلای حافظ را با جعل و از خود سازی جریانات و افسانه ها برمیگرداند به نام (Cofubulation) افسانه سازی یاد میگرداند . یک سلسله علام جسمی و بعضی نیز با این بیماری یکجایی باشد .  
 - Alcoholic dementia  
 از اثر الکولیزم مزمن در بعضی واقعات یک اختلال پیشرونده در وظائف عالی دماغی شخص به وجود می آید ، وظایف عالی دماغی در تمام جهات به تناقص تنزل دچار میگردد که علام آنها شکل ضعف و تناقص در حافظه ، تناقص ظرفیت ذکاوی ، عدم ثبات حالت مزاجی و احساسات ، عدم توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی در تنظیم مناسبات و روابط با دیگران تظاهر میکند .

قرطاسیه فروش ناصری مجلات و سایر جراید کنور را بدسترس شما قرار میدهد . همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت و سایر مطالب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .  
 قرطاسیه فروش ناصری توسط ما شین پمپرس اسناد و کارت دست داشته شمارا پوس میکند .

# ناصري

## سیرتی

قرطاسیه فروش ناصری که چوک میر و سیر میدارند .  
 نماینده اش در چوک جاوه میوند متصرف جرائد

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در را به روی ماگشود بود، در حالیکه اشک هایش را بایست آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفص الودی به آن مرد گفت: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهون رفتی مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد اندم بیدار نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چکی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفت: آقا ببخشید مثلی که خانم مرضی است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودم شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در را باز کن من مبرور زهر خندی زده گفت شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آمم، بجهون شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آمم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشته، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو د یواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنما دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میضاسد از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نکیته باران خانه دلجم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داد به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر را خیر کم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خیر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفت نه لازم نیست، اوسلی بود و... آقا او مرده اس هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - برخواست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار نکیته نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بملو به آن بملو فلفله م ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سپید ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشیده بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنید: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونص چرخم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

# شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش فلفلی زده با خاست پس پس رفت به دیوار نکیته آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود - نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرینسوز لبان او را از هم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفت: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن. چیزی به درد بخوری نیست. مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثال برده اوهام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری هسای مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

## چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت خود مستگیر میشود جزایم بیند و مورد اهانیت و تحقیر عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمید - آشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر دارند

به زبان می آورند، فلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود یافته و حقیقت میتوانند سرق قابل شوند، اما این تفاوت رانسی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند. چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد رگفته های شخص دیگر می دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من دروغگو نیستم. پژوهشگران یونیورسیتی بستین نورد امریکادعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفی شخصیشان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر دو جنبه نفسانها دروغگوست. امکان دارد. لحظه بی صادق باشیم و از خود به رسم که آیامابه کدام بیعانه در پس بهانه می استیم. چی قدره حقیقتی خودمان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه می دروغ وجود دارد که هر کدام در جای خود، مقصد و فرض را بر آورده - می سازد



# صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بد و میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ میگفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی میرفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را دفعش بکند انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتابد ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فرو شدند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دورتر از او با مرگ وزند می پیچیدند آمدند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خوشی در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آبشاری از طلا تا شانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظریف و شکننده کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتموسا کج رو است شد و بعد در کارمان در غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورنا لیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: (مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است - همایون هر جا که قدم میگذاشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰)

## ۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نموده گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردد پد ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست میتوانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و مصله دیگ انداخته شده بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا خنقل برقی و جویس بدون آن که کو چکرین معرفی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیا می دیگدان بزند و راندیت کند، مواد بخته همی شود. پلی خواننده: مزین: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل جسمانم آنها را توت کرد و همراه باروخن و پیاز و نمک در بین دیگ (( روی )) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن عیار کرد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آشتوب دیگ را بگذاریم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازیم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خواننده: گراند رسباون مواد که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، ومن آنروز همگان مخترع شدند، غذای (آفتابسوز) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی، بی تبلی و بی جویس به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نراد معرفی فروش و استفاده هموطنان قرار نگیرد؟ - برادر، این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها، دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. - علاقتان چطور میتوانست آنرا به دست آورند؟

# مردمی سواله...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زنده انسی شدن هم افزودند.

چجونی جنایتی؟

مگر شرط است جنایت یکسی که بندی شوی؟ من که جنایتی نکرده بودم، صرف یک مراده موثر ساپک را که خوش آمده بود از شهر گشته دزد بدم، این بارسه سال را در زندان ماند گارشم.

یک روز باز هم آزاد شدم، پس از این گزارده بود که گاهای بهیسی داشتیم از کیسه بوی و دزدی و همیشه و سوس و قمار و... اما تقدی بر آن تقدی بر پنج ماه مرا مجال بودن در آن سویی اندیوارها، در جاده های آزادی دادند و در دست درماه پنجم بود که محکمه منی، برای پانزده سال زندان را منجمله و اعلان کرد.

شما با زهم جنایت کرده بودید؟

نخیر، با آن چینی جنایتی! تنها ۳۸۰۰۰ انفائی پسرول گرفتند فروشرا دزد بدم و زندانی شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس از پنجسال حبس مرا بخشیدند.

بخشیدن آن چه که من نمیتوانم بر خود بقبولانم من نمیتوانم تقدی برم را بخش نمیتوانم مادر را بخش نمیتوانم پدرهام را بخش و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون بیگانه بی میبینند، بخش من نمیتوانم چکشهای قاضی را بخشیم که هرگز انانی را که مرابه ضایقت گذارانه زنده می دزد ها دوری کردند، مجازات نکرد، نمیتوانم قانونی را بخشیم که در آن استثنای تربیتی برای محکومی موجود نیست و با اگر است، دوراصل است.

نمیتوانم بخشیم همه مجازات کننده- گانم را که تا حال نخواستند اندک از کم مرا از اعتیاد برهانند... آری بار پس از آزادی دوباره سرسازم ساختند انسان تازه آزاد شده و پیر با حالی که هنوز نفسی به راحتی نکشیده، تحت الحفظ در میماند.

هروی وازان جابه شهر مند ها ز لبا حی سر بازی پوشانند و در صا ه اول سر بازم را سوری نکرد و بدم که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم و به کابل- شهر که در آن جاتها زندانی شدن را آموخته بودم، شهر ماجرا هام، شهر که جاده های پیش را اکثر از دیوارها و مبله های زندانی دزد بدم بودم...

این بار چند ماهی راهی حیت سر ساز فراری به زنده می بر ماجرا دادم... تا این که باز زندانی شدم... جنایتان چه بود؟

- من که جنایتی نکرده بودم، صرف هشت هزار انفائی را دزدیدم، بدم و دستگیرم کردند و محکم شدم به هفت سال حبس و تا هنوز پیش از دو سالش را سپری نکردم...

\* پس شما که هیچ جنایتی نکرده اید، باید پنج سال دیگر هم در زندان بمانید؟

- نخیر ده سال دیگر.

\* چرا مگر شما جنایتی در زندان کرده اید؟

- نخیر جنایت نکردم، منتهی جلدی همیشه جرم قاچاقی هیروین در زندان، محکمه برایم پنجسال حبس بود پگر از افزود.

فکر میکند من باشنیدن ماجرای - آخرین باز زندانی شدنش، پسند میبکد... او دست به جیبش و سکت گرانها پیش برده، قوطی سگرت سنج را که میدانم یکی از شمار قیمتی ترین سگرت های شهرم است به (دست گرفت) برای تعارف میکند، همزمان با آن که در میبکد، مهربانم که:

\* کسی به زندان نزدیک است یا خیر؟

میگوید:

خاره، هیچکس!

\* مهارت را کی میبرداند؟

- دوستان و یاران زندانم!

سهیم هر چند درباره زنده نگهش می برواست، اما روا نشنید از نصیحت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون پاوست، برای من، نگاه های پیش آرام و بی معناست چشمهایش قه گوی نشانه تریاک است، یکبار دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش میافتد، کسی نگاهم را نمیترسیم، سکوت و گدازه مانکنجگویی نگاههای ما را افزونتر میسازد، از خیره ماندن نگاهم به زخم التیام یافته خوردنش، در مییاید که چی میبوسم.

میگوید:

پنج بار، پلی پنج بارشجا خود کنی را در خود یافت، بساری با تیغ زرخ تراشی، این رگم را برهم (رگ بلند دستش را نشان میدهد)

زمانی با هام را دوبار گرفت دست هام که هنوز زنده های جرح با - قیمت زمانی هم خودم را احلا کترم که گردنم هنوز تصویر آن را در خود دارد، این پنج بار خود کنی - توان مقابله با زنده ماندنم را - ندانست، در هر بار نجاتم دادند.

\* نجات از مرگ با زنده می بی از تصمیم؟

- من میخواستم از این زنده گم نجات پیدا کنم... اما زنده انانام میخواهند مرا امانت فردا نگهدارند، اینان توان نجات دادنم را از مرگ دارند، اما هرگز نمیتوانند از تصمیم نجات دهند...

او در حالیکه به دیوار تکیه میزند و با جوب گوگرد به روی خاله رسمهای دیاره بی میکند، میخواهد بسای بیان قصه مندا نه گذشته اش را - تصویر نماید... گذشته بی که برای بر ما جزای بودن، برای سرور جزا شدن و همیشه زندانی بودن او نقش داشته است... اود یوارها را چون خود میباید، اود یوارها بزرگ شده و امد رشگرد های - زنده میباید و یوارها چیزی نکرده اند که تخمیر باید، او آسمان را از بلندی این دیوارها میبیند، از - آفتاب در یاری این دیوارها ستمش را میخواهد، از رویاها و خیالهای جوانی در این جا ستمش را می خواد و میسازد پنج بار خود کنی - ناگام حالا سعم زنده می میخواهد سعم نان و آب و هوا میخواهد و هرگز دست ندارد تسلیم حقیق شود، در استدلالتها پیش به خود حق نمیدم منکره اش را پنج تلقی کم، اود ریان د پگرو اما شناسا (بهدان)) خود را ((داد)) افاده میکند (داد) او همین است که تا حال زیسته و پیدادش خاموشی

و چرخش است.

اوسلوهای بیشتر زندان ها را دیده، تحقیق داده، غذا خورد و کارشاقه کرده و آزاد شده... او به خاطر بی (چوجه) مشهور شده که در کودکی و نوجوانی از قانون دور گردانده و در فاش آینده اش را بر سکوی مدرسه، دزدی و قمارت بسر افراشت و در طفولیت آن در فاش رابا خود به زندانها برد، هرگز دست ندارد خود را جانی بکار معرفی کند او هیچ عملش را جانی نمیکند، گفته بود که راه خاطر می آورم جانی تا وقتی جانی نیست که گرفتار نشود.

اما او به این گرفتار شدن ها و دستگیری ها پای برد و شاید هم حساب نکند.

((چوجه)) پس از اولین بار زندانی شدن در طفولیت تا حال طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر از نه ماه سپری نکرده، و به گفته خودش در این آخرین باز زندانی شدن و افزونی پنج سال دیگر توقیف هیچ آماده نمی داشته و زیاد دق آورده است.

\* فرار از زندان برای مشکل است؟

- تجربه کافی دارم و میتوانم فرار کنم...

\* پس چرا...؟

- میخواهی پهری چرا هنوز هم در عقب دیوارهای بلاک؟ - بلچرخش انتظار آزادی را میبکشم؟ راستش را بگو، همیشه می از تعقیب شدنم را دارم، آن قدر که تشویب بزرگترین پروگرام سرت را ندارم... در این گفتارش صداقت قمار - بازاره را میباید، وقت به رسمهای که بر زمین نقش میکند، وقت میبکد و تلاطم دونش را از لوزش لبهایش در میباید، رسمهابه سرگردانی یکی روان انسانی میباند که تقدیر شان اندوه نملی رابا او قصه کرده باشد، رسمهاتصمیم ندارند رسمهاد ستخوش هر لحظه معاوضه میشوند و آن که با کم میشود، با آن که دوباره نقش میشود، یکمست.

زخمهای یاها و کفهای دود دست سرور چوجه، به باره های رسمیهای زمینش میباند به اند و در رخت پاییز خورده بی که پرسش سقیمت و - بهیسته راه بالا، راه سفر را پیش گرفته و میبچنگد، حرکات دشتش را تعقیب میبکد، لوزش مردانه بیسی

# دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی  
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -  
 بنا خونه کوي . زه چی کله په -  
 گډوډونکي کوم گل و توم ، لږ  
 هغه هم د کوڅو د هلکانو نه دي  
 اړ باندې پهنه اود گل په مسای  
 پس ځنی ورسره راشوي ، د انکه  
 چی زه د تولوخلکوته هم مغود  
 شخصي کور شخصي وله له دي -  
 ډول پښو څخه په امن ده .  
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی  
 حال کیسې وکړم ، نوله حیرانی  
 په راته گوته په غاښ پاتی شی .  
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې -  
 چرسمانو ساتي خانه جوړ کړي  
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا  
 په اریان م . وخت ناوخت مسی  
 شاورخواه قار وهلو خاد هم اوا -  
 رزي اید دي په ختله کی کله  
 کله د مینې د خوز ویرکوشاد هم .  
 خود پهنو د غولونو (مجنونانو))  
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړي م .  
 انکه چی کم وخت دغه بهیر سړي  
 مجنونان زما تر خا نگو لاندې لسه  
 خپلویلاکاتوسره لیدنه کتنوکړي .  
 نوبیا په چاکو پامخ باندې دغه  
 د ملاقات ورځ زما په تنه کی حله  
 کوي ، او یادگارونه لیکي . پوښم  
 ظالم بده اگزې چی د سپیلوسه  
 پاره می په تیرگی پاره باندې -  
 پښی اولاسونه غوښوي او پام هم  
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی  
 اړوي . که کومه میوه دانه می په  
 خپلو خالکوکی راښکاره شوه ، لږ  
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو  
 می ولی ، ته به وایی چی زه پورې  
 په وړاندې گناه گاره م . زه نه  
 پوهیږم چی انسانان گناه څه ته  
 وایی . که د خداي لچ ا بده .  
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه  
 په رښتیا هم چی گناه گاره م ، کلونه  
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره  
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ  
 دغه په راز راته خرگند شواو هغه  
 دا چی پوتن می په تیرگی باندې  
 خا نگو غوښوله ، خو کم بانصافه  
 لاروي ورته وویل :

د (۸۲) مخ پاتی  
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -  
 بنا خونه کوي . زه چی کله په -  
 گډوډونکي کوم گل و توم ، لږ  
 هغه هم د کوڅو د هلکانو نه دي  
 اړ باندې پهنه اود گل په مسای  
 پس ځنی ورسره راشوي ، د انکه  
 چی زه د تولوخلکوته هم مغود  
 شخصي کور شخصي وله له دي -  
 ډول پښو څخه په امن ده .  
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی  
 حال کیسې وکړم ، نوله حیرانی  
 په راته گوته په غاښ پاتی شی .  
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې -  
 چرسمانو ساتي خانه جوړ کړي  
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا  
 په اریان م . وخت ناوخت مسی  
 شاورخواه قار وهلو خاد هم اوا -  
 رزي اید دي په ختله کی کله  
 کله د مینې د خوز ویرکوشاد هم .  
 خود پهنو د غولونو (مجنونانو))  
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړي م .  
 انکه چی کم وخت دغه بهیر سړي  
 مجنونان زما تر خا نگو لاندې لسه  
 خپلویلاکاتوسره لیدنه کتنوکړي .  
 نوبیا په چاکو پامخ باندې دغه  
 د ملاقات ورځ زما په تنه کی حله  
 کوي ، او یادگارونه لیکي . پوښم  
 ظالم بده اگزې چی د سپیلوسه  
 پاره می په تیرگی پاره باندې -  
 پښی اولاسونه غوښوي او پام هم  
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی  
 اړوي . که کومه میوه دانه می په  
 خپلو خالکوکی راښکاره شوه ، لږ  
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو  
 می ولی ، ته به وایی چی زه پورې  
 په وړاندې گناه گاره م . زه نه  
 پوهیږم چی انسانان گناه څه ته  
 وایی . که د خداي لچ ا بده .  
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه  
 په رښتیا هم چی گناه گاره م ، کلونه  
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره  
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ  
 دغه په راز راته خرگند شواو هغه  
 دا چی پوتن می په تیرگی باندې  
 خا نگو غوښوله ، خو کم بانصافه  
 لاروي ورته وویل :

حرفش خاک جاده رابلند میکند و  
 شاید حالامهمانی زندانیان به  
 پایان رسیده ، شاید بندیاران  
 دعای میکنند که د پروظیفه پایوزی  
 شان ختم شود و شاید . . . .  
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن  
 موتر سروید پگرافکان رازهم  
 میاشد . . . . .  
 داخل سرویس جا میگیرم همه  
 ما برین مانند فرزندان زندانیان  
 شان خسته بودند از تر به ای -  
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان  
 همه مانند من مهروامضا و نمسره  
 اخورده بود . به دست نگاه کردم  
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم  
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که  
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی  
 شده بود و دیواره آن کله را -  
 همان دستها که نوشته بودند ،  
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه  
 خالکوکی شده ((مادرا)) به  
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله  
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عزا  
 به او زنده می میگفت .  
 و شاید در تقدیر همان دست ،  
 جنایت کردن و جپاول نمود  
 نوشته شده بود و د زینر نام ما در  
 تقدیری برای مادر ((سور))  
 آنگده از هوس تشبیه شده بود  
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !

## میراث

د (۴۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی  
 دي ، وطاخان هم د پښتون -  
 دود سره سم ټول د ولس خلك را  
 ټول كړل او د پوځان مجلس په  
 ترڅ كې يې د سالم پگړي د اكبر  
 خان په سروتر له ، اكبرخان و -  
 رزي زويي مور سره د سالم كور ته  
 ننوتل او د پورود مور سره دغه تر لې  
 د روزه د دوي پرمخ خلاصه شو .  
 او د مور او زوي شپې ورسې -  
 ده انگر يې يې سپړي د سالم  
 خالصي لجا يې په اكبرخان د ك شو  
 خود صد و اريان نوسره نشو .

ادش ، پولیس میورد . . . . اما  
 زود معتقد میشم که در آن صورت  
 کدام سرور چوچه د پگړو پایوسه  
 د سنگیر میگرد .  
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر  
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید  
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین  
 خدا حافظی ، شماره بی از یک  
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید  
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی  
 بقیه هر بخش حیات ما را از او -  
 پرس . . . .  
 در حالیکه از او بسیار گزاری میگویم  
 ، او به گونه شوخی میگوید :  
 \* اگر واقعا کیسه بر ما هراستی  
 برای پگړو که کدام جمع پرسول  
 است . . . .  
 میگوید :  
 - چند دقیقه بمانید ، بروم .  
 با او به راه میافتد ، ناگهان د .  
 برابرم میایستد و میگوید :  
 - در حقیقت پورا همتان کافند  
 هاست ، در حقیقت راست بگفته ام  
 فلزات است و در حقیقت چپ شما  
 بول به درد به خوراست .  
 از تعجب به سویی او خیره میشوم  
 به خاطر تمدیق این شناختش  
 محتویات حقیقت بر او هم را که استاد  
 هوشم است ، حقیقت را هم را که  
 کله هاست و حقیقت چپ را که پرسول  
 معاشم است ، به او نشان میدهم  
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید  
 این که حرف مهم نیست . . . . با  
 خنده و تعارف خدا حافظی میگویم .  
 آفتاب تنور ، عود می شده ، تف  
 تا بستانی جاده داخل زندان -  
 انسان را می آزارد ، زندانیان  
 کارگر ، د پگړو زمین را نمیدرند ، به  
 زیر سایه های صارت پناه برنده  
 دانه های عرق خود را میچینند :  
 آمد آمد گزایی طعام چاشت -  
 است مثل های چرخ زندانیان  
 داخل د پگړهای سپاه که بر استند  
 از ماش جوش خورد ، میشلند و  
 همان طور آب چکان د زمین گروپ  
 های زندانیان ناید بد میشلند  
 شماری از سربازان ، بهره های  
 شان را معاوضه میکنند ، شماری  
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .  
 همین خارج شدن از د روزه های  
 زندان ، نشانی های دست و پسر  
 میشلند ، سرویس انتقال بهای و از آن  
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت  
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای  
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه  
 بالا شدند نمیدهد ، موتر -

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -  
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از  
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به  
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر  
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند  
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی  
 شده و دیواره کوشش شده که پاک  
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره  
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به  
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ  
 نگاهم میگوید :  
 - این جازمانی از روی حفاظت  
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را  
 خالکوکی کرده بودم . . . . .  
 \* چرا این قدر خیره است ، اصلا  
 با مشکل میتوان آن را خواند .  
 - بلی چون چندین بار بی  
 از نامت از نوشتن این کلمه کهری  
 همه مقدی است و برای من منفور  
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه  
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و  
 ادامه میدادم که پاکش کنی -  
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .  
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش  
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری  
 که سر نوشت فرزندش را چنان به  
 بازی گرفت ، پدری که وقعی  
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا  
 نشود ، خانواده بی که شاید  
 شب زفاف والد پنهان ، آغاز مرد  
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،  
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی  
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام  
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند  
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه  
 دارترین زندانیان محبوس زنان  
 ولایت کابل اکنون عقب میله های  
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش  
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در  
 پستندیده ، او تهاد و مستجاب  
 زندانی و زندانیان را خوب  
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی  
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از  
 با روت عقده و پختی . . . . او د پگړ  
 در سیست از طلاق او مود لیست از  
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،  
 او سر با مخالفت است او نمیتواند  
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،  
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن  
 را ناممکن میدارد . . . .  
 مادر انسان از دست جاده -  
 زنده می گنجان با بیانه های  
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را  
 با هم و هویت ما را به همد پگړ تحویل  
 بد هم .  
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

# حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینحه وړي کیږي وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼی کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یاد گار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او د هغه د پخوان نه غوره کړي او د فطرت پردي په پان تراوی تر څو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د اچه هغوي دي د آخرت نجات په نامه له ژوندانه څخه تیرینه نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را تپل او د پری شی وخته د هغه قباله ور سره وکړي هکله د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري د وي د خپل مذ هب تبلیغ کوا نوآري نوهغوي د هغه خپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي.

# جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و لژ سینه‌گر بر جسته هالموود، او برامون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیش د رد نیای سینه، میگوید (پسند مد یون جهل خود هستم) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم درصدد چنین وضعیتی قرار بگیری.

فکر نکنم.  
آ جی کارهای روی دست دارید؟  
- والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التیاز از خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظه: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر).

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد، مناسبتهای مختلف را به هر مناسبتهای شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطی شمارها میشم بیشتر هیچ حق الزحمه می‌رکاه با اندک کسی بستنده می‌کنم، همچنان نگاه می‌کنم لوحه مینویسم. پوسترو و سکارها نیز تهیه می‌کنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود. کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت می‌بردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - می‌انگاشتم، احساس عجیبی پیدا می‌کردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره سرم را مجدوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در نقاشی استفاده می‌کنی؟  
- والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این و آن را می‌فهمم اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه، مجهزی، و نه کسار آژوند گانی اند اندر روی زمین (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حومه اش را ندارد) و اگر نبوده اند هم حالا بسیار دکاندارانند و بابه کارهای پرورد آمد دیگر پرداختم اند، گویسی دیگر آنان را با آن باره برهنه سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیری از رسم و آن رسم نگاره گری می‌کنم، و گاه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی نگاه خود، موجبات پیدا می‌دهد هت های تازه بی راه، فراهم می‌آورد، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش و کتب

# عطریات

بقیه از صفحه (۳۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می‌ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ از جمله گلایب، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل می‌آوردند تحول و انقلاب در پدید است آورد. دن بر طرف یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گلایب را به دست آورد، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی بر نومی عطریات) سبزشد و جان گرفت.

# قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورت توری وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه را اندر کان مکتف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون دستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام بیاده رها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند.

# دوسيه های جنایي

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میسریم :

چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟

دو نفر در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : (( از تن فروشی کرده خوب است ))

و این را به مثابه یک دفعه کپسه بران میبینیم .

وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاه به گرداب کسار جوی کثیفی افتد و به ناگه بری به فکر گرداب زنده می آید منی شیخ از صف در مکتب بدینصورتی میگوید : از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی است که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آله باشند .

با خودم میگویم که در آنوقت - طفلک شاید برای یک دانه ساجق و یا خرید یک گدی برای بازی درز کوچک شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار زد - بدن را در رشمه زدنش شدن - برای پیشمیدهند و در هر بار بنده شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در غرض کپسه بری وقف خدمت میشوند . در یگرچه نیازی است که از مسلک دورگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترک نماید چه کاری برای ادامه زنده می میتواند بکند ؟ چه کسی زن بدنامی چون او را به کارشرفخانه می خواهد گماشت ؟ پاسی میتواند از این مسلک کنار ببرد - و قتیکه راه مسلک بدتر را پیش گیرد و در رنج که آنوقت او یک روسپی و لگد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسوولیت به کودکان و نوجوانان شویم ، در روی و در ناز و زخم های التیام نیافته یک نسل است . به آنانیکه کپسه برن حوزی سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر ویسها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سوپس حاملشان سوپس های دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را - این آینده سازان وطن را به دست خازندوی دهم و پاکش در رفاه ادارات خازندوی کانونهای پرورش این اطفال گسترده - سرگردند تا نامل بعدی ما روگردان و ناد و راد میانشان نداشته باشند .

# در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسیله وجود دارند نعت با موسیقی نعت بد و نعت سیقی . در نعت بد و نعت موسیقی مقام ها در اداء در نظر گرفته میشود ، من برادران ، بد و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

\* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟

نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیا بد و ن موسیقی را انتخاب کرده ام .

\* سروده های نعتیه که ام

شاعران را میخوانید ؟

از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشقرفی میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .

\* از کدام شاعران بیشتر میخوانید ؟

از سنایی را .

\* برای خواننده گان ، نعت خوانه های شهر آگاه می

بد هیست .

خانقاه در شهر قزوین کابل در عاشقان و هارغان مومنت دارد و به نام ( خانقاه پهلوان صاحب ) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناکر ها و نعت خوان ها گرد می آیند و نعت خوانی را ادا می دهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند : قادریه ، نقشبندیه ، سهروردیه و چشتیه ، که هر یک رهناهایی جداگانه دارند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، سه طریق قادریه مروج است ، خانقاه چشتیه با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هندسی میباشند که شب های جمعه برگزار میشود و میشود در آن استاد سرآهنگ ، درین طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

\* تاکنون چقدر نعت خوانی کرده اید ؟

حدود ده کست .

\* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میرفخرالدین را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟

البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .

\* آیا درین بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟

تاکنون نی .

\* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟

بلی ، همینطور است .

\* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر گونه است ؟

طوری که بهننده گان و شنونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقیناً که وجود خواهد داشت .

به کپه باندی حره تایلری او تقلید نری وی . درم صحنه ده . در به گزار گزار بی حدت کری وی . هغه بدن جور نیست داسی وی دوهم کیدای شی چی یلار اوور بی کپه خشه دنی لاسی بی کپه لاسی وی . اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

کپه لاسی خلو

# چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .

کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد آمی درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پیروسی های میتا بولیکر دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید .  
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی طرف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .

افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هر چه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .

ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش گاه - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هند ، گان قدیمی رانا - بدیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علمای دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد . علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که همین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده و نمایانگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و مجاری خون او بیشتر محسوس بود .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد . زنده می گردی بدون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پیروسی مطلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیروسی خورد ، به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دالان و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در پیرایش ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی -

دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی ها با پیر زنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بد -

ین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می گمی انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخوردگی می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و محتمل از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونوورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده سال عمر من در راه آموختن اینک

چگونه مانند یک آدم پیر زنده می گم سپری شد ، تصور کردم که

چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد

در یافتن که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می گرد . این يك امر مسلم است که آمو - ختن زنده می گمی کردن در دوران پیری مشکل است ، زنده می گمی طولانی صرف وقتی سود مند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می گمی خود ش خسته کن تمام میشود .

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، -

بیوان در تطابق خود شان با حالات متعوب مشکلاتی دارند ،

چنانچه حتی در مقابل واقعیه خوش آیندی چون انتقال به يك

ایبارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان

میدهند ، در يك ایبارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ،

نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت

های اندک باعث میشود تا بیوان

انسرده و میا بیوسی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری

می رود با گذشت هر سال در و -

ستان خود را از دست میدهد

و نه قدرت و ستان جدیدی می باید ، روابط ده ها از هم

میگسند ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی

بوده به آدم ستیزه جو و زود -

رنج مبدل گردیده و هر کسی را

به خاطر کوه چینی حفظ و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت

سرمیدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان

سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده یا

مرحله تازه را به سهولت بپذیرد

وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن برابلم های کوچک پیر -

# بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خوردن و آوریست که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار با دام و حمل صرف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن کمی در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر بر ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این روشه ابراز داشته گت:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، بطوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزشی بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: تیشیلن، برنارد شاو، لیوتولستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.

قانون ببولوزی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند و زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کبر سن، هرگاه دماغ بر ضد پروسسه اندوکرین عمل کند، باید موضوع را طیب جایی یا پوشید می شود واک مطالعه و بررسی ماورای صوتی دماغ افراد را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاده و دراز کشیده به حافظه زیان می رساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سنگین و سفت شدن بافت ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغلی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلوزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیویومندی خواهید کرد و مزاج خوب و دماغ فعال خواهید داشت.

انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آورده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دماغی را از سفت شدن می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسر ندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سالخوردگی می آنرا نزد یکتر می سازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم آنقدر زنده و نماده تا سالخوردگی واقعی را ببینند.

نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی پروسه مغلق و پیچیده است، بدن انسان به سادگی (( نزول )) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و احیاناً می شود که زمینجاست که کار نکردن به تنزل و مرگ می انجامد.

مدت نقصان قوه نوتوتیجی بیگانه می و تبلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجاییکه میتواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی آمریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متدای نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتهای خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان دماغ سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوتم، به مشاهده رسیده است که کار دماغی به نوبه خود زنده می را طولانی تر می سازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی می است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: (( اگر می خواهی صحت مند باشی تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کن. )) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی باید حتی در خواب هم اینام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران جسمید، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبارتست از مصروفیت سالم و خوش اند، علاقتدی، دلگیری و همدردی در مورد دلگیران بخصوص آناییکه نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آنها همین سالخوردگی گان نیستند که مشتاقانه از تالیات بی جهت و اضطرابات پیرا بلم ها و تنگان های احساساتی (( زاید )) جلوگیری می نمایند بخاطریکه معتقد اند برای سلب مت شان ضروری مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا (( مغزورانه )) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح (( گزانی ادرنالین )) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون (( فشار روانده )) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خشن میگردد هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی (( استراحت )) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



# از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین  
بلخی ستم بکنید، به ذوق شما  
آخرین میگویم موفق باشید در صورت  
امکان چاپ میشود.

از جمله ستون:  
از نگاه ای انتباهیت تفکر  
موفق باشید.

عابد به رابع بکتاش فارغ-  
التحصیل لیسه مریم:

عابد جان از شنیدن نام هیلتل  
ترب بود ضعف کم، ولسی با  
خواندن نگاهای کبیدی، کسی  
به حال آمدیم - نگاهیات را در  
گوش مسوول صفحه (بومی خنده)  
گفتم او قول داد که میچاپد.  
۰۰۰ (۱) عابد باشید.

۱۱ روزان، شاکرد صف پنجم  
(ب) نسوان گذر گاه:  
جان کاکا! نقطه مارا درست  
وصل کرده بودی، تشکر، موفق  
باشی.

عطا محمد نهن لسانسه  
پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل:  
از نگاهای بسیار تکراری تان  
بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد  
تان جالب است - در آینده  
در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر  
باشید.

۱۱ لید انارم، فارغ التحصیل  
صف دوازدهم لیسه  
یک از مطالب ارسالی تانرا

دیدن شعر تکراری، محشری  
به پاکرد و تصم گرفت در همین  
خصوص با محترم (محشر) سه تار  
نوازی زنده و محبوب صاحبی  
ترتیب دهد - تروتازه باشید.

۱۱ نفیسه (هیلتل) حیدری  
از صف ۱۲ لیسه آمنه ندوی:  
جان (نزدیک بین) باز شعر  
چند صد سال پیش رابه جان ما  
زدید، خیر است که (نزدیک بین)  
چشم ضعیف است، حافظه اش  
قوی است و هنوز شعرهای دور  
مکتب یادش است - موفق باشی.

محمد وزیر (محبوب) محصل  
سال دوم موسسه عالی تربیه  
معلم ولایت جوزجان - نامه تان  
رسید به پرسشهای تان پاسخ  
داده میشود - به مسوول صفحه  
این سپردیم تا بجوابد - محبوب  
باشید.

عبد الزواق حسین یار از  
تخنیک ساختمانی:  
(نزدیک بین) با (تسرحمو  
اشفاق) بدین (خود پند)ی  
است - مساحت زمین پنجم و ده  
میلون متر مساحت خشکس  
زمین ۱۴۵ و مساحت آبشار  
آن (۲۶۵) میلیون کیلو متر مربع  
میشود - روز زمین در حدود  
(۶) کاتر لیون تن است -  
۱۱ زینب احمدی و دوستان  
بسیار شایسته و دوازدهم لیسه  
زرفونه:  
باور کنید (نزدیک بین) به مجرد

راضی شوید وهم (نزدیک بین)  
موفق باشید.

۱۱ محمد حنیف (آرزو) از لیسه  
دشت برچی:  
طرح ادبی تان نلم خد ا  
(مثنوی هفت من کافذ) بود  
که انشا الله ازین به بعد طرح  
های ادبی کوتاه می فرستید  
تا هم کافذ کم مصرف شود وهم  
رنگ قلم با آن هم سلیقه تان  
قابل قدر دانست (نزدیک بین)  
هم آرزو مند است که  
واهلک های گرم گن مارا بید برید  
تا احتیاجی به خرید نیل و چوب  
و ذغال نداشته باشید، جوور  
باشید.

۱۱ سمیرا آرزو بفتلی از صف  
دهم لیسه مریم:  
سروده های تان به دفتر  
رسید (از ارباشی) توصیه  
میکند که هنوز وقت کافی برای  
سرودن شعر کامل بخته دارید،  
فعلا تا میتوانید کتاب شعر  
بخوانید تا بد اندید - تشکر

۱۱ سایره شکب از ولایت  
جوزجان:  
دوسته مهربان مجله  
انتقاد شما بالای هر دو پنده  
(نزدیک بین) سامی خواستم  
روی همین فقلت (نزدیک بین)  
وی را از بحث منک کم، ولی  
او قول داد که از این به بعد  
(دور بین) هم میباید تا نامه  
های ولایات را حق اولیسه  
بدهد - سرانجام باید بگویم

شما بفرستید ما چاپ میکنم  
شکیا باشید

۱۱ فریاد هروی از صف دهم  
لیسه فردوس کود برق مزار شریف  
فکر میکنم دیگر کافی باشد  
با هنرمند مورد نظر تان صاحب  
کردن، اگر آسپاهم است  
نوشت است به یکی از پرسشهای  
تان پاسخ میدهم که بیختم  
شوید:

اوهنوز زن نکرده است  
مجرد مجرد است، خوش  
شدید؟  
۱۱ نوزبه (خواجیه زاده) محصل  
صف سیزدهم حلیمات متوسطه  
طبیسی:  
گله شما روی مرد و چشم  
ضعیف (از ارباشی) ولسی  
سروده های تان را (چون بسیار  
خصوص وی پنده بود) (راز-  
د ارباشی) نشر نکردم - و رازش  
را نگذاشته - موفق باشید -  
محمد آصف (ناطن) فارغ-  
التحصیل تخنیک مزار شریف:  
(نزدیک بین) با همان چشمان  
نزدیک بینش کوز شود اگر توانسته  
باشد تخلص شما را بخواند به  
هر حال توجه کنید به سروده  
لطفاً صفحه برگردانید



# دمارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

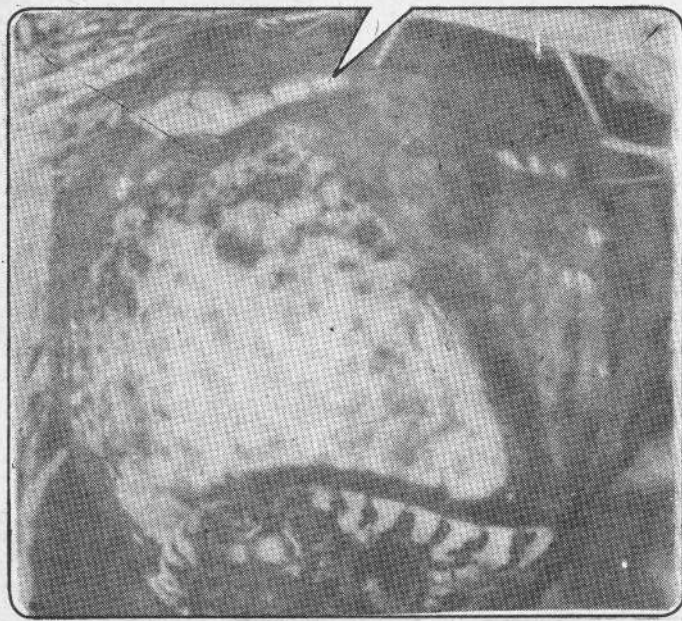
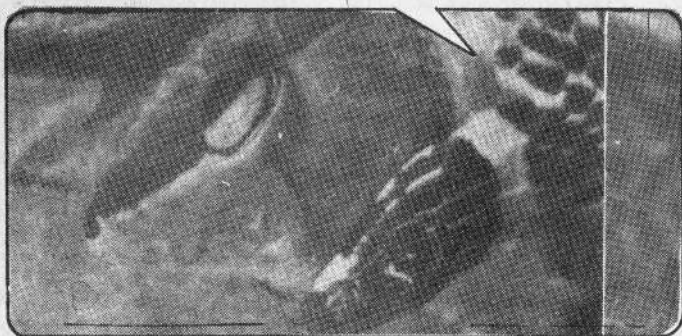
ماران یوازی خاړویدي، چی خوراګګ غذا یی رژیم لري. د امریکا علمی مجله ((سمیت لوینا)) لیکي، چی ماران پیرچسدي معاینګري خوار، خوري، د خاص خور، لوبه لحاظ خورنګه ماران شته. لومړي هغه ماران چی یوازی ګوک خوري. د معنی مارانو د باره بڼه خوار، لږ مان دي او داس ماران هم شته، چی تیر چوڼګبڼه خوار، نه شی پیسدا کولای. سرپوه پردی الوتونګس خور وینګی او ګب خور وینګی ماران هم شته دي. د مار خولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصیږي او د امکان وړکوي چی خوار، به خوله کسې ولغړوي او ګاهې وخت د وحشی خاړو په اندازه خوله خلاصو. لای شی، که د مارانوبه خوله کی معاینګري عضلی نه وای، چی د تنفس امکان یی ساده کړي، نو د ماران به هر وړود خوراګ بڼه وخت کی به قطعې ټول مړه کیدای. د عضلی امکان وړکوي خو ښکار شوي خاړوي، هر خور، چی غټ وي به خوله کړي.

بووا واناګوندا (دوه رقمه ماران کولای شی، داس غټ خاړوي. لکه: وحشی خورګان به خوند سره خوري. داس بڼیسی هم لیدل شوي دي، چی د جنوبي امریکا پر انګه د دي مارانو ښکار شوي دي. طبیعت دي مارانوته د ښکار به لاس ته راوړلوکی معاینګري. استعداد هم وړکړي دي. یو عجیبو مارانو شخه هغه ماردی، چی یوازی اوز د زس سوسما ري خوري. سوسما ري هم د مارانو په نیرنګ بڼه پوهیدلی دي، بعدی خاطر د شیسی له خوا د بناخ بڼه سرکی اویا حتی پریاښودنې وید پوي او د پیرچسې اهتزاز به احساس کولو سره فورسی، خو بیا هم ماران تزدوي چالاک ښکاري. د سوسما ري لیدلو سره ماران قلی په موازی یا علیحد ه

بناخ کی ورهې کښي اود ورسره د قیق وي، چی ښکارګید وینګسې خاړوي هینګ کوم شک او بدګمانی نه احساسوي.

د ماریوبه برخه زهرې اسرار دي. زهر تی پیرلري. پوهغه، چی عصبی سیستم فلج کوي، پټ ټول زهر وینه خټه کوي، سره یاسپین کرویات د منعه وړي او د ریم ټول هغه زهر دي، چی ښکار شوي خاړوي وي به هغه باندې تجزیه کښي دي او پوه مارانوکی یو ټول مار خورا تیز زهرلري چی یو ګرام یی کولای شی د منعه سووتونونو بای ته ورسوي او کیان به خوتانیوکی لږه

منعه وړي. داسی زهر هوجه کس به افعی مارانوکی هم لیدل شوي دي. خود مارانو زهر پرتولونو دي موجود اتو باندې اغیزه نه کوي. ایسوی، یو ټول موجود دي، چی د معنی مارانو سره یو ټول او د مارانو د چپچلو سره پیر مقاوم دي. تجربی ښولی، چی د انسان د باره د زهر وټاکل سوي د وزد شپیتو وارو په زیاتوب سر د وي اغیزه نه ده کړي. خود موجودات د کیرا مارانو په زهر وړي زیاتره خلګ د وړي به خاطر ماران نه خونوي. خوموز تل د وي ښکارګیدای نشو.



د هامبورګ د سیما نود ګلوپ - خخه رود زنبورګ، چی اصلا وړوي پخونګی دي، د دي د ندي ترخه د اتلس کلنی راهیسې په سیاحت هم بوخت دي. په خپل د پوښ ګنه سفر کی نزدی ملیسون کیلومتره واټن پوچه او اوپو کسې ګر معیدلی دي. هر کال ښیرګه پوچه عادي او خطرناک معای ته سفر کوي د اسفرکله براون باندې په وچه کی اوکله هم په جاله کسې د اوپوکی وي د ښیرګه پوه غبر مسادي کته پوه ورځ د نېل په ساحل کی پښه شوه. کله چی د نېل نامتو خارماهی یی لاس ته وړغلی وړودو هستوګنسی خواته روان وو، چی د وحشی خورګ سره مخامخ شو، ښیرګه بېله محند، د لمان سره نکر وکړ، چی په کب نیونکی چټک خولمان نه شم سا. تلی او د سپساري د پیري خخه هم نشم کولای لمبو وکړم. نو سلاسی به لو شوکی پروتم، په لږو می پرمختان لوشی ویا شلی. خورګ چی رانژ دي شو، بسله پیرمیزه موشو لو شخه رانه لیري شو.

ښیرګه وایی: ماد امانون به محنتلوکی د اناګوند امارولیدي، د دي په باب به قصاو وینګو کسې په پوښی رحمی یادونه کوي. یو وار په وچه پسې ګر معیدم خوبیدامی نکر. تصمیم می ونیود یو لوي بناخ به سرکی وید، شم. به کخور، کی ولیدم. او د پوښی د پاره می کخور، له دوو خواوو به بستری پوري وتر له او پوښی پیرمیزه کلن، چی وپښ شوم، لاندې برخه می یی حسه غوندي وه. فکر می وکړ، چی ښایی د تر ولوبه سبب دی، هخه می وکړ، رسی خه اندازه ازاده کړم. چی لاس او گوشت می دیسو خښت او سپر شی، وپوښسی پرمایاندې اناګوند ارا پېچل شو، وو. طبیعاً چی مارنشوای کولای، چی د بناخ سره می یو معای به خوله کړي. په دي د لیل لپارته انتظار یوست، چی ښکار ولار شی او دي برید پوښی کړي. خود ښیرګه لمر وړانګی ښکاره شوي او دي ښایی په کوم بل خوند وړنګار سې ره شو.

ښیرګه وایی: د سیاحتونه او سفرونه فیزیکی چمتووالی، حوصله او آرام فکر وړي.

# اولین‌ها



- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرز - مین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروزتیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیہ شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ شتمعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیہ، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سر - پستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر به وقوع پیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

خواجہ توفیق الحکم بزند از جمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصہ گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای بزند آینده های درخشانتر ازین در عرصہ شعرو زندہ گییشان نیاز میبریم.

## نثر

- نثر «ارژنگ نامرئی درد نیست»
- نثر «اناله بوفیاد سود نیست»
- نثر «آینون ساز خرنوس نیست»
- نثر «آزمه خالونز مرد نیست»
- نثر «استوانکست بندهان»
- نثر «ارنگان رزمی زود نیست»
- نثر «ارنگان دوست گرد نیست»

## شعر

رنگ زود از گل انتظار صباد  
باغ سپیدند دست خار صباد  
هیچ زخم زتیر چشم صباد  
هیچ شام زبوی تار صباد  
نهر و نایق سیر ناله مات  
بای تو تودرین دیار صباد  
تو ترم آخر است و داغ وصال  
گذرت حرف این فرار صباد  
بیخودم در خیال روی کس  
خو تو خیال نیست اختیار صباد  
نه هم از نهر شعر در وریا د  
شعر زیبا از ان فرار صباد

## در آیین عشق

یاد می مرانه تلخی مرغ از تو دور مسر است  
رضی مزاجو مسخره مژگان از تو دور بر است  
از ما به یاد عمارت تو در آغوش من روز  
بندیدم به تنم بچین دل و دامن شکر است  
(توفیق) زمین طلب به جمع داری نیز این  
زمانی شکسته به شعر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکم بزند  
تبل ۱۱-۱۲۶۷

# مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوند ازنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خچه دی چی د رم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیوی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد خچه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د (( پیروسوس )) یعنی جگه اولری نیورگر یو .

لومړی هرد (( کویس )) د رم (( اکرن )) اولرم بی د (( میکرت نیوس )) به نامه یاد کیوی . دغه هر یوه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر یو نومویر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د بابتختت مفسرین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمیرمیدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خچه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر یوه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسر یوی ورن پنځه ټپه د سناحت یس پنځه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) ټپه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اول یوی قامی اول د والی بی ۳۲ متره اول قامی هره زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د یوالسه لری یوی لیر اول بی بی سکه د هلیزنه اوکوتی اول بیلابیل سالو لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو شیخه منیرل کیوی . دغه هر په یوه سالون کی د مصر د یو نغون (( کویس )) مویایی شوی جسد اینودل شوی دی .

وایادی ان ، وقت کافی نده اشته اورئیس جمهور ( کولیدج )

Colvin Coolidge  
خواست آن را تصوراتمانه بیس بسازد . اثر نقاشی شده . خانم کولیدج در قصر سفید از ظرف ترین و مقبول ترین آثار قصر به شمار میروند . در زمان او کنگرس امریکا بود چه سالانه به خاطر خریداری آثار حقیقه به قصر اختصاص داد . در یک دهه بعدی ، منزل سم به قصر افزوده شد ، و مال صمت فرس امتداد یافتند . و در آن دفاتر جابه جایی شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی آتش جنگ دوم جهانی بال شرق آن نیز اعمار شد . در زمان حکومت رئیس جمهور فرانکلین دیلانو روزولت ( ۱۹۴۵-۱۹۳۳ ) - تجهیزات و بدیزاین قصر سفید فنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور هاری ترومین ( Harry Truman ) ترمیمات عمومی قصر سفید را روی دست گرفت . ترومین تصمیم گرفت که به قصر سفید ، فقط تجهیزات تاریخی و انتیک خریداری شود . در اوایل سال ۱۹۶۱ راکلین کنیدی به برنامه گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد . تصمیم گرفته شد تا داخل قصر سفید بیانگر بازتاب دهندند . شامل تغییرات بزرگ که در قصر از ابته صورت گرفته بود ، باشد . تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر ابراز تشکر از خدمات و کوشش های خانم ژ. کنیدی ، رئیس جمهور لیندن جانسون کمیسیون د ایس وایه خاطر حفظ و نگهداری قصر آن طوریکه خانم کنیدی تصاد اشته تشکیل داد که تا امروز فعال است .

تصاویر شکل نخستین ( قصر سفید ) در اولین روزهای زنده گمش

# قصر سفید

بقیه از صفحه ( ۳۵ )

به دست می آوردند .  
مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه ویکتوریا به رئیس جمهور وقت امریکاهائیس ( Hayes ) میزکار قیستی بی راتخه داد . پس از آن رئیس جمهور چستر ای ارتور ( Chester Arthur ) در قصر سفید تغییرات دگرگونی آورد . در همین زمان آثار هنری نقاشی به قصر سفید ، رباب کرد . او به نقاش بزرگ از هنرمندان و طیفه داد تا در ترین دیوارهای قصر رسم بکند .

آثار او در سالون مرکزی کروی دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برق و سبیل دولتی امریکاسته زمین است و در اطراف قصر شیشه خانه های بزرگی پر از جاهای دیدنی قصر است آباد شد .  
در سال ۱۶۰۱ سون و روزولت با خانوادگی اش به قصر سفید می آمد . بازم زمان تغییرات مر رسد . تغییرات فقط متوجه تکمیل تجهیزات قصر بود . به اساس محتالی کلاسیک فرانسه اتاق آبی به وجود آمد . رئیس جمهور ( ویلیام تافت )

William Taft  
کاملاً به یک قصر جدید آمد . او که از علاقمندان طبیعت بود در اطراف قصر ، باغ بزرگ آلبالو را ایجاد کرد . نهال های آلبالو اراخان تافته همین ملاقاتش در جاهان پسند کرد و حکومت جاپان به مثابه تحفه چندین هزار نهال آلبالوی جاپان را به واشنگتن به اسرع وقت فرستاد .

Wilson ( وودرو ویلسون )  
Woodrow  
که در زمان جنگ اول جهانی رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مول و فرنیچر زیادی برای قصر خریداری شد ، ولی این وسایل و تجهیزات مدت زیادی در قصر باقی نمانده ، زیرا در سال ۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق شدند که در قصر دگرگونی ایالات متحده درین زمان دست به گریبان در جنگ با بریتانیای کبیر بود و زمانیکه قوای بریتانیایی به واشنگتن نزدیک میشدند ، رئیس جمهور ما ویلسون از واشنگتن به فریون رفت . رئیس جمهور بعد از حریق هیچگاه به قصر سفید برنگشت و مدت باقیمانده ریاست جمهوری اش را در اقامتگاه شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جنر مونرو که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد به قصر دوباره ترمیم شده ، جایگزین شد . در قصر ترمیم شده هیچ مول و فرنیچر وجود نداشت . فلذا کنگرس امریکا تصمیم گرفت فوق العاده بی رابه تصویب رسانند و از بودجه دولتی مبلغی را به منظور تهیه وسایل مول و فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص داد . این مول ها درباریس به قیمت گزاف خریداری شد ، در همین زمان مجسمه های مرمری از کیستوف کلمبوس و جون واشنگتن را که اثر یک پیکر تراش ایتالیایی بود ، به صد دلار خرید که تا امروز در قصر سفید موجود است .

تعمیرات و نواد های روسای جمهور بودند که هر یک به نوبه خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزات می آوردند ، بلکه تعابیس نیز

# شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی  
نهایت، از همه عشق، و از آتش  
عشق فریاد بلند می آرد که:  
یار بار بر صبر نباید ز تود ل  
ز آتش عشق  
تا ابد قصه کند، قصه  
مکسر رنگد

و یا:  
عشق شیرینی جانست و همه  
چاشنی است  
چاشنی و مزه را صورت و  
رنگی نبود

و یا:  
در شب فقلت جهانی خفته اند  
ز آفتاب عشق ما را روز شد  
کو تراست این عشق یا آب حیات  
عمر را بی حد و قیامت میکند  
مولانا عشق را آتشی می خواند  
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با  
سخن و با قصه آنرا کوتاه ساخت  
عشق چون تمام هستی و هستی کل  
را بیان است، آنجان کس  
هستی کل فنا نابد پراست عشق  
نیز جاودانه است، آری عشق که  
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف  
است و وجد و شور است و از همینجا  
است که مولانا مضمون را بر شکل  
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از  
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی  
میگوید و انهایی را که در غفلت و  
بیخبری نفس می ساینند در سیا  
هی و تار یکی ماند و گان میخواند  
پس کلید همه اسرار را در کف  
عشق باید جست. و گاهی دیگر  
عشق آب زنده گانی است، یعنی  
با عشق زیستن اگر چند روزه است  
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر  
است، و در نهایت مفهوم هستی  
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش  
سود ای ما  
ای طیب جمله علتها می  
ای دای نخوت و ناموس می  
ای تو افلاطون و جالینوس می  
شعر مولانا با طافه و احساس  
چنان گوی خورده است که انسان  
با خواندن آن خود را در محیطی  
دیگر بازمیابد. گویی مولانا به  
گوش جان آدمی سخن می گوید.  
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید  
تن بفرماید. این اندر زانسان  
را در ثبات و مدحی تعجب و روشنی  
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر  
و جهد کننده را میمالد که توفیق  
پس جو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود  
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود  
جهد نرغونی چو بی توفیق بود  
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود  
بیان رنج و غم از زبان مولانا  
رنگ و بوی دیگر دارد. میتوان  
گفت که همه عالم همه هستی در  
احساس و الای او کوتاه میشود. او  
نه چون سایر ادما از رنج گریز  
دارد، بل رنج را بدیده می برای  
شناخت شادی میداند و از  
همینجا است که ضدیت در هستی  
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید  
تا بدین حد خوشدلی آید  
بسدید  
پس نهائی هابه ضد پیدا  
شود  
چونکه حق را نیست ضد  
پنهان شود  
گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه  
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر  
تا بدانی بانگ خراز بانگ در  
یا هیچ گندم کاری جو برد  
دیده ای سبزی که کره خوردند  
فلسفه مولانا فلسفه تصویری  
و خیالی بانی کورگورانه نیست. بل  
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین  
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به  
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا  
بند پرور مضامینست و مضمون پاینده و  
جوهر.

آنجا که میگوید:  
ای برادر قصه چون بیجانماست  
معنی اند روی به سان دانماست  
یا:  
این جهان نفی است در اثبات  
حسو  
صورت صفراست در معنات  
حسو

یا:  
زیر و بالا پیش و پس و وصف  
تسست  
بی جتها وصف جسمان  
روشنست  
عشق مولانا، زنده می آید. اوست  
هستی اوست، پیروست رهبر  
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه بزرگ وی را تفسیر می دهد.  
همه چیز را از عشق میخواهد  
همه چیز را به عشق میسپارد و همه  
دارای اش را از همین عشق  
میگیرد. مولانا تعامیت هستی  
را در خود تمام می بیند. انهایی  
را که همه تعاریف هستی را به  
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید  
لعنت میفرستد:  
خلق را تقلید شان بر یاد داد  
ای د و صد لعنت برین تقلید باد  
و این منی مستلزم آنست تا انسان  
به گنه واصلیت جهان هستی بی  
پیرد. آیا این ندای مولانا،  
آسمانی نیست:  
ای قوم به حج رفته کجایید  
کجایید  
معشوق همینجا است بیاید  
بیاید  
مولانا عرفان را آنگونه که  
عده بی از روی نابخردی تجرد و  
انزوا می محض می اندیشند نفی می یزد  
بل آن مرتبت به معشوق کل را  
خلاف دیگران، در اجتماع و در  
وجد و سماع و یاد یگران میجوید  
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی  
و خلوت بند بوی نیست. از عشق و از  
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن  
جا که:

بود عشق تو تمبیج و داد بیت  
وسرود  
بسی بکردم لاحول و توبه دل  
نشود  
و مولانا شعر عشق را میخواند  
شعر هستی را، شعری را که از  
درون خود وی با دیده وسیع  
وی نهایت در حقیقت هستی  
الهام می گیرد و متاثر میگردند و  
گفتن شعر برایش تا حد نورسان  
فراز میورد و این تنها عشق است  
که بر تمامی قلعه و جانش حکمروایی  
دارد و مولانا تنها بند و عشق  
است. بنده عشق بزرگ و والا  
که جوهر هستی و انسان است.  
ای که میان جان من تلقین  
شعر می کنی  
گرتن ز من خاصش کم ترسم که  
فرمان بشنم  
از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس  
تبریزی متوی معنوی و آشکار  
مشهور فی مابینه مکاتیب و مجالس  
سبعه، به یادگار مانده که همه  
این آثار، گنجینه های جاودانی  
اند بیات مانند، و همین ها اند که  
ناله های عاشقانه مولانا را در  
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن-  
 پدرم راهی سفری شد و بعد از  
 چندی من تولد شدم و مادرم  
 از ترس پدرو مرا بر سر من فرو کرد  
 و اسم را (علی جمشوری) گذاشت  
 و از قضا پدرم از سفر برگشت  
 و در همانجا فوت کرد. من به سن  
 هفت ساله گری به مکتب شامل  
 شدم و همین طوری به بنام (علی-  
 جمشوری) مدت هفت سال این راز  
 را نگهداشتم، ولی سرانجام  
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح  
 پیش استاد الجبجی که استاد  
 معربانی بود، رفتم و راز خود را  
 با او در میان گذاشتم و گفتم  
 کمین دختر هستم. بعد از همان  
 ساعت درس از (علی جمشوری)  
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما  
 تا به حال هم خوشاوندانم از این  
 راز خبر ندارند، این است  
 سرگذشت من) ...  
 دوستان از گزارش تان  
 بسیار گذاریم. تشکر.  
 X وحید اصغری از صنف  
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :  
 نگاهتان آن قدر خنده  
 داشت که چشمان ضعیف (نر-  
 دیلک بهن) از خنده پت پت  
 میشد. آنرا به سهولت صفحه  
 (بومی خنده) سپردیم تا همه  
 خواننده گان چشمان شان  
 پت پت شود، ولی کارتون  
 نگراری بود. جور باشد.  
 X تشکر به آذر از لوسه آریانا :  
 جان (رازدار باشی) میخوا-  
 سم مطالب رایج خاطر نفس  
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم  
 که بهشتی ترش کرده ایید،  
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن  
 را نشر میکنم تا خودت متوجه  
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل  
 می پرستم، بخاری هر چه  
 گفت آن می پرستم. همه مردم  
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک  
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید  
 X خواجه محمد حیا محصل  
 سال اول پوهنسی حقوق  
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر  
 تان عیب وزن و دیگر کاستها  
 داشت، ان شاء الله در آینده  
 اشعار خوبی از شما خواهیم  
 داشت. موفق باشمید.  
 X جیسا فیض محصل سال  
 اول پوهنسی اقتصاد :  
 دوست عزیز در قسمت سروده  
 تان (نزدیک بهن) با انگشت  
 به متن بالا اشاره میکند که به  
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم  
 شما قرار دارد. پرنهض باشد.  
 X لایلا فرحت محصل پوهنسی  
 علم طبیعی :  
 (نزدیک بهن) قسم خورد  
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان  
 بماند، چون عمر انسان پروسه  
 دور و درازی دارد که وسط آن  
 جوانیت و پیری بخوای و پیری  
 نخواهی این دوره پیری شمس  
 نیست و پیری سرانجام سراغ  
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان  
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک  
 می گویم، چون بیشتر خواننده-  
 گان ما مطالبی میفرستند که به  
 درد هیچ نشریه می نمیخورد  
 چشم به راه مطالب جالبتری  
 از شما دوست خوش سلیقه  
 مجله هستیم. با فرحت باشید.  
 X اجمل فضل از صنف نهم  
 شهر شاه سوری :  
 دوست مهربان! نه تنها  
 (نزدیک بهن) بل (رازدار باشی-  
 شی) هم نتوانست مطلب تان را  
 بخواند، یعنی قدری در سو-  
 شمن جمله کرده ایید. خوش  
 خط باشید.  
 X لمړی بریدمن عبد الرحمن  
 (بیکار نیک) از خرنی :  
 (رازدار باشی) شعر ارسالی  
 تان رابه نام (هنگامه) در هفت  
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده  
 بودید، چون فعلا نتوانست  
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.  
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله  
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.  
 شعر باشید.

X بلقیس احمدی محصل  
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون  
 کابل :  
 به پاسخ نامه چهل تان،  
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدار  
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک  
 بهن) نقدا در بیانت بد آرید.  
 و مطلب ارسالی تان را چاپ  
 میکنم.  
 (زنده گی دوست داشتیمه  
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...  
 اما ... نه بدون تو ...))  
 زنده دل باشید.  
 X سید قاسم سیدزاده و-  
 دوستان شان از صنف نهم  
 عمر شهید :  
 (نزدیک بهن) او (رازدار باشی)  
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا  
 دعای خیر میکنند که از این به بعد  
 همینطور مطالب جالب بفرستید  
 حالا یکی از مطالب جالب  
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه  
 تعجب کنند :  
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۶)  
 ساله و خانم (خاتین) همسرش  
 (۱۱۵) ساله که از آذربایجان  
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه  
 سالگرد زناشویی سعادت مند  
 خود را جشن گرفته و اهالی  
 روستای شان از این مهمترین زن  
 و شوهر دنیا به عنوان سبب  
 سعادت خانواده گی یاد کردند.  
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.  
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه  
 و کواسه) دارنده که در بیست  
 شهر زنده گی میکنند. مونسق  
 باشید.  
 X محمد شاه (آشنا) فارغ-  
 التحصیل با نرید روشن :  
 بخشی از مطالب ارسالی تان  
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو  
 میکنم.  
 فرمادار انقلاب و جنایت  
 است. (الوسطو)  
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح  
 بد وجود نداشته است. (فرا-  
 نکلن) ...  
 آشنا باشید.

X بشیرا رشید پورا محصل  
 سال سوم انستیتوت طب کابل :  
 توجه کنید به سروده تان :  
 ( در چشم من نشسته ای - و آن  
 که بر فراز آفتاب های پر زور  
 و رنگی تویی .  
 تاد و رهای دور  
 آن چشم های آبی درهای  
 نیلگون .  
 آفتاب بر صفا .  
 لب های پر نسون  
 گویی به من بها .  
 زین تنگبارون . . .  
 ای کاش . . .  
 ای کاش این توبودی نه رویا  
 نه خواب بود .  
 اما نگاه تو .  
 چشم انتظار بود .  
 دکتر باشید و موفق .  
 X سرباز (گنلم) از قبول  
 اردوی نمبر (۱) هرات :  
 سروده ارسالی تان اقبال  
 چاپ نهایت برای این که اشکال  
 زبانی از نظر صنعت شعری  
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به  
 شما تبریک میگویم. آرزو های  
 تان بزرگ است. موفق باشید .  
 - توریگی اسدی از صنف  
 هشتم مکتب فقور ندیم :  
 به نظر (نزدیک بهن) که چند  
 نوع دیگر همان را قراشوش  
 کرده ایید :  
 همان ناخوانده معمان  
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،  
 معمان شکبو، معمان جنگ -  
 انداز، معمان فساد، معمان  
 کپ گوی وغیره وغیره .  
 از نگاهیت تشکر. زنده  
 باشید .  
 X غلام داود محمود پاراز صنف  
 یازدهم آماده گی لیسه عالی  
 محمود هوتکی :  
 سروده تان نشان میدهد که  
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر  
 بخوانید و از استادان مربوط  
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر  
 قابل چاپ می عیب به مجله  
 بفرستید. تا هم (خرما) شود  
 بشود .

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار  
 بود . به امید همکاری های  
 بعدی تان ، جور باشید .  
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب  
 معالجری کابل :  
 توجه کنید به بخشی از سروده  
 مقبول تان :  
 ( پنجره قلم را به رویت گشودم ،  
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم )  
 پس تو همیشه بمان و سراسری  
 معیشت از آن من باش و یگرای من  
 جا سفر من زبیرا پنجره قلم  
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت  
 هراس دارد .  
 پنجره قلم را به صدای  
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای  
 عشق جاودانی ( ۰۰۰ )  
 به امید موفقیت هر چه بیشتر  
 شما داکتر صاحب آینده .  
 ✕ خاطره همایون بهر زاد  
 از لیس مرم :  
 فکاهی ( خرافات ) تان جالب  
 است ، به صفحه ( بوجی خنده )  
 سپرده شد تا همه بخندند در  
 باره فرخ زاد چیزهای  
 جالبی به نشر خواهد رسید  
 همایون باشید .  
 ✕ خجسته نیکو از صف ۱۶  
 لیس زرفونه :  
 دوست عزیز! هر چه مطلب  
 جالب و تصاویر جالب به مجله  
 تان بفرستید . ( زهی سعادتمند  
 خوش می شوم ولی به شرطیکه  
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس  
 های جالب باشد . با زور نالست  
 مورد نظر تان صاحب صورت می  
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ  
 خواهم کرد .  
 ✕ رابعه کریمزاد :  
 انتقاد تان را به ( نزدیک بین )  
 گفتم ( نزدیک ) بعد از ناراحتی  
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها  
 و مطالب چاپ شده آن شاهد  
 آن است که انتقاد شتابی  
 جاست چون در مجله سیاورن  
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی  
 چاپ میشود . امید است  
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -  
 تجدید نظر کنید . ( و ) از دار -  
 باشی ) با وجود این بی انصافی  
 تان نسبت به محتوی مجله ،  
 بخشی از مطلب ارسال تان را  
 نشر میکند ، توجه کنید :  
 ( آسمان خیلی تحمل پرست  
 است هر وقت که به مهمانس  
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس  
 گون که دارد به خود می آویزد  
 آن ها قدرت های رادوست  
 می داشت که همیشه در تاریکی  
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش  
 نیاید .  
 موفق باشید .  
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی  
 از صف یازدهم لیسه مید آن  
 هوایی بگرم :  
 جان ( نزدیک بین ) مطلب  
 که حالا جالب است ، لقمه پس  
 از آن را میچایم ، چشم به راه  
 همکاری های بیشترتان . حالا  
 لقمه چری از مطالب ارسال  
 تان :  
 ( یاد ایامی که من هم کامرانی  
 داشتم  
 کاکو ها و فرور نوجوانی  
 داشتم  
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو  
 بیزار بود  
 عمره امر ، د صد راز نهان  
 داشتم  
 خود را برج اهل کرده ، لانی  
 میزد  
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتم  
 ✕ هستی سروش محصل طب  
 اطفال انستیتوت طب کابل :  
 ( نزدیک بین ) عرض می آرد  
 که خوشا به حال شما که هم شاعر  
 هستید و هم ( داکتر ) به هر حال  
 ( پنجره باز ) عنوان سروده تان  
 است که آن را همین لحظه  
 نشر میکنم :  
 ( دامن پنجره بسته خاموشی  
 بود  
 که فقط در عمر  
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته  
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور  
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز  
 روز و شب در دل این راه چنین  
 انداز است  
 و به این شوق  
 که شبی برگردد .  
 سالها شد که دگر پنجره  
 باز است .  
 موفق و داکتر باشید .  
 ✕ محمد شفیع ( دانشیار ) از  
 صف دوازدهم لیسه عمر شهید :  
 ( نزدیک بین ) ، گوش های  
 ناشنوا ( رازداری باشی ) را تاب داد  
 تا دیکر کاری نکند که مطالب جا -  
 لب خوانندگان را ، بی هوده  
 و عده چاپ بدهد بل جنس  
 آن را در همین صفحه ( از دور -  
 و از نزدیک ) نشر کند ، تا هم خرما  
 شود و هم صواب یا ( نواب ) -  
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان  
 کرده گر تان :  
 ( عشق ، شعله ایست که اگر  
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و  
 خواهد نشست )  
 ( عشق برده دل فریبی است  
 که بروحش سراپی زنده گسی  
 کشیده میشود )  
 ✕ فریده امید محصل  
 سال اول بو هندی فارسی :  
 دوست عزیز! از این که علاقه  
 مند شعر هستید و میخواهید  
 شاعر خوب شوید . ( نزدیک بین )  
 قلبا برای تان تبریک میگوید .  
 سروده تان به مسوول صفحه  
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد  
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت  
 چاپ آن ، ( رازداری باشی ) شما  
 توصیه میکند که نامی نتوانید شعر  
 بخوانید ، چون استعدادش را  
 دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه  
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا  
 قسمتی از سروده تان را نشر  
 میکنم :  
 ( چشمانت نمود چی را خواهد  
 داشت ؟  
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل  
 سبز بر طراوت مانده  
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند  
 و شاید به یک شب تاریک سیاه  
 امید و آرزو باشید .  
 ✕ سهیلا عزیز ی و نور  
 عزیز ی :  
 کاکا ( رازداری باشی ) شما  
 هم با هزاران چشم سفیدی به  
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله  
 مطالب ارسال تان یک مطلب  
 را انتخاب میکنیم برای چاپ ،  
 توجه کنید :  
 ( القاب شخصیت های  
 معروف جهان .  
 ۱- پدر اختراع ادیسون  
 امریکایی .  
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو  
 یونانی .  
 ۳- پدر طب یونان :سقراط  
 ۴- پدر طب معالجوی  
 اچولی سینا .  
 عزیز باشید .  
 ✕ رضوانه ایلم از لیس  
 زرفونه :  
 درست قبل از ( انتشار صدای  
 ملانصرالدین ) فکاهی تان را  
 انتشار میدهم :  
 عربی مشغول نماز خواندن  
 بود ، رفقایش تعریف و تمجید  
 از او میکردند و میگفتند :  
 خیلی آدم دیندار و موقه .  
 سیهست که با حضور و خشوع  
 نماز میخواند . . .  
 هر چه نماز خود را قطع کرده  
 گفت :  
 در همین حال ، روزه هم  
 دارم .  
 سرفراز باشید .  
 ✕ نظیم و فاکو هستانی  
 از لیس مرم :  
 کاکا ( نزدیک بین ) تان  
 از ( کار خوب ) و ( خاطره قهرمان )  
 چیزی جالب ( چیز ) جالبی  
 دستگیرش نشد . ( چیز ) دیگری  
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر  
 نشد ماملامت .  
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من يك صدام ، يك گفتم  
درنگتن ، يك سكوتم در نهاد  
يك نياته در دنيا ، يك خشم  
در صميمه ، يك معتادم در شكستن  
نه! ، من يك صداقت ام هستم  
كه صراحت فولادي داي . من يك  
خوشبختي در سپاهي ام و يك  
بروف سبز در زمستان ، كه روپوش  
راد رخوش دارد و هاران و ابا  
خسود .

من در عشق رنانه ميخواهم و در  
درد دوا ، چرا كه من خوشبختي  
سياه داي كه آنرا در نامه  
سپهدي نگاه داشته و هنوز كس  
سالم نگاه داشته اند ، زنده گي من  
به انداز همان نامه است كه  
از فرستادن به كس دلم ميلرزد .  
شاید من ميخك سياه تو باشم  
و تو هم عزيز من كه هدیه خدايي  
تو از من بر سپهدي ؟  
.. قادر به ترك همد پگر خواهم  
بود ؟

نه!

چرا كه اين نه . تو يي زنده  
من . اين ما . ما . ما . ما . ي  
ما ، فراتر از من و تو پست اين ما خود  
عشق است ، فراتر از خاطره ها  
ترك كردن ، چه واژه زشتي ، كه هرگز  
با چنين نفرين نمي شناختن  
تو همان ماهي كوچك طلايي خود  
بهايم هستي كه سكوت را تفسير  
مستزاني و خوابهايم را تعبیر  
من در تو بودم ، شما سر -  
گردانم .

تو از من بر سپهدي :

چرا . عشق در خود عشق  
نست ؟

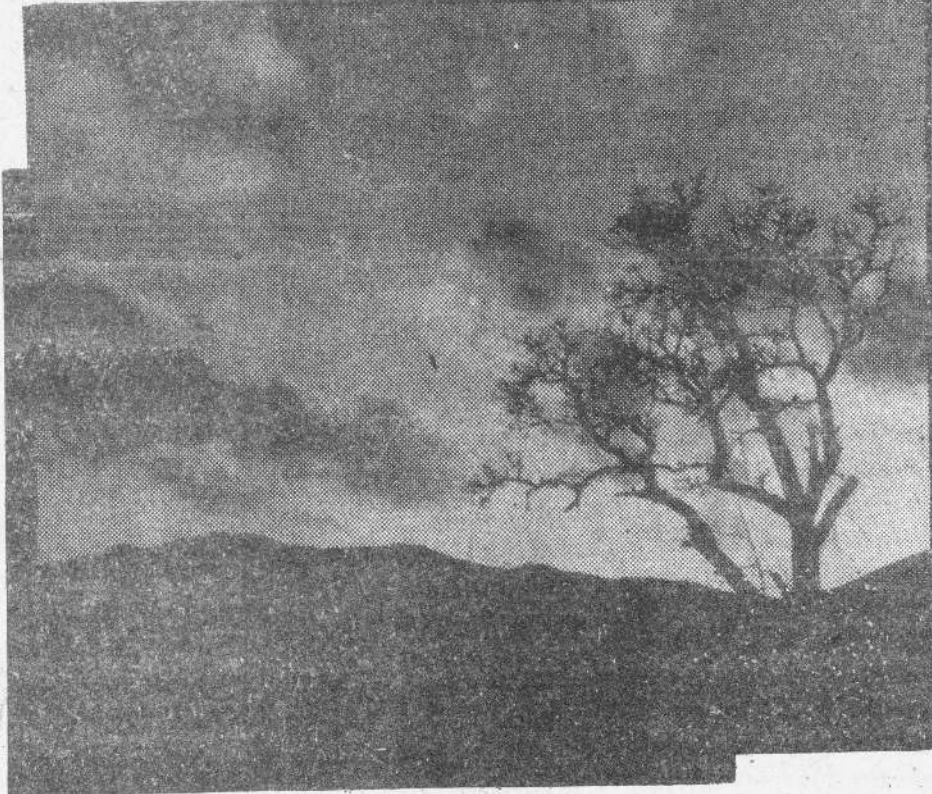
چرا كه درسي باقي احسان  
و حسادت حساس بودن ، آرامش  
از پروانه يي هستي كه براي زندگي  
كردن چيزهاي نجا يي داري تا  
براي سوختن .

عشق براي تو چیست؟

يك تقاضا ؟

يك نياته ؟

ايا تو چقدر براي زنده گي  
كردن رنگ و حشانه صراحت  
ديوانه يي داري كه براي ترك



صدا داده ام .  
تو کیستی ؟  
تو يك صراحتي كه در كنگي كسي  
تو نجا يي كه در وسعت چشما  
پست موري . شایه تو يك در دي  
كه سخت دل پذيري و در زمان از تو  
آرامش نيست . آرامش بود نست  
در جان درد آيادي . است من  
گفته بودم . تو تكين يك رفتسي  
تا اداي يك آمدن باشي . اما  
وقتي از نبودن و نياندن با من  
حرف ميزني ، چقدر يي صداقتي  
در تو لبيز ميشود ، كه نمیتوانس  
آنرا پنهان كسي .  
عشق در تو يك عمارت نيست كه  
آرامش باشد . يك آمدن نيست كه  
رفتن داشته باشد . شایه ، عشق  
يك نرسيدن خوشبخت است . يك  
با ييز جاودان . يك ميخكي كه  
هنوز سياه نشده ، يك صراحت  
فولادي كه سر ابا يي را تهين كرده .  
اما تو هم مثل من در آيي شدن  
با سپاه بودن آن به توديه نشده  
يي .

شش نيكي . من عشق را در  
جاودانگي آن دوست داي . عشق  
يك نياته است كه جستجو يي  
خوشبختي و بافتن نجا يي است  
من بر خيستم . تو وقتي گلي را ميكي  
با او چه ميكي ؟  
براي بافتن با سخ ، ناراحت  
مقبولي در او افتاده شد ، گفتم ؟  
ميخواهم بزرگه نشود . گفتم ؟  
من گلي هستم كه مرا كنده يي .  
وسيس در ناراحت ، ارم نشد .  
شاید ميخواستم ، چيزي بنويسم  
براي او نوشتم :  
" تو خود خاطره يي هستي ، در  
امت ادا يك نگاه ، تو بالاتر از بند او  
عشقي كه عاشق بودن را در خوش  
داري محقق چقدر درد بگشود  
تا بگو برسد ."  
من ترا در خود مي پايه مثل يك  
صدا ، مثل زنگوله هاي يك عهد  
نا بسته و نا گسسته هبانه هايم را  
اين صدا آنرا گرفته است . من  
خوابهايم را كه ابا يي داشته  
جان خسته ام هستند ، به اين

آشنايي ما از كوچه خوشبخت  
ايهام ميگدشت من رنگ بر لاده  
اين تقاضا را ميديدم . اما در  
آبي ما سياه بودنش به ترديد  
بودم . او برام از ميخك هاي  
خود ميگفت . ارگل ميخك را در  
ست داشت و هميشه باغ  
داشت . او از درد نگفتي هبانه  
فهاد ميگرد وين از نياته  
خوابهايم حكايه داشت . شایه آن  
نياته ماهي طلايي كوچكي بود  
كه من فقط در رهاها او را داشتم  
من بر سپهدي ؟  
.. تو ميخك سياه داري ؟  
او خابوش ماند . نهاد ام چرا  
بر سپهدي . من براي از تصريف  
عشق گفتم : عشق مثل شعري است  
كه ميخوانش و از آن لذت ميبري  
ميشوي ، اما براي خواننده شعري  
هيچ وقت اولين شعري ، آخرين شعري  
نخواهد بود . اما از اين باور ابرام  
ميداد كه : نه ، عشق مثل شعري  
است كه ميخوانش و هرگز فراموش

زبانی پندار والایی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سپاه نیست . من در خود سرگردانم و بی پشم توهم در جله خود نمیتوانی بمن نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . من حلقه های تنه را به کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای پیوند نا آشنا زنده گی را دریا عاباهم پیوند میزنند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخواهم بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه ابحام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نیتانم برای کدام جا - زده ای بی بگویم به جلال خوابهایم شاید این جاودانه های همیشه معترا باشند ، شاید این جلال خوابهایم توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در آج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب . تو شکوه و غرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجه میرویند . تو الهه ان مو - جهاستی پیش تو چقدر رجاء و انگ را در خود داری .

تو بمن نوشته ای :

" هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک پنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زبوا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سبب بود نشد شوار است ؟

این باور توبك ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یام ، چرا که توبك صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آبی . صراحت و صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اند برای قاهم يك حقیقت . راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم :

" توبك غزل عاشقانه ای که هیچگاه من به آهنگ ان نهرسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیام . من يك شعر کوتاهم که از بلندی معنی من لغز من غزل آهنگ نیافته ای هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه ابحام مغضای حاده هام ام . چرا که " رسوایی شعامت است " کاش من غوغای بلند حاده های مزدخم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه ای دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بوسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده ای آن پنجره به آسمان خاکستری رنگ که در دل سپاه و خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سپاه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های

شکسته آن بر سر کود کاش پیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوائی میرفتند . من با خوشبختی سپاه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سپاه شب را ببودم و خوشبختی اش را باور کردم . من در آب خود را دیدم . اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : مویس از رفتن بودم . من در آنچه از تکسول خود بهار شدیم و این تصویر مرا از زنده گی می ترسانند .

آشب اودر برابر آنچه پس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مهسوخت . او میتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مهسوختم ، انکار میخک سپاه بودم بجای آن شمع آرزو میکردم آن سوختن پایان نیابد . اود را بینه و آب و شمع های نوروزان زیبایی خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند :

(( زنده گی خوشبخت ))

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . میتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سپاهی خوشبختی مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - ریخته آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تاشك شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سپاه باخود به خانه آورده بود . چه حافظه ای ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گی من شنیدم ؟ چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سپاه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سپاه شب بود . آنجا میخک سرخ میتوانست خوشبخت باشد



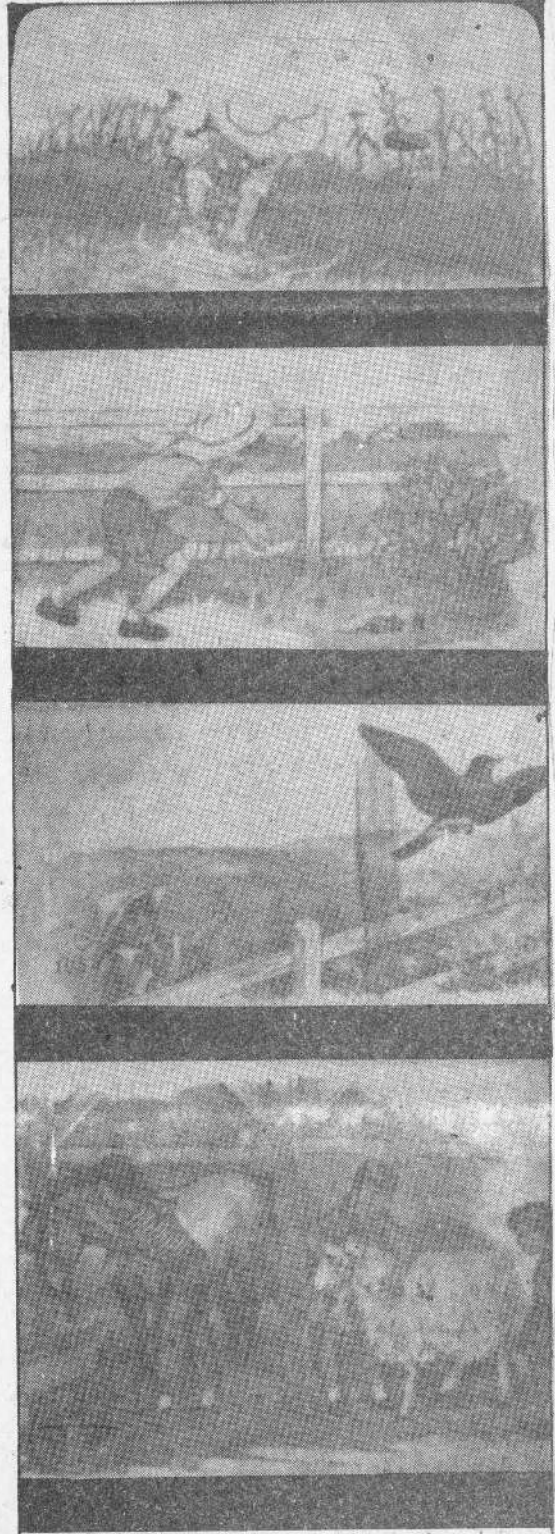
# سپا و ورسا

## من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده  
 وشکستند برادرم قهرشدم و مرا  
 دشنام داده گفتم: (( چرا  
 اینقدر بیگانه و تنبل هستی  
 مرا بیست دوستانم شرماند ی ))  
 من رفتم و در خانه گریه کردم،  
 هیچکس با من گپ نزد فقط که  
 گناه از من باشد نه بدن نه  
 مادر و نه برادر - هیچکس  
 به گناه خود اعتراض نمیکردند  
 و فقط مرا مقرر دانستند از آن  
 روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر  
 به هیچ کارخانه دست نزنم  
 و همانطور کردم اما باز هم مرا بد  
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم  
 مادر هم قهرشده برادر حسرت  
 نزد یک بود که مرا با سیلی بزند  
 که چرا نمیکنم من رفتم و با خواهر  
 خوانده ام که همسایه ما است  
 درد دل کردم خواهر خوانده ام  
 گفت: (( خیر است تو از زده نشو  
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع  
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه  
 کارهای خود باشی، مثلا وقتی  
 که گیلان آب را بر ساختی باید  
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه  
 می بودی که دست هایت چرب  
 نمی بود من که یادم آمد  
 بر استی آنروز دست هام چرب  
 بود که گیلان آب از دستم افتاد  
 دوستم گفت: همچنان وقتی  
 عینک های پدرت را می آوردی  
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقتی میخواهم کاری را انجام  
 بدهم، تصادفاً از چشمم خرابی  
 میشود چند روز پیش مادر  
 گفت: (( برو بچم یک گیلان  
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر  
 از آب ساختم ناگهان گیلان  
 از زدم افتاد و شکست مادر بسیار  
 قهر شده اما من هیچ گناه  
 نداشتم یک روز بدین گفتم:  
 (( برو عینک هام را بیا)) وقتی  
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست  
 کردم که خراب نشود، اما متوجه  
 نبودم که دفعته دروازه را بر  
 در باز کرد و دروازه شیشه  
 عینک بدین خورد و آنرا شکستند  
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم  
 سرازیر شد، بدن بسیار قهرشده  
 اما من هیچ گناه نداشتم ما در  
 بدین مراد دشنام دادند گفتند:  
 (( تو بسیار بیگانه و تنبل هستی  
 هر چیزی را می شکستی ))  
 برادر کلانم که در یوهنتون  
 میخوانده چند روز پیش با دوستان  
 خود در خانه ما بود، برادر من  
 گفت: (( خواهر جان برو کسی  
 چای بیا)) وقتی چای را ما  
 در آماده ساختن من بتوس  
 ظرف های چای را برداشتم  
 و به اتاق معلمان بردم اما  
 همینکه میخواستم به داخل اتاق  
 بروم برادر من با عجله از اتاق  
 بیرون برآمد و با شتابی که داشت  
 متوجه نشد و با من تصادم کرد



تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد از بر اساس  
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای  
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود.

# کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوری می کند و ساعت ها با آن مصروف بازی میشود . پنهان از نظریه رومادریك خنطه یی از پرزه جات را جمع آوری کرده است . بسیار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازی های زیادی داشته باشد . با یسكل طفلانه را بسیار خوش دارد . همچنان او را خواهر كوچكش بسیار بهرمان و دوست است



## برویزجان

بهنده كوچك تلویزیون كه موسیقی را بیشتر دوست دارد .

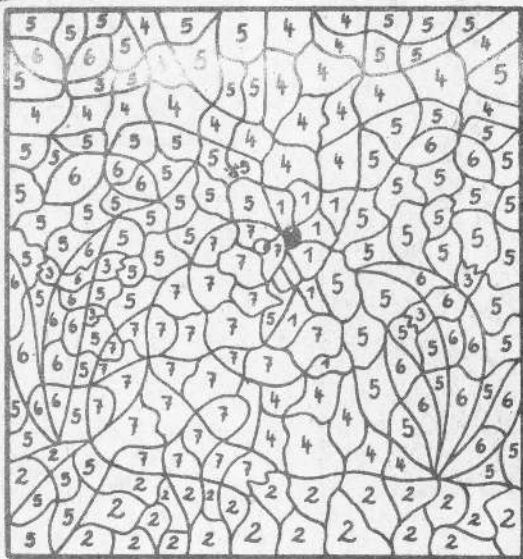


ازین لحاظ باید با احتیاط باشی و بلی وقتی که در خانه برادر بزرگت بود تو نباید ظرف های چای را که گران بود و زورت نمیرسد می بردی تو - باید کارهای را انجام دهی که توانایی آنها داری و زورت به آن بوسد هیچ طفل خورد کار های را نباید انجام بدهد که توانایی آنها ندارد . از آن روز به بعد وقتی کاری را انجام میدادم با دقت کار میکردم و خوب فکرمی کردم که آیا میتوانم آنها انجام بدهم یا نه ، وقتی مطمئن می شدم به کار شروع میکردم حالا هیچ چیز از پیشم خراب نمیشه و کسی بمن نمیگوید که تبیل و بیکاره .

من ...

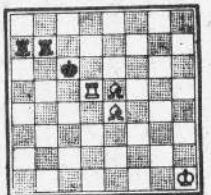
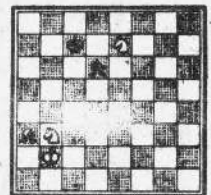
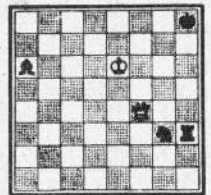
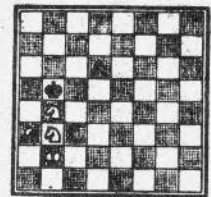
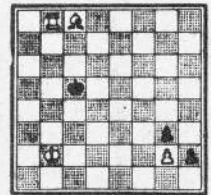
دروازه باشی و اگر کسی آنرا باز هم نکند تو باید فکر کنی که شاید کسی دروازه را باز کند

شماره های ارقام را چنین رنگ آمیزی کنید :



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری ، ۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

# شطرنج



انجام بازی را در نماه‌های بالایی مطالعه کنید: بنویسید که در چند حرکت بازی و در چند نماه سفید به پیروزی نایل می‌آید. به برنده جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه داده میشود.

# پازل

## جدول

### افقی:

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - خلم نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت
- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی
- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی
- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها
- ۸- طاقچه بالا - دنبال
- ۹- هنر پیشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر
- ۱۰- تیم - اندیشه وهراس دتوق وبارک
- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است  
 ۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه، نبرنگه

۱۳- هنر - ازدل برآید  
 وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب.

۱۴- پایتختی در اروپا - سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور بانپیل از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور سوئدی:

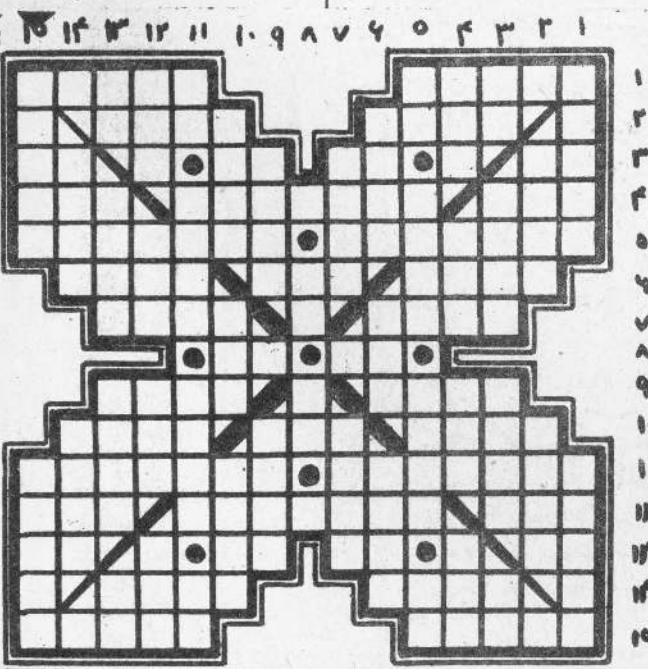
۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات

۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه بوسه اش خوانند

۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان

۵- واحد پول جاپان  
 اثریست از داستایوفسکی - نما  
 پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید



# حل کنید - چاپر بلبرید

- ۶- مراجعت - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان -
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل -
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر -
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک -
- ۱۰- مطالعه واحصائیه گیری مقدماتی - روستا و تفریق - دراز ترین شب سال -
- ۱۱- برابر که نیازمند نشانه ناترس باشد - لقب شاهان روسیه - نو و اسروزی پایانه روز -
- ۱۲- شیشه کمره عکاسی - خود داری - نام دو شخص از وسایل قلبه -
- ۱۳- ضم - از ستاره گان زیبای نپلهای هندی - پای اتومبیلها - نقش -
- ۱۴- سنگ سخت - بدو زشت -
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال سرشانه -

## پاسخ تست های شماره گذشته

الکون جوابهای را کما تشفای کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد. شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت است. شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان می خواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید. بی تردید شانس پرو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان سازی تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطلق تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در این صورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از رسانی و خستگی فکری برخوردارید. بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از یک بشری که به حال خود اشک می ریزید و خود را یک قربانی تصور می کنید. چرا؟ آیا دلیل پاره بی ناز - سالی های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاد اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کافی است که اتق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید. سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید و زنده گو می کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید. مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

## حل کنندگان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
  - توریالی - فنی - وحیده - ناهید
  - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
  - کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
  - مسعود - زرمینه - جاوید
  - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
  - شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
  - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
  - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
  - طهور - سوسن - زویا - خاطر
  - رومان - لینا - سروش - لیسدا
  - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
  - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
  - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.

دوستان عزیز! این شماره را با دقت بخوانید و در صورت نیاز به راهنمایی با ما تماس بگیرید.



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بپسندید.

# بررسی فال گونستریم



## متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . پتان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصای بگیرید . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشد بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

## متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید پایان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فراموش کنید . (( روزی )) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

## متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . رتنام صر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عصابی بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

## متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تپد پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

## متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

## متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در قضا خانواد خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایمی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

## متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های انداخته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

## متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

## متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرمی زیاد اعتماد را نگهدارید .

## متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مردم مسن و نیازمندی که هر روز کار شما می گذرند . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

## متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کند .

# لکي فايڦ

## ۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر  
خوش و خوشبخت ميا شيد .  
رستوران لکي فايڦ براي چاشت هر هره شعري آماده  
بند پيرايي است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ — ۰۲  
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور  
تيلفون ( ۳۰۴۱۰ )

۱۱۹

ACKU  
 مسلسل  
 Ds  
 350  
 22 ص

صنایع ملی  
 بزرگترین  
 بوھک ساخت وطن

لذو میل لکڑی شکر فیروز گاہ  
 لکڑی شکر فیروز گاہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازراعت  
 ۲۶۱۱  
 رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است  
 غذای خوب، قیمت مناسب، وقت راقبہ ہرزف کیند

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**